Adab. Kabul
Vol.21, No.1, Hamal-Sawr 13
(March-April 1973)

Apr-May, 73

دورهٔ بیست و یکم

سال ۱۳۵۲

Ketabton.com

ادب

نشریهٔ دو ماهه دری پوهنځی

ادبیات و علوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیأت تحریر

پوهاند میرامان الدین انصاری ، پوهاند غلام حسن مجددی ، پوهاند
دکتورعبدالاحمدجاوید، پوهاند میرحسین شاه، پوهاند زهما، پوهنوال الهام

مدیرمسئول شاعلی اکبر شهرستانی

مطالب

عنوان	نویسنده ـ مترجم	صفحه
دورهٔ بیست ویکم...	مدیرمسوول	۱
جداول صحت و...	پوهاند غلام‌حسن مجددی	۳
نظام مملکت‌داری مسلمانان	پوهانددا کترعلمی	۲۰
افغانها درهند	پوهنمل حمیدالله امین	۳۶
صنعت جلدسازی و...	دکتوربنوال	۵۷
تذکره نگاری	پوهنوال زهیر	٦٤
فریدالدین محمدعطار	حسین نایل	۸۰
بخش اشعار:		
مقصد	میرزا بیدل	۹٤
داشتم ، دارم	محمدحسین یمین	۹۵
عصر سرعت	میرمظفرالدین	۹٦
پارهٔ دل	محمدنبی مفتون	۹۷
نگاه چشم بادام	ولی طواف	۹۸
لعل لب	قصاب	۹۹
ساقی بهار	سیدنورفرخ	۱۰۰
پیمان	پیغله بهار	۱۰۱
بقایای بعضی از...	شاعلی اکبرشهرستانی	۱۰۲
لغات مستعمل در...	عنایت الله شهرانی	۱۱۸
تحقیقاتی در...	عبدالله امیری	۱۳٤
نمایشنامه توپاز	شاه‌تواب لطیفی	۱۵۰
ملاباز محمد	سید یوسف صاحبزاده	۱۵٦
گزارشهای پوهنځی ادبیات وعلوم بشری	اداره	۱۵۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال بیست‌ویکم | ثور ۱۳۵۲ | شمارهٔ اول

بنام خدای بخشاینده مهربان

دوره بیست و یکم مجله ادب

بانشر این شماره ،مجله ادب بیست ویکمین دوره خودرا آغاز می نماید. وسرازبرج ثور (۱۳۵۲) که وقت انتشار نخستین شمارهٔ این نامه میباشد ، کار مجله‌ومسئولیت نشر آن برعهده این‌عاجز گذاشته‌شده است . اگرچه درین راه قبل برین‌قدم نهاده بودم مگر ازعرصه هشت سال بدینسو از ارتباط وهمکاری مستقیم بامطبوعات برکران بودم ورابطه ام درین‌ساحه جزاز طریق اشاعه مقالات نبود. چون حالا وظیفه اصلیم تدریس وتعلیم واین یك شغل ضمنی است امید وارم بیاری خدای متعال بانشرمقالات مفید تاریخی، فلسفی وادبی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بتوانم بخوانندگان وعلاقمندان گرامی این نامه خدماتی ایفا کنم .

اندازه موفقیت ومقدار کامگاری درین رشته وابسته بهمکاری وپایمردی نویسندگان دانشمند بالخصوص استادان محترم پوهنځی ادبیات وعلوم بشری است. زیرا هیچ فرد در هیچ یک از امور به تنهایی پیروزمند نتواند شد جز آنکه دوستان با او معاضدة و کمك کنند .

ازهمین رو ازهمه دانشمندان وادب دوستان خاصة" از اساتیذ گرامی تمنا دارم که درراه افاده مفاهیم نیکو وتازه برای دوستداران این مجله ازارسال مقالات و تراجم شان دریغ نکنند تادرسال نو بیش از بیش خدماتی کرده باشیم.

مجله ادب مثل سالهای گذشته زمینه رابرای نشرو اشاعه ادبیات عامه مردم افغانستان عزیز وتراویده افکار دانشمندان که درطریق تنویر اذهان و توسیع معلومات خوانندگان ومعرفی ثقافت کشور وهنر افراد برای همگان خیلی مؤثروسود مند است، خود را آماده میداند؛ وشایان یاد دهانی است که شناساندن پدیده های ملی و یافتن گنجینه های ملی که درزیرخاك فراموشی از دیدگان ناپدید گردیده است، یکی ازوظایف بسیارمهم دانشوران وطن است. پیش از آن که دیگران امتعه ادبی و ثقافی وفرهنگی ما را برنگ ها واشکال ناشناخته بماعرضه کنند بهترخواهدبود که خودمان برای یافتن وسروسامان دادن آنها به لونی که بیگانه ننماید، جد وجهد کنیم . تاازیکطرف دامنه تتبع ، تحقیق و کارفراخ شود وازطرف دیگر اولاد وطن بامآثر وباقیات الصالحات اسلاف خود آشنا شوند .

درآخر لازم میدانم از کار اسلاف خود بناغلو پوهنمل قویم و پوهنمل داکتر وفایی که پیش ازین نشراین مجله را بعهده داشتند تذکر دهم .

والسلام .

شهرستانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

درزوایای منطق وفلسفه

بحثی در منطق

ترجمهٔ پوهاند غلام‌حسن مجددی

بروش نوین

جد اول صحت

واستدلالهای مسلسل

اول ـ بنای جداول صحت (صدق) :

هنگامیکه مادر مقالهٔ گذشته معنای دلالت را تحلیل میکردیم، اشکالی رابکار بردیم تا که حالات مرکب مختلفی از صدق و کذب، مقدم وتالی راروشن گردانیم ولی این امرغیرعملی خواهدبود که برای توضیح مواقف متنوع، مطابق باهر قضیه مرکب ، اشکالی رسم کنیم :

بنابرین مادرپی جستجوی طریقه مجرد دیگری برای تحلیل معنای اینگونه قضایا میشویم .

تحلیل قبلی مانشان داده است وقتیکه « B ⊂ A »صادق باشد حالتی که اخراج گردیده اینست کـه مقدم صادق باشد درحالیکه تالـی کـاذب است. لهذا مـا احتمالات متنوع را درشکل الفاظ بدین طریق ارائه میدهیم :

وقتی که « B ⊂ A » صادق است: .....(1)

A ـ صادق ـ درحالیکه B صادق است (معلوماتی موجودنیست)

A ـ کاذب ـ درحالیکه B صادق است (معلوماتی موجودنیست)

A ـ صادق ـ درحالیکه B کاذب است (نه)

(c) ketabton.com: The Digital Library

A ـ کاذب ـ درحالیکه B کاذب است (معلوماتی موجود نیست)

هنوزهم طریقه بسیار بسیطی برای نشان دادن این نتایج چنین‌است :

وقتی که $B \subset A$ صادق است : ..... (۲)

(A)	(B)
T	T
T	F
F	T
F	F
؟	؟
؟ (1)	؟
نه	؟
؟	؟

رسم بیانی مانند (۲) معروف است به (جدول صحت) برای «$B \subset A$» مامیتوانیم جداول‌صحت‌را برای‌صورتهای‌دیگر قضایای مرکب ترتیب دهیم ، که آنها یك طریقه بسیار مفیدی برای نقد استدلالهای مرکب خواهد بود .

لازم است نقاط آتی بخاطرسپرده شود : جدول صحت (۲) عین معنایی را افاده‌میکند که رسم بیانی (۱) آفاده مینماید و نیز توصیه میشود که نوشتن رسم بیانی (۲) به صورت مکمل (۱) ممارسه وتمرین شود .عین معلوماتی کـه توسط (۲) تهیه گردیده، درصورتی که چهارحالت‌مرکب درصفحه یی به ترتیب مختلف تنظیم گردند ، نیزداده خواهدشد . مع‌ذالك مابعضی خطاهارا مرتکب خواهیم شداگرموافقه کنیم که حالات رادایماً به ترتیبی کـه نشان داده شده بنویسیم . درواقع‌ماهمواره خواهیم کوشید که‌این قسمت جدول صحت رابدرستی محافظه کنیم :

---

(۱) ملتفت بایدبود که (T) مخفف (True)یعنی‌صادق و(F) مخفف (False)یعنی کاذب‌است

(۲)رسم بیانی : diagram

(B)	(A)
T	T
T	F
F	T
F	F

بنابرین فرض کنید که ما میخواهیم جدول صحت را در بارهٔ $B' \subset A$ ارائه دهیم. ممکن است مایکی ازمواقف چهارگانه راچنین نشان دهیم :

A ـ صادق ـ درحالیکه B' صادق است

ماترجیح خواهیم داد که آنراچنین بنویسیم :

A ـ صادق ، درحالیکه B کاذب است

بموجب آن اگر A و B را (که بسیط ترین قضایاست) بجای (A) و (B') بطور عناصر ایضاح بکاربریم جدول صحت چنین شکلی را اختیار خواهد کرد:

وقتی که $B' \subset A$ صادق است ... (۳)

(B)	(A)
T	T
T	F
F	T
F	F

مقایسه دیاگرام های (۳) و (۲) بروی هم تأیید میکند که $B \subset A$ و $B' \subset A$ قضایای مختلفی میباشند . زیرادر حالیکه هریکی ازآنهایك حالت مرکب صدق وکذب A وB را اخراج میکند، حالتی که اخراج گردیده اندعین یکدیگر نیستند

کنون میخواهیم تکنیك جدول صحت رادر امتحان معنای $A' \subset B'$ بکار بریم . نتیجهٔ جدول صحت چنین خواهد بود :

وقتی که $A' \subset B'$ صادق است . . . (٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

	(B)	(A)
؟	T	T
؟	T	F
نه	F	T
؟	F	F

مامیتوانیم به صحت این پی بریم : از مذاکرات ماچنین برمی آید که‌یك قضیه‌شرطی، یك موقف‌مرکب‌را اخراج‌میکند . کنون $A' \subset B'$ چنین‌بیان‌میدارد:

وقتی که B کاذب باشد A باید کاذب‌باشدیعنی نمیتواندصادق‌باشد. ازینرو حالتی که اخراج شده‌عبارت‌است‌از B ـ کاذب ـ در حالیکه A ـ صادق ، که‌در سطرسوم جدول صحت‌نشان داده‌شده است .

مقایسهٔ دیاگرام (٤) ودیاگرام (٢) نشان‌خواهد داد که $B \subset A$ و $A' \subset B'$ عین‌حالات را اخراج کرده وعین حالات‌را اجازه میدهد . و لهذا ما میتوانیم بگو ییم که آنها عین اوضاع ممکنه امور را شرح میدهد . ما $A' \subset B'$ را عکس نقیض $B \subset A$ میخوانیم .

چون یك‌عکس نقیض ، توسط تبادل وسلب مقدم و تالی بحصول می پیوندد مامیتوانیم نتیجه‌مستحصله راچنین ارائه دهیم :

یك‌عکس نقیض باید‌بطور مدققانه ازیك عکس تفریق گردد . ماهم اکنون ملاحظه‌نمودیم که‌اگر $B \subset A$ صادق باشد عکس آن $A \subset B$ نیز بطور ضروری صادق نیست، لیکن صدق $B \subset A$ بطور اوتوماتیك‌صدق $A \subset B'$ را تضمین میکند وعکس آن‌نیز صادق است .

سهل‌است که بدانیم جداول‌صحت برای عبارت بسیار مرکبی از قبیل

$A' \subset (C\&B)$ که در آن سه عنصر و یا بیشتر از آنها جا گرفته‌اند، چطور ساخته میشود. ما بطور مثال جدول صحت این قضیه را نشان میدهیم.

وقتی که $A \subset (C\&B)$ صادق است:

(A)	(B)	(C)	
T	T	T	؟
T	T	F	؟
T	F	T	؟
T	F	F	نه
F	T	T	؟
F	T	F	نه
F	F	T	؟
F	F	F	نه

لیکن بندرت ضرورت میافتد که چنین حالات بس مرکبی تحت ملاحظه و بازرسی قرار گیرد.

دوم- تحلیل نهایی معنای دلالت:

در شناسانیدن عملیه منطقی دلالت، عملیات حسابی را از قبیل تفریق بطور تمثیل بکار بردیم. لیکن ملتفت باید بود که اختلاف مهمی در بین مفهوم تفریق در نزد ریاضیون و در نزد عامه مردم وجود دارد. یك شخص عادیکه به تحصیل الجبر نپرداخته است، متمایل است که چنین اظهار رأی نماید که ترکیبی مانند «۵-۹» که در آن یك عدد بزرگتر از یك عدد کوچکتر تفریق میشود. مفهومی ندارد، مفهوم تفریق در نزد شخص عادی که ریاضی تحصیل نکرده است محدود است و وقتی که از رمز (X منفی Y) را بکار می برد او چنین تصور میکند که (X بزرگتر از Y) است.

این محدودیت برای یك دانشمند ریاضی که اهتمام میورزد تا یك نظریه عمومی اعداد را انکشاف دهد، خوش آیند نیست. و نیز برای وی پسندیده نخواهد بود که همواره راجع باین بیندیشد که آیا «X بزرگتر از Y) است تا متیقن گردد که ترکیب (Y-X) درست است. بلکه او این محدودیت را مرفوع میسازد و به ترکیب (Y-X) معنایی میدهد که در همهٔ حالات صدق کند. با صرف نظر از مفهوم عامیانه معنای تفریق، دانشمند ریاضی موفق میگردد که بساحه تطبیق این فکر وسعت بخشد. در حالاتی که (X بزرگتر از Y) باشد تصور دانشمند ریاضی با تصور یك شخص عادی موافقت دارد. لیکن وی علاوه بر آن میتواند که آنرا در حالات دیگری که در آنها (X کوچکتر از Y) باشد نیز بکار برد. این تعدیل تصورات عامه بغرض تهیه ساحه وسیع تری برای تطبیق از خصوصیات مهمه متود ریاضی است.

کنون می بینیم که آیا در ینجا کدام چیزی شبیه به مفهوم عام «اگر-پس» وجود دارد؛ مثالهای عدیده یی مورد ملاحظه قرار گرفته است، نشان میدهد که قسمتی از معنای عام «اگر A پس B» اینست که چنین حالتی وجود ندارد که A- صادق باشد، درحالیکه B- کاذب است. لیکن این امر همواره تمام معنی را در بر نمیگیرد. فرض کنید «A» عبارت باشد از اینکه «زمین مدور است» و (B) عبارت باشد از اینکه «آب تر است» درین مثال وضع چنین نیست که (A) صادق باشد - در حالیکه (B) کاذب است. زیرا در ینجا بنا بر دلایل کافی، ما میدانیم که (B) کاذب نیست. (اگر ما میدانیم که آب تر است ما این را نیز میدانیم که این موقف (زمین مدور، است-و-در عین وقت آب- تر-نیست، قابل تحقق نمیباشد) بازهم ما احساس بی میلی میکنیم که بگوییم (لهذا) قضیه آتی صادق است :

اگر زمین مدور است پس آب تر است :

ما چنین احساس میکنیم که در ینجا باید بعضی ارتباط دیگری در بین مقدم

و تالی وجود داشته باشد. لیکن درحالتی که مادر آنهادرا ظهار (اگرA پسB) ترددی نداریم، ماهیت ارتباط بین A وB چه میباشد؟

این مثالهای قضایای شرطی صادق رامورد ملاحظه قرار دهید : (a)اگر احمد شوهر باشدپس احمدازدواج کرده است.

(b) اگردرجه حرارت این آب بیشتراز(۹۰) سانتی گرید باشد، پس دست شماراخواهد سوخت.

(c) اگرماریکی اززواحف است وهمهٔ زواحف خون سرد دارند ، پس مارخون سرددارد.

(d)اگرهواصاف شود،من به ماهیگیری خواهم رفت .

ارتباط بین مقدم وتالی درهریکی ازین حالات، مختلف است. چنانکه در (a)تالی بامقدم بواسطه (تعریف) کلمات (شوهر) و(ازدواج) ارتباط یافته است. در (b)ارتباط متکی است به(تجربه) کافی راجع باینکه اگردست باآب جوشان تماس کند، چه واقع میشود.درمثال سوم (c) ارتباطی بملاحظه میرسد که توسط کلمه (قانونیت)درگذشته بیان‌شده است درحالیکه درمثال چهارم(d) ارتباط بین مقدم وتالی راجع است به تصمیم گوینده آن که تالی راصادق گرداند اگرصدق مقدم به تحقق پیوندد درحالیکه اگر (A پس B)بالعموم نسبت باینکه گفته شود(چنین حالتی وجودندارد که(A) صادق باشد (B) کاذب است) معنای بیشتری دارد، این معنای اضافی نظر به‌احوال تغییر می‌پذیرد. اگر دانشمندمنطق (که او میخواهد بانکشاف پرنسیپ ها ومعیار های عمومی استدلال بپردازد) سعی و رزد که‌همه این تغییرات معنی را در حساب آرد، نتایج مستحصله بطور یأس آوری مرکب‌خواهد بود .

لهذا ماترجیح میدهیم که عناصرعمومی ومشترك همه این معانی مختلف

(c) ketabton.com: The Digital Library

(اگر-پس) راتحت ملاحظه قراردهیم و (A⊂B) راطوری تعریف کنیم که‌معنا ی آن چنین باشد:

حالت چنین نیست که A و نیز-غیرب باشد .

مابااجرای این امر، معنای عمومی (اگر-پس) راتوسیع خواهیم داد، لیکن غلط نخواهیم کرد. زیرا ارتباط (اگر-پس) معمولاً* دراستدلال بکار میرود تااین امررا ممکن گرداند که ازمقدم صادق به‌تالی صادق انتقال بعمل آید . و تعریف ما باین امرمساعدت خواهد کرد . ماتمام معنی (اگر-پس) رامحافظه کرده ایم که‌برای بسیاری ازصورتهای استدلال تعلیلی(استنباطی)مورد ضرورت است . واگر حالتی پدیدار گردد که‌دران ما ضرورت داشته باشیم که در بین مقدم‌و تالی یك ارتباط خاصی را بطورواضح بکاربریم (خواه این ارتباط متکی باشد به تعریف، تجربه و تصمیم‌دیا گرام‌چیز دیگر) ماهمواره میتوانیم مقدمات دیگری را بیفزاییم تاماهیت ارتباط را بکلی واضح گردانیم .

تعریف ماراجع بمعنای این رمز «⊂» مستلزم آنست که تعدیلی درصورت نمونه یی جدول صحت وارد گردد . بنابرین جدول صحت برای A ⊂ B حالا چنین نمایان خواهد شد :

A ⊂ B چنین معنی میدهد :

(A)	(B)	
T	T	صادق
T	F	صادق
F	T	کاذب
F	F	صادق

واین بایدچنین خوانده شود : A ⊂ B حالتی است درموقف (۱)

۱ـ این رمز (⊂) در انگلیسی برمزنعل اسپ‌معروف است.

«A وB هردو صادق» ، (۲) «A کاذب ، B صادق » و (٤) «A وB

هردو کاذب» و تنهادر (۳) چنین حالتی نیست «A صادق وB کاذب » این تعبیرات بموجب تصمیم کنونی ما راجع به‌تعریف عملیه دلالت توسط جدول‌صحت ضروری گردیده است که باید در همه جداول‌صحت ملحوظ نظر باشد .

سوم ـ «استدلال مسلسل» ویاقیاس شرطی :

صورتهای بسیط استدلال تعلیلی که تاکنون تحلیل گردیده اند، همه آنها مشتمل بروقوع یگانه رمز نعل اسپ (۱) (⊂) درمقدمات بوده است. یك نوع بسیارمتداول استدلال شرطی ،صورتی داردکه ازانواعی که تاکنون تحت ملاحظه قوار گرفته است ، باداشتن دومثال ازدلالت درمقدمات، اختلاف می‌پذیرد .

چنانکه یك محصل پوهنتون که میکوشد تاتصمیم بگیردکه کدام شعبه‌یی را انتخاب نماید،ممکن‌است بچنین طریقی استدلال نماید:«اگرمن شعبه ریاضیات را انتخاب کنم ، به‌تحصیل یك اندازه الجبرضرورت‌دارم، (اگرمن به‌الجبر ضرورت داشته باشم باید درسی را درساعت هشت صبح‌بگیرم) این‌استدلال با استعمال رموزچنین شکلی را بخود میگیرد :

$$\frac{\begin{array}{l} C \subset S \\ E \subset C \end{array}}{E \subset S}$$

این‌نوع‌استدلال‌را میتوان به (استدلال مسلسل) تعبیر کرد ونام متداول آن (قیاس‌شرطی) است. باید بخاطرداشت که یك‌استدلال‌مسلسل‌مشتمل بردلالت های دوگانه بحیث دومقدمه میباشد . طوری که «عین قضیه یك باربطور (مقدم) و باردیگربطور (تالی) واقع میشود .)

بازرسی مستقیم چنین تلقین میکندکه یك استدلال مسلسل (قانونی) است .

و بهترخواهد بود که این تلقین را توسط استدلال صریح مبرهن گردانیم . نظر به‌تعریفی که‌راجع به‌رمز نعل‌اسپ نمودیم ($C \subset S$) چنین‌معنی‌میدهد که‌موقف:

S - لیکن - نه-C

اخراج گردیده است و $E \subset C$ نیزچنین معنی میدهد که موقف :

C لیکن - نه - E

اخراج گردیده است .

در روشنی این دواخراجی که‌بعمل‌آمده ، آیا این امرممکن است :

S - لیکن- نه - E ؟

اگراین موقف باید واقع شود، ماباید یکی ازین دوحالت را داشته‌باشیم:

S - درحا لیکه - نه - E - ونه - C

S -درحالیکه-نه-E -لیکن‌هکذا- C

لیکن نخستین این دوحالت ، طوری که در بالادیدیم، توسط مقدمه اول اخراج گردیده است. ودوم‌آنها توسط مقدمه دوم اخراج شده است . بنا برین این دومقدمه بروی هم

S - لیکن - نه- E

را اخراج میکند . ونتجه ($E \subset S$) قانونی است .

لازم است استدلال مسلسل مدققانه ازاستدلالهای شرطی ای تفریق‌گردد که حاوی دومقدمه‌شرطی باعین‌قضیه است ، طوریکه عین وضع درهردو واقع میگردد.ما بسهولت میتوانیم توسط متود (تمثیل‌صوری) اثبات کنیم که‌این صورتهای دیگر غیرقانونی است .

درینجامثالی ازاستعمال‌این‌متود ذکرمیکنیم این‌استدلال(اگرچون‌یك شخص فرانسوی است ،اویك انسان است،اگر او یك شخص جرمنی است ، او یك انسان‌است،لهذا اگر اویك شخص فرانسوی است،اویك‌شخص‌جرمنی‌است.)

دارای دو مقدمه و یك نتیجهٔ کاذب است ،و لهذا غیر قانونی است. و صورت آتی نیز مطابق به آن غیر قانونی است .

$$\frac{\begin{array}{l}Y \subset X\\ Y \subset Z\end{array}}{Z \subset X} \text{ (غیر قانونی)}$$

وهکذا مامیتوانیم این استدلال (اگر جین یك خانم باشد ، او یك زن است واگر او یك خانم باشد او ازدواج کرده‌است ،لهذا اگر جین یك زن باشد او ازدواج کرده‌است) را برای اثبات غیر قانونی بودن این صورت بکار بریم :

$$\frac{\begin{array}{l}V \subset U\\ W \subset U\end{array}}{W \subset V} \text{ (غیر قانونی)}$$

بااستعمال نتایج سابق الذکر ،مربوط بانقیض یك قضیه شرطی، علی الاکثر مامیتوانیم دیگر انواع استدلال را بیکی ازصور سه گانه‌یی که هم اکنون تحت بازرسی قرار گرفته‌است ،انتقال دهیم، چنانکه این استدلال (اگر تلفون ازشیکاگو رسیده باشد ، آن مهم است ،لیکن اگر آن راجع به معامله تجارتی نباشد تیلفون غیر مهم است، لهذا اگر تلفون راجع بمعامله تجارتی باشد لازم است ازشیکاگو آمده باشد.) میتواند بارمز چنین افاده شود :

$$\frac{\begin{array}{l}1 \subset C\\ 1' \subset B'\end{array}}{C \subset B}$$

این هنوز حالتی از استدلال مسلسل نیست، لیکن تعویض مقدمه دوم با عکس نقیض آن چنین میشود :

$$\frac{\begin{array}{l}1 \subset C\\ B \subset 1\end{array}}{C \subset B} \text{ (غیر قانونی)}$$

این استدلال بطور واضح غیر قانونی است اگرچه عکس نتیجه « $B \subset C$ »

(c) ketabton.com: The Digital Library

قانونی بوده‌است مامیتوانیم این نتیجه را توسط عکس نقیض مقدمه نخست اصلی تحقیق کنیم .ازین قرار :

$$\frac{\begin{array}{l}C' \subset 1' \\ 1' \subset B'\end{array}}{C' \subset B'} \text{ (قانونی)}$$

درحالیکه نتیجهٔ مستحصله عکس نقیض $B \subset C$ است،نه عکس نقیض نتیجه یی که‌در استدلال اصلی داده‌شده‌است .

چهارم ـ استدلال غیر مستقیم:

ساعت(۳) بعدازظهر است ،تایپست دفتری میخواهد تصمیم بگیرد که آ یا اومیتواند قدری قبل ازوقت معتاد (ساعت ٥)دفتر راترك کند. او بد ینطر یق باستدلال می پردازد :(اگرمن بخواهم که‌دفتررا پیش‌ازوقت معتاد تـرك کنـم من باید اولاً تمام‌این مکاتیب راتایپ کنم.)لیکن یك‌نظر اندازی بمکاتیب‌اورا قناعت میدهد که او دوساعت کار، پیشرو دارد .اومکدرانه باستدلال خویش ادامه میدهد:(اگرمن این‌مکاتیب راتایپ کنم،من باید دوساعت‌دیگر کار کنم) نظری بساعت بوی قناعت‌می بخشد که(اگرمن دوساعت‌دیگر کار کنم‌من نمیتوانم دفتررا پیشتر ترك کنم .)اکنون بازرسی میکنیم که ازاین سه‌مقدمه‌چه نتیجه یـی استخراج میشود ؟استدلال توسط رموزچنین افاده‌میگر دد :

$$\frac{\begin{array}{l}T \subset L \\ W \subset T\end{array}}{?}$$

این یك حالت واضحی برای استدلال مسلسل توسیع یافته‌است،دو مقد مه‌اول چنین نتیجه‌میدهد :$W \subset L$ که‌این نتیجه میتوا ند به‌مقدمهٔ با قیمانده‌علاوه گردد که‌چنین میشود :

$$\frac{\begin{array}{l}W \subset L \\ L' \subset W\end{array}}{?}$$

که یك استدلال مسلسل دیگری است که منجر بیك نتیجه قانونی میشود: $L \subset L'$ وقتی که مبتدیان منطق برای نخستین بار بچنین صورت قضیه یی مواجه میگردند ایشان متمایل میباشند که چنین تصور نمایند که آن نقیض خود است، زیرا ایشان آنرا با قضیه مختلف $L'\&L$ مخلوط میسازند. لیکن وقتی که ما میگوییم: $A \subset B$ صادق است، ما چنین، نمیگوییم که A صادق است: بنابرین گفته مادر باره تا بپیست که $L \subset L'$ صادق است، چنین نیست که L صادق است. پس اهمیت $L \subset L'$ چیست؟

اندکی تفکر نشان خواهد داد که تا بپست با این اندیشه افتاده است که او نمیتواند دفتر را پیشتر ترك کند یعنی L کاذب است. ما میتوانیم این نتیجه را بسهولت بطور عموم بازرسی کنیم. زیرا. $A \subset B$ چنین معنی میدهد که A ـ صادق درحالیکه B کاذب، اخراج گردیده است.

بنابرین $L \subset L'$ چنین معنی میدهد که L ـ صادق ـ درحالیکه ـ L' ـ کاذب، اخراج گردیده است.

یعنی L ـ صادق و L ـ صادق، اخراج گردیده است.

لهذا قضیه یی که ما میخواهیم امتحان کنیم چنین معنی میدهد که حالت چنین نیست که L ـ صادق است، یعنی L کاذب است.

بنابرین ما این صورت قانونی استدلال شرطی را بدست میاوریم:

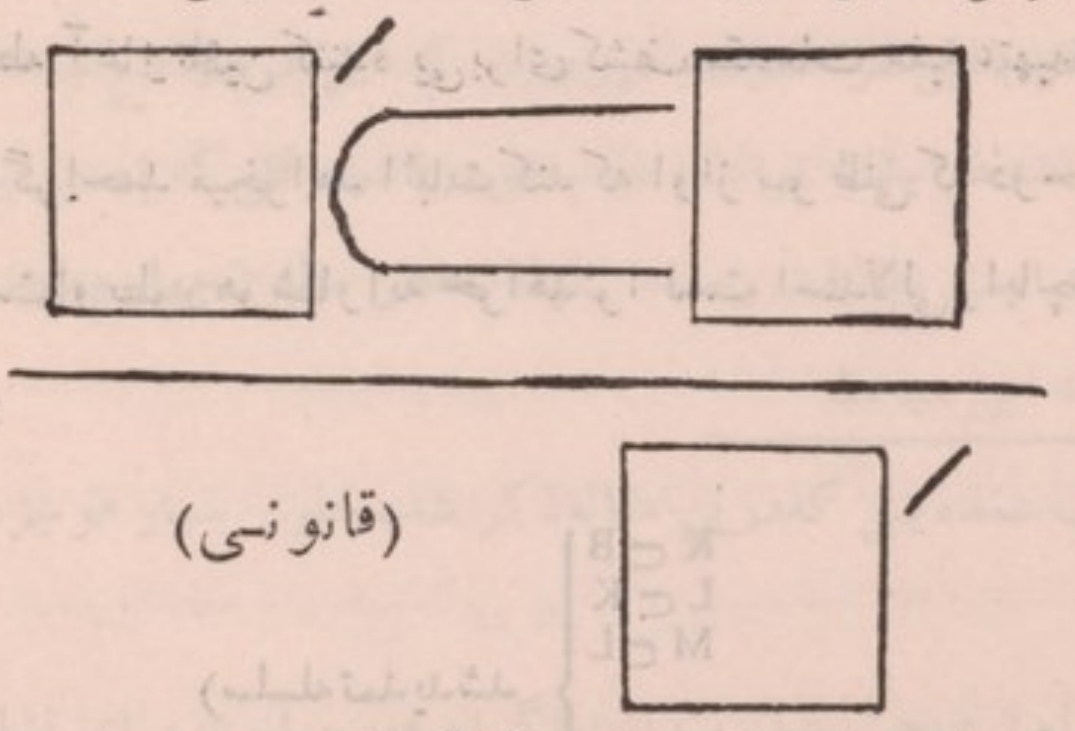

(قانونی)

با درج p' در مربع سفید، ما میتوانیم بدانیم. که یکحالت خصوصی اینصورت چنین است:

$$\frac{P \subset P'}{P}$$

(قانونی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس قاعده چنین است : اگر یك قضیه چنین باشد که اگر صادق باشد نقیض آن صادق بـاشد ، پس نقیض آن صادق است . مااستدلالـی راکه دارای این صورت باشد (غیر مستقیم)می نامیم .

بطور مثال چنین تصور میکنیم که (R) عبارت از چنین قضیه یی باشد : (هر قاعده استثنایی دارد)اکنون (R)خودش یك قاعده است ، بنابرین اگر هر قاعده استثنایی داشته باشد ، R نیز باید استثنایی داشته باشد . لیکن اگـر (R) استثنایی داشته باشد پس باین وضع صادق نیست بناء برین هر قاعده استثنا یی د اشته باشد(R) کاذب است که میتواند بار مز چنین افاده شود : $R' \subset R$

چنانکه ماتوسط استدلال غیر مستقیم ، میتوانیم نتیجه قانونی (R')رااستخراج کنیم . بنابرین ماا ثبات کرده ایم که (R)باید کاذب باشد. (این استدلال باین قضیه «هر قاعده ، مگر این یکی ، استثنایی دارد »مشغول نمیشود .)

طریقه استدلال غیر مستقیم یك صورت خاص و قوی استدلال تعلیلی است. توسط اینکه نقیض آنچه تاسیس آن مطلوب است ، بطور مقدم اول قـرارداده شود ، یك نقطه آغاز تلقین کننده یی برای کشف مقدمات مفید ، تهیه میگردد .

چنانکه اگر احمد میخواهد اثبات کند که اواز سو ظنی که درحـق وی بعمل آمده بری است او بطور هوشیارانه خواهد توانست استدلالی را باچنین صورتی تاسیس کند :

$$\left.\begin{array}{l} K \subset B \\ L \subset K \\ M \subset L \\ \cdot \\ \cdot \\ \cdot \\ B' \subset P \end{array}\right\} \text{(سلسله تمدید شد}$$

که B′ را مانند قبل باثبات خواهد رسانید .

طریقهٔ نقیض فرض: (۱)

این نوعی از استدلال است که شباهت نزدیکی به استدلال غیر مستقیم دارد. و آن چنین ارائه میدارد که قضیه یی (A′) متضمن نقیض خود است. «یعنی بطور قانونی بدو قضیه (B و B′) منجر میشود.) وچون چنین است، از آن چنین برمیاید که (A′) نمیتواند صادق باشد، پس بطور غیر مستقیم (A) صادق میباشد. این صورت استدلالها بالخاصه در ریاضیات بسیار سودمند است.

برهان توسط حذف:

احیاناً ما میتوانیم بدانیم که از متناوبهای متعدد (لااقل یکی باید صادق باشد،) و این طریقه علی الاکثر در حالاتی مساعد است که متناوبها بالنوبه، هریکی رد گردد تا اینکه یکی برای بازرسی باقی بماند. اگر این طریقه تعقیب شود یگانه متناوبی که رد نشده است، باید صادق باشد. چنین برهانی که توسط حذف صورت میگیرد میتواند بطور تعمیمی از استدلال غیر مستقیم، ملاحظه شود.

مثالی برای این طریقه تذکر میدهیم: یك حادثهٔ قتل در دفتری واقع شده که در آن تنها چهار نفر با این نفر مقتول، در روزی که این جرم واقع شده، اجازه دخول داشته‌اند. سه نفر ایشان توانسته غیاب خود را در وقتی که تصور میشود حادثه قتل واقع گشته است، باثبات رسانند. لهذا شخص مظنون چهارم باید مجرم باشد.

خلاصه این مبحث:

مطالب عمده یی که درین مقاله ذکر شده بطور بسیار موجز و فشرده تلخیص میشود:

جدا اول صحت عبارت از دیاگرام هایی است برای نشان دادن حالات مرکب صدق و کذب اجزای قضایای مرکبه. اگر تنها دو جزو (A و B) در قضیه

---

۱ - Reductio ad alsurdum که تعبیری است لاتین و به (برهان خلفی) نیز معروف است

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرکب واقع گردد ، درین صورت چهار حالت مرکب صدق و کذب A و B وجود خواهد داشت ، وجدول صحت دارای چهار سطر خواهد بود . ومناسب است که همواره چهار حالت مرکب باعین ترتیب نوشته شود . یعنی (A ـ صادق و ـ B صادق ، A کاذب ـ و ـ B ـ صادق ـ A صادق و ـ B ـ کاذب ، A کاذب ـ و ـ B ـ کاذب) .

اگر مقدم و تالی یك قضیه شرطی ، بطور سلبی تبادل گردد ، نتیجه یی که بدست میاید (عکس نقیض) قضیه اصلی میباشد . آزمایش جداول صحت نشان میدهد که یك قضیه و عکس نقیض آن کاملاً عین حالت امور را توصیف میکند .

هنگامیکه ما اظهار میداریم : (اگر A پس B) معمولاً مقصد ما بیشتر ازین است که گفته شود «حالت ـ چنین ـ نیست ـ که ـ A ـ درحالیکه ـ نه ـ B .» این معنای اضافی بطور قابل ملاحظه یی تغییر می پذیرد . لهذا دانشمندان منطق مناسب میدانند که «A⊂B» را طوری تعریف کنند که درست چنین معنی بدهد : « حالت چنین ـ نیست که ـ A ـ درحالیکه ـ نه ـ B .» جانشین کردن «A⊂B» طوری که راجع به «اگر A پس B» تعریف شده ، برای هیچ یکی از استدلال مضر نخواهد بود . بنحوی که درمتن ایضاح گردیده ، تعریفی که قبول شده ، مستلزم یك تعدیل خفیفی ازصورت معیاری جدول صحت میباشد .

یك استدلال مسلسل و یا « قیاس شرطی » عبارت از استدلالی است که دارای مقدماتی ازصورت B⊂A و C⊂B (یعنی وقوع دوگانه دلالت و یك قضیه یی که یکدفعه دروضع مقدم و یکدفعه دروضع تالی بوقوع می پیوندد .) واین دارای نتیجه (B⊂A) قانونی است . استدلالی که محتوی مقدمات B⊂A و C⊂B و یا A⊂B و C⊂B باشد ، دارای نتیجه بسیط قانونی نیست .

یك استدلال غیر مستقیم ، استدلالی است که مقدمه یی را بکار می برد که دارای صورت A′⊂A است (یعنی استدلالی تالی آن نقیض مقدم آن است) . درینگونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

حالتی A باید کاذب باشد.

معلوم‌است : دربرهانی که‌توسط حذف انجام‌می‌پذیرد بایدیکی از متناوبات صادق باشد . پس‌هریکی ازین‌احتمالات بالنوبه ردمیشود ، تاوقتی‌که یکی باقی میماندکه بایدصادق باشد (۱)

---

(۱)مبادی‌منطق‌ومنهج علمی‌مو لفهٔ‌پروفیسر مکس‌بلیك .

An Introduction to logic and Scientific method. Pro. Max BlacK.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در مسیر تاریخ

مولفان : دکتور حسن ابراهیم
علی ابراهیم

ترجمه پوهاند علمی

نظام مملکت داری مسلمانان

ابتدای خلافت

حکومت حضرت محمد (صلعم) (۶۱۰-۶۳۲) میلادی حکومت مذهبی بود و یارانش عقیده داشتند که حکومت آنحضرت باساس وحی خداوندی است خداوند بوسیله حضرت جبرئیل احکام میفرستاد و حضرتش آنرا عملی میکردند شالوده آن حکومت بعوض عصبیت خانوادگی و شعور نژادی بروحدت دینی گذاشته شده بود و این شیوه فرمان روایی در تکامل تمدن اعراب اهمیت فروان داشت شخصیت حضرت محمد (ص) بردل وجان یارانش چنان موثر بود که حتی رحلت حضرت محمد (ص) راهرگز باور نمی توانستند. سانحه مذکور برای مسلمانان حادثه عظیم تلقی میگردید. درین هنگام عده ای از این اندیشه سراسیمه بنظر می آمدند که مبادا بعوض حکومت خداوند حکومت انسانها آغاز گردد. قریش و یا کدام دودمان دیگر زیر تاثیر رجحانات نفسی قرار گرفته بر مسلمانان فرمان روائی نماید.

پس از رحلت حضرت محمد (ص) مساله جانشینی شکل هنگامه سیاسی را اختیار نمود. واقعه چنین بود که حضرت محمد (ص) موضوع جانشینی را در دوران زندگی خود فیصله نکرده بودند غالباً بدین جهت که حضرت نظام جمهوری

اعراب رامی پسندیدند ویارانش ازین مساله آگاه بودند باین خاطر حضرت محمد(ص) اعتماد داشتند که مسلمانان با پیروی از روش انتخاب جمهوری شخصی را بعنوان خلیفه محمد(ص) برگزینند و بعداز ان مساله جانشینی ظهور کرد و بالای این موضوع میان یارانش اختلاف شدید بعمل آمد. درچنین لحظات حساس حضرت ابوبکر حضرت عمر راخاموش ساختند و برای جانشینی انتخاب حضرت ابوبکر، صورت گرفت وهمین بود ابتدای خلافت.

مفهوم خلافت:

معنای لغوی خلافت «جانشینی» است ولی مفهوم اصطلاحی آن بحیث جانشین آنحضرت فرمان روایی مطلق دینی ودنیاوی حق خلیفه شمرده میشد.

شخصیت خلیفه از نگاه شرعی عبارت از فرمان روای دینی ودنیا وی بود وفرمان روای مذکور پابند دساتیر وقوانین شرعی بود. مقصد حقیقی خلافت نگهداری ناموس اسلام وازنگاه شرعی نظم ونسق حکومت وقیام آن بود(۱)

درسازمان اجتماعی اسلام خلیفه جانشین آنحضرت (ص) تصور میگردید وازاختیارات مطلق سیاسی ومذهبی برخوردار بود. خلیفه می بایستی ازقوانین اسلامی نگهداری وآنرا نفاذنماید. مسئولیت های بهبودوفلاح توده های مردم بدوش او نهاده شده وازوظایف او بشمار میرفت. خلیفه کانون مذهبی وسیاسی مسلمانان بود. ازاین حیث موقف خلیفه باپاپ های قرون وسطی روم بکلی اختلاف داشت. تامس آرنلد نظام خلافت شرقی وشیوه حکومت کلیسای غربی راچنین توضیح می نماید: «این دونظام برمبانی مذهب وقدرت استوار گردیده بود. اسلام ومسیحیت دو مذهب جهانگیر بود وپیوسته تلاش میکردند تا داثره عمل خودرا بسط وتوسعه بدهند. فرق بین هردو این بود که سلطنت مقدس رومی به

۱- مقدمه ابن خلدون ص ۱۶۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلطنت متلاشی شده بت پرست سابق شباهت داشت و دلیل دیگرش این بود که القاب امپراتوری شارلی مان(۷٦۸- ۸۱٤م) آئینه عقائد بت پرستی پنداشته‌شده و دوم اینکه درارو پادوفرمانروا وجودداشت یکی فرمانروای سیاسی که امپراتورش می خواندند و دیگرفرمان روای مذهبی و یاروحانی که پاپ نام داشت. لیکن بنیادخلافت برپایه کدام نظام سیاسی سابق استوارنگردید ه بود بلکه آئین نوی بودچنانکه ساختمان وتکوین آن براساس احتیاجات وما مول سیاسی بنایافته بود که ازظهور اسلام براثرپیروزی اعراب برکشورهای فارس وروم شرقی بوجودآمد. مفهوم فرمانروائی خلیفه این بود که اوحامل اختیارات مذهبی وسیاسی محسوب میگردید وازنگاه مذهبی مقصد حکومت اوصیانت دین بعنوان حامی دین بود. خلیفه بمعرکه میرفت وکسانی راکه به دین صدمه ای وارد میکردند سیاست می نمود. درنماز امامت می کردوخواندن خطبه روزجمعه نیزیکی ازوظایف اوبود. ولی پاپ بحیث یك راهب اعظم بود که گناه گناه کاران را می بخشید و درامورمذهبی فیصله اخری مربوط باوبود . (۱)

القاب خلیفه:

چون حضرت ابوبکردر تامین نظم ونسق جهان اسلام قائم مقام حضرت محمد (ص) بودبدین جهت لقب حضرتش «خلیفة الرسول الله» بود . لقب حضرت عمرمدتی «خلیفة خلیفة الرسول الله» بود ولی چون کلمه مذکورثقل ترکیبی داشت بنابران لقب امیرالمومنین رااختیار کرد. این لقب اندکی باین مساله روشنی می اندازد. که مسلمانان درصدد گسترش دامنه فرمانروایی خویش افتاده بودند وحضرت عمر قائدو پیشوای آن بشمارمیرفت، زیراکه درعهد جاهلیت عربها سردارسپاه را «امیر» میگفتند وحضرت عمر دراسلام نخستین فردی

(۱) THQMAS ARNOLD'THE CAliphate PP. 9-18

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود که این لقب را بر گزید. راست باید گفت که قیادت روحانی حضرت عمر عامل موثر لشکر کشی های اسلام محسوب میگردید. این کلمه متضمن پیشوایی حربی و انتظامی نیز بود و حضرتش مصداق صحیح آن بشمار میرفت. خلیفه را باین خاطر امام میگویند که تقدس مذهبی داشت و در نماز فریضه امامت را انجام میداد زیرا نماز برای مسلمانان بجهت مرکزیت یا بی وسیله بزرگی است.

شیعیان پیشوایان خود را باین سبب امام میگفتند که امام از اهل حضرت علی بودند و از هر کس دیگر انان را سزاوار خلافت می شمردند و عقیده داشتند که بافراد خانواده حضرت علی خداوند بینائی خاص روحانی ارزانی داشته چنانکه برای یك امام یا امیر لازمی است. مهدویت از این عقیده متاثر شده است. این لفظ درقرن (۱) بمعنی «پیشوا» «رهنما» (۲) و «سردار» استعمال گردیده است.

آنحضرت (صلعم) در نماز بحیث پیشوای مسلمانان امامت میکردند، حضرتش درحال اختیار حضرت ابوبکر را بامامت مامور فرمودند. این امر در نظر اهل تسنن برای استحقاق حضرت بخلافت دلیل بزرگی است. بعد از حضرت محمد (صلعم) خلفای راشدین فرضیه امامت را انجام میدادند، در ین دوره امامت مظهر شان و عظمت حکومت تلقی میگردید. در دنیای اسلام امامت از فرایض عمال و والیان بشمار میرفت.

در دوره اول اسلام خلیفه سه لقب داشت، خلیفه، امیر المومنین و امام. تامس ارنلد بر القاب مذکور چنین تبصره میکند:

فقها بر القاب خلیفه بصورت مفصل بحث کرده اند ولی توجیهات آنان قناعت بخش نیست. طوریکه آنان معنای امامت را تشریح داده اند از لابلای آن

---

(۱) سوره انبیا (۲۱-۷۳)

(2) THOMAS ARNOLD . THE CALIPHATE, PP . 29 - 33

هر گز مقصد ایشان ثابت نمیگردد . لفظ خلیفه در قرآن(۱) باین معنای اصطلاحی بکار نرفته، طوریکه در اسلام برای او رواج دارد . فقها اساس بحث خود را بر آیاتی میگذارند طوریکه دو فرقه مسیحی یعنی طرفداران شاهی و کلیسای روم برای تامین اغراض و نظریات خود نصوص انجیل را سند قرار میدهند . حقیقت این است مفهومیکه از لفظ حاصل میشود برای نظام سیاسی خلافت که در دنیای اسلام متداول است هر گز صدق نمی نماید (۲)

در قرآن کدام دستور معین حکومت وجود نداشت تا مسلمانان پس از رحلت حضرت محمد (صلعم) از ان پیروی میکردند. درست است که بعضی ایات اطاعت حکومت را امر کرده است برسبیل مثال : از خدا اطاعت کن و از رسول اطاعت کن و از کسانیکه بر تو فرمان روا گردیده اند اطاعت نما (۳)

بعد از رحلت حضرت محمد (صلعم) دوره خلفای راشدین آغاز گردید . در طول این دوره انتخاب فرمانروا بوسیله شورا بعمل می آمد. ولی در عصر بنی امیه و بنی عباس شیوه جمهوری خلافت بحکومت های مطلقه و موروثی تبدیل گردید. درین هنگام شورا از بین رفت و انتخابات محض بنام باقی ماند . فقها برای جواز چنان نظام پادشاهی این حدیث را دلیل می آورند « بعد از من خلافت چهل سال دوام خواهد کرد، سپس حکومت های استبدادی ظهور خواهد نمود». تامس ارنلد عقیده دارد که بخاطر تلقین حکومت های استبدادی بصورت نادرست یك سلسله احادیث را بان حضرت منسوب نموده اند. فقهای اسلام برای تائید این نظریه که از ائمه قریش باشند باین حدیث استناد میکنند .

صفات خلیفه :

---

(۱) سوره بقره آیت (۳۰)، سوره انعام آیت (۱٦٥)، سوره ص آیت (۲٦)

(۲) THE CALIPHATE P . 4 S

(۳) سورة النساء آیت (٥۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلیفه باید عالم، عادل و با کفایت بوده و از سلامتی جسم و حواس برخوردار باشد تا که در رای و عمل او موثر ثابت گردد. خلیفه که باید کم از کم چنان استعداد علمی داشته باشد تا مسایل و مشکلات جدید را در پرتو قابلیت استعداد خویش فیصله بتواند. مقصد از عدالت اخلاق عالی اجتناب از معاصی است. مفهوم کفایت این است که برای انفاذ آیین و حدود اسلام توانایی داشته باشد. خلیفه باید مهارت عسکری داشته باشد تا هنگام جهاد شور و هیجان را برانگیزاند و خلیفه باید مدبر، با فهم و بادرایت باشد (۱)

انتخاب خلیفه از زوایای فرق مختلف :

بعد از رحلت آنحضرت (صلعم) پیرامون جانشینی میان گروه های مختلف در مدینه اختلاف و دو دستگی شدید رخ داد. درین جانگاهی اجمالی روی این رویداد بی موجب نخواهد بود.

۱ - مهاجرین و انصار :

مهاجرین اندرین پندار بودند که منصب خلافت بقریش سپرده شود و دلیل ایشان این بود که میگفتند قریش از شریف ترین قبایل عرب بشمار میرود و آنحضرت از نگاه نژاد باین قبیله ارتباط دارند و از حیث رسوخ و اعتبار هم هیچ کدام قبیله دیگر با ن برابری نمیتوا ند باین خاطر سر تا سر جزیره نمای عرب به حکومت قریش باسانی تسلیم خواهند گردید. بعقیده مهاجرین اگر کدام فرد قبیله دیگر را خلیفه کنند بر اثر حسادت و کینه باهمی قبایل کشمکش های دشمنا نه آغاز خواهد گردید و عوامل فلاکت و فتنه داخلی را بار خواهد آورد. هم چنا ن مهاجرین ادعا میکردند که چون اولتر از دیگران به آنحضرت ایمان آورده بودند

(۱)-الاحکام السطانیه ماوردی ص ٤- مقدمه ابن خلدون ص ۱۵۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

ودر برابر آزار واذیت توان فرسای مردم مکه ازشکیبایی وحوصله کار گرفته اند بنابران شایسته این منصب اند .

ولی گروه انصارخود در انسبت به مهاجرین بیشتر سزاوار این منصب می دانستند وچنین استدلال می نمودند که انان حضرت محمد « صلعم » ومهاجرین را در مدینه پناه دادندو برای پشتیبانی ایشان در برابر مشرکین سینه های خود را سپر بلاقرار دادند و با حیات خود ستیزه کردند . (۱) انصار خلافت را مختص بیك خانواده نمی دانستند بلکه دائره آنرا وسیع فکر کرده وهرخانواده را مستحق آن می شمردند .

درین هنگام بین مهاجرین وانصار اختلاف شدید بروز کرد وهر گروه جهت استحقاق خلافت دلایل اقامه میکردند. مهاجرین میگفتند که حضرت محمد «صلعم فرموده است امام باید از قریش باشد» و «من شما مهاجرین را بانیکوکاران انصار بکردار نیك توصیه می کنم و برشماست که از کوتاهی های ایشان بگذرید » مهاجرین دلیل می آوردند که اگر خلافت بشما تعلق گیرد وصیت آنحضرت هیچ معنایی نخواهد داشت. «همچنان آنحضرت فرموده بودند «حکومت برای قریش، داد گستری برای انصار وافتخار اذان به حبشی ارتباط نخواهد داشت.» یکبار دیگر حضرت محمد (صلعم) ارشاد فرموده بودند « امام مختص قریش خواهد بود تا بعدل وداد حکومت نمایند ودر برابر وعده وفا کنند، ترحم وشفقت داشته باشند (۲). اگرچه مهاجرین احادیث بالارا تذکر میدادندولی از نص قران دلیلی ارائه نمی توانستند تا ازخلال آن معلوم شود که خلافت مخصوص کدام قبیله وطبقه است. برعکس این مساله را قران چنین فیصله کرده است: هر آئینه مقرب ترین شما

---

۱ - مقدمه ابن خلدون ص ۱۷۰

۲- تاریخ الخلف سیوطی ص۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزدخداوند پرهیزگارترشما است .» (۱)

۲ـشیعه :

شیعیان فکر میکردند که منصب خلافت،مخصوص‌خانواده‌آ نحضرت «صلعم» است. آنان حامی اهل بیت بودندو بااخلاص تمام می اندیشیدند که خلافت باید به اهل بیت و اولاد حضرت علی محدود و منحصر باشد. نزدآنان‌سوال انتخاب خلیفه هرگزمطرح نمیگردید. ازنگاه‌شیعیان مستحق درست خلافت حضرت علی بود و بعدازاوبایداین‌منصب بخانواده‌اش انتقال می نمود . بعلاوه‌آن با منصب خلافت خصوصیات مذهبی را نیزمی‌افزودند. چنانکه میگفتند که کانون علم شرعی و امین صرف خلیفه‌است و تنهااوصلاحیت فهم درست قرآن وحدیث را دارد و تفسیرقرآن و حدیث هم محض حق‌خلیفه‌است . باین جهت شیعیان خلیفه را امام می گفتند و او راپیشوای‌مذهبی‌خودمی‌دانستند،روش عده‌ازآنان دربرابرحضرت‌علی بحدغلورسیده‌بود. ولی ابن خلدون باین‌نظریه شیعیان که «خلافت هم‌یك رکن دین‌است و برای‌انتخاب‌آن مشوره‌مردم ضرورت‌ندارد موافق نیست (۲)

ابن خلدون نظریه خوارج رادرموردخلافت‌مبنی بر« افراد هرطبقه مستحق خلافت است » طرفداری نمیکند. ابن خلدون هرقبیله ای راکه دران عصبیت ومراتب‌تمدن‌وجودداشته‌باشدسزاوارخلافت‌میداندو برای‌اثبات‌نظریه‌خوداین نظریه راارائه می کند .«مسلمانان باین جهت قریش را خلیفه انتخاب میکردند تاکه دران قبیله عصبیت وجودداشت‌آنان استعداد تامین‌قدرت رابرتمام عرب داشتندوسایرقبایل عرب فاقدآن‌بودند . ودرسراسرشبه جزیره عربستان قریش

۱- سوره‌حجرات‌آیت ۱۳

(۲) مقدمه ابن خلدون صفحات ۱۵۳ -۱۵٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازهمه بیشتر دارای رسوخ و اعتبار بودندو هیچ قبیله ای از سیادت و مهتری آنان انکار نمی نمودند» ابن خلدون عقیده داشت که خلافت راشده در برابرما مثال بسیارعالی است. دراین عصراگرچه صد ها دگرگونی بو قوع پیو سته و لی درمورد این نظریه اساسی کدام تبدلی بعمل نیامده است و قبیله ای که دارای عصبیت و اعتبار باشد مستحق خلافت دانسته میشود .

درین مورد قبیله ای مخصوص مطمح نظر نبودزیراکه اسلام آئین مساوات و برابری بود چنانکه کسی بجهت نژادبرتری نداشت، قریش بودن راکه شرط خلافت قرار گرفته بود ابن خلدون آنراچنین توضیح میدهد :

(احکام شرعی باید برمبنای مقصد خاص استوارباشد .چون برای خلافت قریش بودن راشرط قرارداده اندبنابران ازحکمت این مساله صحبت می کنم: از این شرف و افتخار نمیتوان انکار کرد ولی شرف وافتخارمفهومی ندارد . باین جهت باید شرط دیگر این حکمت راجستجوی نمود.اگر باتعمق وامعان نظر ببینیم هرایینه روشن خواهد گردید که علت آن این است که قریش از نگاه عصبیت امتیاز دارد وصلاحیت ایجاد مرکزیت در آنان سراغ میشود چنانکه آنان چنان نیرو وتوانایی داشتند که حق مظلوم را ازظالم گرفتند.درآن عصرقبیله ای که عصبیت میداشت باسانی میتوانست اموروسایل مردم راسازوبرگ دهد ودرراه رفع فساد و آشوب داخلی بااشکالی روبروی نگردد.مردم دردوره حکومت آنان از نگهداری جان ومال خویش احساس مصونیت مـی نمودند و توده های وسیع مردم درراه سازوبرگ حکومت یاری میکردند . در توضیح این مطلب شاید بی مورد نباشد اگراظهار کنیم کـه قـریش نسبت به قبیله مضرموثـر باعصبیت وقبیله نیرومند بود و باشندگان شبه جزیره عربستان هم ازاین واقعیت آگاه بودند باین خاطراز قریش می ترسیدندو آنان رااحترام میکردنـد .بتاسی این حقیقت

حضرت محمد (ص) برای امامت « قریش» بودن راشرط قرارداده بودند .
حضرت محمد(ص) با نگاه عاقبت اندیش متوجه بودند که اگر در شبه جزیره عربستان خانواده ای باایجاد مرکزیت موفق شوند آنهم قبیله قریش خواهد بود واز استعداد های فطری فهم و درایت شکوهمندی و توانایی و نیرومندی همه جانبه وحرمت قریش بخوبی باخبر بودند. باین جهت حضرتش اعتماد داشتند که قریش بارخلافت را بسهولت بردوش خواهد کشید و شیرازهٔ مردم متلاشی نخواهد گردید . رویدادهای آینده صحت پیش بینی حضرت محمد (صلعم) تأیید نمود.

هنگامیکه از قریش فردبرگزیده و محبوب همه گان خلیفت گردید تمام قریش برای یافتن مرکزیت عرب با او همدست گردیدند و بنابر تاثیر نفوذ و حرمت قریش تمام قبایل مضر باین اتحاد و همبستگی عمل کردند . این موضوع را هر کس میداند که قبیله مضر درهر گوشه و کنار جزیره نمای عربستان پراگنده بودند واز نگاه تاثیر و نفوذ و توانگری برسراسر جزیره نمای مذکور مسلط بودند عصبیت نژادی قبیله مذکور باین نتیجه که تمام عرب بیك مرکز گردآیند ودر جدوجهد زندگی پیش بروند و نقشه دنیارا عوض نمایند . تاوقتیکه آن عصبیت عربی استوار بود تزلزلی دربنیاد آنان رخ نداد ولی همینکه عصبیت آنان زایل گردید فرمان روایی آنان نیز براه زوال وسقوط سوق گردید . (۱)

۳ ـ خوارج :

درابتداخوارج چنین نظریه داشتند که خلافت حق هرفردعرب است . این فرقه درآینده بتاسی افکارفان فلوتن «VON Floton پشتیبان اصول جمهوریت دنیا می گردیدند (۲) بعدها آنان نظریه خودرا تعدیل و اصلاح کرده گفتند:

---

۱ ـ مقدمه ابن خلدون صفحه ۱۷

۲ ـ مراجعه کنید السیادة العربیه والشعبه الاسرائیلات فی عهدامیه ترجمه داکترحسن ابراهیم صفحه ۶۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

بجـای حـروعرب بـودن برای خلافت سیرت عالی ومسلمان بـودن شرط اساسی است. این درست هنگامی بود که تعدادزیاد مسلمانان عجمی پـیروعقیده آنان گردیده بودند. ازنگاه خوارج برطرفی خلیفه حتی الامکان روانیست ولی اگر خلفیه دست به جور و جفایی بزنددرانگاه برطرفی اوروا است. خوارج معتقدبودند که بنابر مصلحت وقت کشتن خلیفه هم عیبی ندارد .

مرجئه ومعتزله :

ازنگاه مرجئه مسلمان بودن و قرائت کلمه شهادت برای منصب خلافت کافی است. آنان به رفتارو کردار شخصی خلیفه دلچسپی نداشتند و میگفتند که این معامله است میان خداوند و بندگانش مرجئه برخلافت بنی امیه صحه می گذاشتند. نظریات مرجئه درراه استواری ودوام خلافت اموی بسیارموثرافتاد . فرمان روایان اموی پیروان مرجئه را آله دست خود قرارداده وساحه سیاسی خودرا هموارساختند. درپرتو تلاش پیگر مرجئه سواد اعظم برای خلافت بنی امیه آمـاده گردید. شیعیان وخوارج بانظریات مرحئه مخالف بودند. باسقوط دولت اموی آفتاب زندگـی این فرقه نیز افول کردودر ادوار پسانتر بعنوان یك فرقه موثرو بانفوذتبارز نتوانست. قرقه معتزله ویاقدریه هم درسیاست اسلامی مانند سه فرقه ایکـه دربـالا ازآنها صحبت شد تاثیرات فراوان داشتند. این فرقه به قضاو قدر معتقدبودند. باین ترتیب به آزادی رأی و اراده انسان نیز قائل بودند. معتزله درابتدا ازسیاست دوری میجستند ولی پسانتر بامسایل دقیق مشغول شدند. درابتدا بـاسیاست اظهار عـلاقـه مندی نمیکردندولی درمرور ایام فرقه معتزله واردعرصه گاه سیاست شدندودر موضوعات امامت وشرایط خلافت به بحث ومناظره پرداختند . آنان میگفتند کـه امامت حق مسلم مردم است باین دلیل که خداوند برای این منصب خانواده ویافردمخصوصی

۱- مروج الذهب مسعودی جلد دوم صفحات «۱۱۰-۱۱۱»

(c) ketabton.com: The Digital Library

را تعیین ننموده است و مردم اختیار دارند که بجهت انفاذ احکام حسب دلخواه فرمان روا و یا خلیفه خویش را انتخاب کنند. باساس نظریه آنان هر وقت برای مسلمانان فرض است که برای خود امام انتخاب نمایند. باین نظریه معتزله که (تعیین خلیفه فرض مردم است) تمام فرقه های اسلامی متفقند و فرقه خارجی نیز باین اصل موافقت دارد. تنها دو فرقه خارجی یعنی اباضیه و بخدیه چنین می اندیشند که اگر بین مردم عدالت و مساوات، رواداری و احساسات عمومی پاك اخلاق سراغ شود و رجحان معصیت موجود باشد در انگاه تقرر امام و یا خلیفه از فرایض مردم نیست این نظریه را شماری از متعزلی های متقدم و متاخر نیز می پذیرند ولی کسانیکه بجهت خلافت به مساوات عمومی عقیده دارند قریشی و غیر قریشی بودن را در یك ردیف قرار میدهند و برای ادعای خود گفتار آخرین حضرت عمر را نقل میکنند. «اگر امروز سالم (غلام آزاد شده حضرت خلیفه) زنده می بود با اطمینان و آرامش خاطر چشم از دنیا می پوشیدم زیرا اعتماد داشتم که بار حکومت را بدرستی بر دوش بر میداشت.»

این کلمات را حضرت عمر هنگامی ایراد کردند که بادبان کشتی مردم را به هیات شوری سپرده بود. و اگر بفکر حضرت عمر امامت حق تمام مسلمانان نمیبود هرگز این کلمات را ابراز نمیکردند. و در مورد وفات سالم غلام آزاد شده ابی حذیفه اظهار تاسف نمیکردند. با تایید این نظریه روایات متعددی از آنحضرت (صلعم) نقل گردیده است.

برسبیل مثال حضرت محمد (صلعم) در باره فرمان روای مسلمانان چنین فرمودند: «بشنوید و اطاعت کنید اگرچه او غلام بینی بریده باشد». در قرآن مساوات باین کلمات اعلان گردیده و هرگونه امتیازات نژادی را منسوخ قرار داده است: نزد خداوند شریف ترشما کسی است که زیاده تر از خدا می ترسد.»

بیعت :

مفهوم بیعت عهده و پیمان اطاعت خلیفه از اموری بود که بفلاح و رستگاری

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجتماعی و انفرادی مسلمانان به‌آن ارتباط داشت (۱). هنگام اظهار بیعت به‌خلیفه دست میدادند و همین شیوه استوار عهد و پیمان از مظاهر تمدن عرب بشمار میرفت. درمناطق دور از مرکز خلافت مراسم بیعت بوسیلهٔ عمال و نمایندگان خلیفه صورت میگرفت. هنگام بیعت تجدید ایمان نیز بعمل می آمد. در بیعت خلافت اکثر اوقات جبر و اکراه نیز وجود داشت.

در عصرهای بعد یعنی عصر ابن خلدون ۸۰۸ هجری بیعت بشیوه شاهان ساسانی رواج داشت در فرصت بیعت طبقات عامه زمین را می بوسند، دست و پاودامن خلیفه را لمس میکنند و این اعمال را بیعت می پندارند ولی تنی چند از امرا و اعیان و مصاحبان و معاریف مملکت بصورت حتمی دست میدهند و اظهار بیعت می نمایند و این رویه علامت خصوصیت انتهایی است.

خلاف از نگاه فقها ـ فلاسفه و اخلاقیون :

در دوران انحطاط عباسیان (۲۳۲ ـ ۶۵۶ هجری) موضوع خلافت مورد بحث و مطالعه فقها قرار گرفت. در ین دوران خلیفه در بستر سیاست غنوده بود و در امور مملکت داری هیچ مداخلتی نداشت. فقها و مورخان اسلامی بر جوانب نظری و عملی خلافت به‌بحث و مطالعه پرداخته اند.

ابوریحان بیرونی ۴۴۰ هـ ـ ۱۴۰۸ م اوضاع خلیفه را در عصر خود چنین خلاصه‌می نماید : «خلیفه محض بعنوان یك اجاره دار باقی مانده و دیگر حیثیتی ندارد (۲). یك فقیه دیگر بنام ابوالحسن علی ماوردی (۳) (۴۵۰هـ ـ ۱۰۵۸م) نیز پیرامون خلافت بحث کرده است. ماوردی در عهد خلیفه عباسی طالع بالله «۳۶۳ـ۳۸۱ هـ ـ ۹۷۳ـ

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۱۸۲

(۲) کتاب آثار الباقیه ـ لیدن ۱۷۸۹

(۳) الاحکام السلطانیه ـ ۱۲۹۷ ص ص ـ ۸ ـ ۱۲ ماوردی قاهره

(c) ketabton.com: The Digital Library

۹۹۱میلادی» بدنیا آمده بود در دورهٔ قائم بامرالله «۴۲۲-۴۶۷ه - ۱۰۳۱ - ۱۰۵۷م) چشم اززندگی فروبست . ماوردی صرف از نگاه نظری موضوع خلافت را مورد تحقیق و بررسی قرارداده است . بعقیده ماوردی خلافت بایدانتخابی باشد و منصب والای خلافت به کسی سپرده شود که دروی صلاحیت تمام سراغ گردد. این مولف امتیازات نژادی رامفکوره بی معنی میداند . ماوردی تاریخ خلافت وبیعت راازعصرحضرت ابوبکر تادوران خویش مطالعه ودر پرتو آن شرایط خلافت، اختیارات مذهبی ، امارتی ،دادگستری وجنگی اورا بیان میکند . بعقیده ماوردی بیعت بخلفای راشدین ازنگاه شرعی درست بوده ولی نسبت به اوضاع سیاسی عصرخود خاموشی اختیار کرده وتجاهل می نماید. غالباً براثرنزاکت اوضاع ازبررسی آن بدر شده نمی توانست . بعد ازبیرونی وماوردی نظامی عروضی پیرامون مسأله خلافت بطور مفصل صحبت کرده است. بنظرعروضی خلیفه باید نسبت برهمگی مردم ازهرحیث بهتر باشد . یعنی با مقایسه نایب وعمال خلیفه که درولایات مختلف بعنوان قایم مقام کار میکنند اوبرتری داشته باشد.(۱)

سایرفقهای شناسای اسلام که دراطراف موضوع خلافت روشنی انداخته اند عبارت بودند ازابن حزم (۴۵۶ه - ۱۰۸۴میلادی)، بدرالدین بن جماعه و شهرستانی « ۵۴۸ه - ۱۱۵۳میلادی». شهرستانی درباره خلافت نظریات فرقه های مختلف رایکایک ارائه و براامامت خلفای اولی بصورت بسیار مفصل بحث نموده است.

علامه ابن خلدون مورخ بلند پایه وفقیه ودانشمند علوم اجتماعی (۸۰۸ه - ۱۳۸۲م) نیزموضوع خلافت رامورد مطالعه قرارداده است. مشارالیه اولاً اجتماع انسان ، رحجانات وخصوصیات آنرا بررسی کرده و فرمان روایان مذهبی را بحیث منبع رستگاری وفلاح بشری ثابت نموده است . ابن خلدون با تفصیل

۱- الفصل فی الملل والاهواء والخل قاهره (۳/۷ ج ٤ ص ۱۶۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

روی موضوع شریعت اسلامی صحبت کرده و آنرا رهنمای بخش زندگی میداند و بعقیده او آیین و دساتیر آن عامل بهبود همه جانبه نوع انسانی را تضمین مینماید در مقدمه باو ضاحت تمام تذکر داده که دنیا و عقبی بیك رشته محکم است و استوار راست دنیا «مزرعه» آخرت صحنهٔ جزا و مکافات است یا بعبارت دیگر دنیا عرصه گاه اعمال دینی است . ابن خلدون در پایان مباحثه چنین نتیجه گیری میکند که حکومت مذهبی و خلافت بهترین نوع حکومت در ادیم زمین بشمار میرود . و این شیوه حکومت عامی سعادت دنیوی و اخروی محسوب میگردد . بفکر ابن خلدون خلافت بمعنای نماینده آنحضرت (صلعم) است و شخصیت خلیفه از نگاه جانشینی حضرت محمد « صلم » متضمن فرمان روایی سیاسی و مذهبی است . صیانت ناموس ، دین و نفاذ حدود شرعی از فرایض او بشمار میرود . باساس نظریه این نویسنده خلافت حق افراد هر دودمان دارای عصبیت میباشد و به هر نژادیکه ارتباط داشته باشد تفاوت نمیکند . ابن خلدون در پایان بر رسی ادوار مختلف خلافت چنین میگوید که از آغاز خلافت تا ایندم در نظام خلافت تغییرات گوناگون صورت گرفته و این تعمیم همچنان ادامه داشته و خلافت بخانواده ای محدود و منحصر نبوده.

فلاسفه و علمای اخلاق که از علوم و فلسفه یونان و خاصتاً از افکار فلسفی ارسطو و افلاطون بسیار متأثر گردیده بودند نیز در مورد خلافت مطالعاتی انجام داده اند . درین میان از ابو نصر فارابی (۳۳۹ه) معلم ثانی باید نام برد . این دانشمند بزرگ جهان اسلام تحت تأثیر جمهوریت افلاطون (۱) قرار گرفته بود. ابو نصر فارابی در کتابش بنام «آراء اهل المدینة الفاضله» در خلال فصل مستقل

---

۱ - افلاطون در اثرش بنام (جمهوریت) بهترین مملکت کشوری را می پندارد که اقتدار اعلی بدست فلاسفه باشه .

(القول فی العضوی الرئیس) موضوع خلافت را مطالعه کرده است. (۱)

اخوان الصفا نیز از نگاه فلسفی خود بر موضوع خلافت نظر انداخته و چنین می اند یشند که: (سلطان خلیفه خداوند است بروی زمین) مقصد فرمان روایی آنان حفاظت دین است. درین مکتب فلسفی نظام الدین وزیر ملکشاه سلجوقی حایز اهمیت فراوان است. مشارد الیه در (سیاست نامه) خود در بارهٔ نظام مملکت داری وارباب حکومت بصورت مفصل صحبت کرده است. این اثر درسال (۴۸۵ه ۱۰۹۲) میلادی برشته تحریر در آمده. بعلاوه او شهاب الدین سهروردی (۵۸۷ه - ۱۱۹۱م) در کتاب (حکمة الاشراق) بالای این موضوع قلم فرسایی نموده. این مولف از جمهوریت افلاطون سخت متأثر شده است. شیخ نصیر الدین طوسی (۲) فیلسوف شیعه در اثرش (اخلاق ناصری) مانند افلاطون و ارسطو برای پادشاه (فرمان روایی را حق خدا داد) او تلقی کرده و به تعبیر او حکومت سلطان اراده محور خداوندی است، باین جهت در مورد احکام پادشاه مجال چون وچرا باقی نمی ماند. بی مورد نخواهد بود اگر بگوییم که بوسیله همین فیلسوف شیعه، عوامل سقوط خلافت آل عباس به دست هلاکو فراهم گردید.

فعلاً موضوع خلافت مورد بحث وارزیابی مستشرقین نیز واقع شده و درین میان ای متز، A. METZ، جی گولدزهر J. GOLD-ZHER و تامس ارنلد حایز اهمیت فراوان اند.

---

۱ - مراجعه کنید صفحات (۸۰ - ۹۰) ومراجعه کنید بمقاله الاب شیخو الیسوعی که در مجله مشرق سال (۱۹۱۱) میلادی در اطراف سیاست ابو نصر فارابی نوشته است.

(2) T. ARNOLD, The Caliphate PP. 121 - 127

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی

مترجم : پوهنمل حمیدالله امین

افغانها در هند

- ۴ -

مخاصمت های ذات البینی اشراف : مخاصمت ها و مخالفت های اشراف بایك دیگر شان از پدیده های معمول در تاریخ قرون وسطی هند بود که در دورهٔ پیروان التتمش، خلجی ها، تغلق ، سید، و لودی ها بملاحظه میرسد. اما هیچوقت به اندازهٔ دورهٔ سلطان محمد بن تغلق و سلطان ابراهیم لودی شدید نبود، بنا بر توسعه وشدت این شورش ها بود که امپراتوری سلطان محمد بن تغلق تجزیه گردید حالانکه سلطان ابراهیم نه تنها به شورش ها مقابل شد بلکه در نتیجه آن شاهد سقوط امپراتوری لودی نیز بود . در ینجا میخواهیم علل و تأثیرات این نوع مجادلات و مخاصمات را در دورهٔ سلطان ابراهیم توضیح دهیم .

مخالفت و مجادله داخلی بین شاه و اشراف بمجرد وفات سلطان سکندر آغاز یافت و علت اصلی آن خودخواهی بعضی از اشراف بود که میخواستند با تقسیم مملکت بین سلطان و شهزاده جلال خان مقطع کالپی (Kalpi) از آن بهره برداری نمایند هدف آنها از تجزیه مملکت این بود تا قدرت مرکزی را ضعیف ساخته و در نزد سلاطین رقیب موقعیت های مناسبی بدست آورند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بالاخره آنها تصمیم گرفتند تا سلطان ابراهیم برسرزمین های غربی دریای گنگا وشهزاده جلال خان براراضی شرقی آن حکومت نمایند(۱). سلطـان این نوع تقسیم مملکت راعجالتاً قبول نمود. امادرحقیقت اوازسلاطین جاه طلب بود وامپراتوری که ازپدر برایش به میراث رسید آنقدر وسیع نبود که قناعت‌خاطر وی را فراهم سازد. هنگامیکه خان‌خانان نوجانی‌ازاقطاع خود در Rapri بغرض عرض‌احترام نزد سلطان آمد، سلطان‌بنابرتوصیه وی‌ازقبول تقسیم امپراتوری اباورزید. (۲) حمایت یکی ازاشراف بزرگ ومحترم چون خانان در مقابل دشمنانش وی را قادرساخت تارقیب‌خودراازبین ببرد، دراول وی سعی نمود تاتوسط هیبت خان گرگ انداز که یك شخص محترم بود اورا برای قبول اطاعت تشویق نماید اماشهزاده جلال خان آنراردنمود. بعد ازآن سلطان شیخ زاده محمد پسر شیخ‌سیدفرملی، ملك‌اسماعیل‌جیلوانی و قاضی‌مجاهدالدین‌حاجب رانزد اوفرستاد تاوی رابترسانندامااین حرکت نیزموثرواقع نشد. (۳) درچنین موقع اشراف دریك موقعیت حساس قرارگرفتند زیراجهت تثبیت موقف‌آینده شان باید بیکی ازآنهاوفادارمی ماندند.

سلطان ابراهیم درحالیکه ازحل مسالمت آمیزموضوع نادم شد تاجی رااز جواهرات برای دیوان خانه اش تهیه نمودودریکی‌ازروزهای‌جمعه سال ۱۵۱۷ میلادی درباری باشکوه ترتیب داد ودرآن نظرنیك خودرادر مقابل اشراف امپراتوری بادادن اسپ ها، فیل‌ها، رتبه های جدید، اقطاع‌هاوالقاب با در نظر گرفتن موقعیت شان به آنها نشان داد. (٤)

---

(۱) طبقات اکبری ، ص ۳٤۱

(۲) تاریخ خان جهانی ، ص ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری ، ص ۳٤۲ وزبدة التواریخ ورق ۷۵ ـ الف

(٤) تاریخ خان جهانی ، ص ۲۳۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمجرد آنکه سلطان ابراهیم افزونی قدرت خودرا بمقایسه رقیبش نشان داد اکثریت اشراف دوراوجمع شدند وتنها آنهاییکه مصالحه‌را با اوغیرممکن می دانستند ویاباجلال خان روابط نزدیك داشتند به عداوت خود با وی دوام دادند. درچنین شرایط شهزاده جلال‌خان ترجیح‌دادتاجوانپوررابقصد کالپی ترك گوید زیرادر ناحیه دومی وی به نسبت‌روابط خوبی که بازمینداران محلی آنجا داشت موقعیت خویش راثابت تراحساس‌مینمود. (۱)بابرخورداری ازحمایت زمینداران اوخودراسلطان اعلان نمودومتوجه مسند عالی اعظم‌همایون‌سروانی گردید که‌به‌سر کردگی قشون‌زیادمشغول‌فتح کالنجر (Kalinjar) بودوچون‌پسرش فتح خان وزیر جلال خان بود بنابران وی نیزبه آنهاپیوست(۲) متعاقباً آنها باقشون مشترك شان بجانب لکنهو پیشرفت کردند. سید خان یوسف خیل مقطع سرکارلکهنوچون نتوانست‌درمقابل آنهامقاومت‌نمایدلذاشهررابه‌نفع‌شورشیان ترك داد(۳)

اشغال اراضی فوق تالکنهو سلطان رامجبورساخت تادرسال ۱۶۱۷ میلادی شخصاً بجانب شرق لشکر کشی نماید. بمجرد آنکه سلطان ازناحیه Bhogaon بطرف قنوج بسرکردگی یك قشون عظیم پیشرفت، اعظم همایون و پسرش فتح خان معنویات شان راباختند وبعداز مشاجرهٔ مختصرلفظی باجلال خان اورا

---

(۱) طبقات اکبری ، ص ۳۴۳

(۲) فرشته ، ص ۱۸۹

(۳) طبقات اکبری ، ص ۳۴۷

نظام الدین ونویسندگان دیگر سید خان را بعوض مقطع سرکار لکنهو بحیث مقطع Awadh معرفی کرده اند . اما در حقیقت مسند عالی میا محمدفرملی درینوقت هنوز هم یادداشت وامورسرکارهای Awadh و Bahraich را در دست داشت وچنانچه قبلا تذکر یافت سید خان یوسف خیل در سال ۱۵۰۹ میلادی بحیث سرکار لکنهو مقرر شد . به بینید ، تاریخ خان جهانی ، ص ۲۰۷

ترك گفتند و تصمیم گرفتند به سلطان ملحق شوند. سلطان از شنیدن این خبر فوق العاده مسرور شد و درعرض راه توسط اشراف بزرگ از آنها پذیرایی نمود و آنان را باعزت واحترام نزدسلطان آوردند(۱) متارکهٔ آنها با جلال خان موقعیت اخیرالذکر را متزلزل ساخت بطوریکه دیگر نمیتوانست مقاومتی درمقابل سلطان نشان دهد. زیرا معنویات قشون وی نیزدر اثر این عمل سروانی ها ضعیف شده بود.

سلطان درحالیکه ازین نوع تغییرات و وقایع اخیر راضی بود د رقنوج توقف نمود و قشون عظیمی رادرتحت قوماندانی اعظم همایون سروانی بغرض اشغال کالپی تشکیل داد. به اعظم همایون لودی و ناصرخان نوحانی نیز هدایت داده شد تاوی رادرین کاریاری نمایند. آنها بدون مشکلات توانستند قلعه کالپی راتصرف نمایند و آنهایی راکه تسلیم شده بودند به اسارت بگیرند. (۲) همچنان ملك آدم کاکر، اسماعیل جیلوانی پسر ملك علاء الدین کبیرخان لودی

(۱) فرشته ، ص ۱۸۹

(۲)قبل از مواصلت قشون شاهی ، جلال خان امور قلعه را به عماد الملك وبدرالدین جیلوانی سپرد وخود بغرض تسخیر ناگهانی آگره عازم آن دیار شد لیکن این آرزوی او بر اورده شده نتوانست زیرا ملك آدم کاکر نیز بغرض مقابله باوی در عین وقت به اگره رسید. علاوه بر آن اسماعیل خان جیلوانی کبیر خان لودی وبهادر خان نوحانی نیز بعد از چند روز به اینجا رسیدند. باورود آنها ، جلال خان معنویات خود را در قسمت ادامه جنگ از دست داد وبا وجود عدم موافقه حامیان خود در اثر مشوره اشراف سلطنت،تاج شاهی خود را تسلیم نمود.

متعاقباً اعیان در Etawah ازسلطان خواهش‌نمودندتا او را مورد عفو قرار داده ومطابق وعده ییکه آنها با جلال خان کرده بودند او را بحیث مقطع سرکار کالپی مقرر نماید. اما سلطان این خواهش آنها را نپذیرفت. بنابران شهزاده نزد را جای گوالیار رفت وتقاضای پناهندگی نمود. اما وقتیکه قلعه گوالیار توسط عساکر شاهی اشغال شد جلال خان بجانب مالوا رفت ودر آنجا نیز کمکی بدست آورده نتوانست. دراخیر وی تصمیم گرفت تا به Garhakatanga مهاجرت نمایدامادرعوض راه اسیر گردید ونزد سلطان ابراهیم فرستاده شد. سلطان ابراهیم نیز امر داد تا او را بقتل برسانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبهادرخان نوجانی موفق شدند تاجلال خان را که میخواست درا نتقام کالپی قلعه آگره را اشغال نماید از آگره بیرون نمایند(۱) اکنون سلطان جوان که بحیث یك پادشاه ازهمه مقتدرترعرض اندام نموده بودمیتوانست به تطبیق مفکوره‌های سیاسی خوداقدام نماید واعیان گستاخ ومغرور راسرزنش کند. اولترا زهمه او تصمیم گرفت تاقدرت اعیان بزرگ دورهٔ پدرش‌راتوسط اشخاصیکه درقدرت باآنهامساوی باشندخنثی نماید، بنابران برای این منظور پیروان خودراتقویه نمود واشراف کوچك دورهٔ قبلی رابه رتبه های بزرگ وامور مهم گماشت.

اوهمچنان ازخویشاوندان خود آنهایی راکه حاضر بودند مانندخدمتگار درخدمت‌او قیام نمایند وازصمیم قلب وبصورت غیر متزلزل بااووفادارباشند به‌نظر نیك‌میدید. بنابران اموراداری دارالملك‌دهلی‌را به‌هیبت‌خان گرگ‌زاده، کریم‌داد توغ‌ودولت خان اندر Indar (باحتمال قوی یکی ازمسلمانان هندی) سپرده‌شد. همچنان شیخ‌زاده منجهو (Manjhu) به‌صفت یك مامورعالیرتبه (مقطع) درهمین‌وقت (۱۵۱۷میلادی) به Chandri فرستاده شد(۲) مقرری های فوق‌یقیناً موجبات نفرت اشراف‌افغان راکه هنوز هم موقعیت های مهمی را دارابودند فراهم ساخت اماچنان می نماید که‌آنها این‌نوع احساسات شان را ظاهر نکردند.

بااتخاذ اقداماتازطرف‌سلطان برعلیه وزیرسابقه‌دار یعنی‌مسندعالی میابهوا ومسندعالی اعظم همایون سروانی ،شورش‌های دامنه داری آغاز یافت. اول الذکر بنابر بی‌احتیاطی که‌درقسمت‌تعمیل اوامر پادشاه‌نشان‌داداز نظرافتاد. سلطان‌این‌عمل‌وی رابرای خودتوهین تلقی نمودواورانزدملك آدم کاکر محبوس

(۱)فرشته ، ص ۱۹۰ - تاریخ خان جهانی ، صفحات ٤١ - ۲۳۳ و ۲٤۳ همچنان
The First Afghan Empire in India PP.175-8

(۲)طبقات اکبری ، ص ۳٤۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمود (١) اعظم همایون سروانی نیز اعتماد سلطان را در هنگامیکه شهزاده جلال‌خان را دستگیر کرده نتوانست و در نتیجه او موفقانه از گوالیار فرار نمود ازدست داد. این فرار تو سط اشراف، سهل انگاری ارادی مسند عالی تفسیر شد بنا بران وی با پسر بزرگ فتح‌خان به آگره احضار گردیدند و بعد از تحقیر محبوس شدند (٢).

امور مربوط به قلعهٔ گوالیار به اشراف دیگری که آنرا در سال ١٥١٨ میلادی موفقانه اشغال نموده بودند، سپرده شد (٣) چنانمی نماید که امور مربوط به قلعهٔ گوالیار که اخیراً اشغال شده بود به تاتارخان سرنگ‌خانی محول گردید (٤) ازجملهٔ اشراف آنهاییکه باعث تغییر روش سلطان درمقابل اشراف قدیمه شدند کبیرخان لودی و سیدخان لودی (یوسف‌خیل) قابل تذکر اند. اول الذکر بقتل رسید (٥) ودومی بطرف لکنهو یعنی اقطاع خود فرار نمود. ودرعین حال اعظم همایون لودی را نیز باخود برد (٦) سلطان بغرض ترساندن اشراف دیگر درصورت عدم

---

(١) ایضاً، ص ٣٤٧

مولف افسانه شاهان میگوید که میا بهوا از پرداخت چند هزار تنکه به رای گوا لیار با وجود فرمان شاهی امتناع ورزید وبدان سبب مراتب تا ثر سلطان را فراهم ساخت ولیکن ممکن است که این مطلب اشتباهاً باشد زیرا قلعه گوالیار بعد از محبوس شدن میا بهوا تسخیر شد. مولف طبقات اکبری وتاریخ خان جهانی نیز همین مطلب را نیز اظهار میدارند، افسانه شاهان اوراق ٤٦ ـ الف ـ ب.

(٢) قابل تذکر است که از اوایل دوره سلطان ابراهیم، همایون وفتح خان سیاست متغیری را اتخاذ کردند. در اول فتح خان از موقف شهزاده جلا ل خان پشتیبانی نمود وعهده وزارت او را قبول نمود. درعین حال پدرش نیز به سلطان خیانت کرد، از فتح کالنجر منصرف وبه حمایت پسر وشهزاده به‌شورش پرداخت مگر آنها بزودی هنگامیکه امید موفقیت وی تقلیل یافت، او را ترك نمودند.

(٣) فرشته، ص ١٩٠ طبقات اکبری ص ٣٤٧ و جلا ل حصاری، گوالیار نامه، ورق ١٥٧ ب

(٤) با برنامه ص ٥٢٣

(٥) واقعات مشتاقی ورق ٤٢ ب

(٦) طبقات اکبری، ص ٣٥٠

(c) ketabton.com: The Digital Library

اطاعت، خواست آنها را مجازات نماید. موقف سلطان در مقابل خانواده‌های قدیمه برعکس آنچه اکثر فکر میشود از راه عداوت نبود بطور مثال به‌دلاور خان پسر مسندعالی میابهوا اجازه داده شد تا مقام و اقطاع پدر خود را در اختیار داشته باشد(۱) اما مجازات شدید برای اشراف غیر مطلوب باعث شد تا اشراف دیگر نیز در مورد مصون بودن شان مظنون گردند. و بقای خودرا در صورت دوام این چنین سیاست سلطان غیر ممکن پندارند. باین ترتیب آنها بفکر قیام علیه سلطان افتادند.

غلبه قشون شاهی در گوالیار کافی بود تا از یکطرف اشراف در حال طغیان را خاموش نگهدارد و از جانب دیگر زمینه را برای توسعه مزید امپراتوری فراهم سازد. اما شورش اسلام خان پسر کوچك مسندعالی اعظم همایون سروانی در ولایت Kara فضارا مغشوش ساخت. (۲) اعظم همایون لودی و سیدخان (یوسف‌خیل) نیز مشکلات مزیدی را در سرکار لکنهو بوجود آوردند و همبستگی شانرا با اسلام‌خان اعلام داشتند. (۳)

برای آرام‌ساختن این شورش سلطان، احمدخان لودی پسر بزرگ خان جهان لودی را که توسط سلطان سکندر از اقطاع و مقام پدر به نفع مسندعالی محروم شده بود وکیل ساخت. سلطان ابراهیم، اقطاع و اراضی پدرش را بشمول

(۱) تاریخ خان جهانی ، ص ۲۳۲

(۲) تاریخ داودی ، ص ۹۱۰ وطبقات اکبری ، صفحات ۵۰- ۳۴۹

(۳) تاریخ خان جهانی ، ص ۸-۲۴۷

علت شورش اعظم همایون لودی آن بود که اولا وی از نظر نیك سلطان در مقابل برادر بزرگ ، در دل کینه گرفت ثانیاً انتصاب احمد خان لودی بغرض از بین بردن شورشیان بشمول برادرانش این حقیقت را نشان داد که اشراف بزرگ به خانواده های شان در صورتیکه منافع شخصی آنها در میان باشد آنقدر دلچسپی نشان نمیدهند واین کار مخصوصاً در صورتیکه رئیس خانواده چندین خانم می داشت همیشه ممکن بود.

امور سر کار بدوآبوی‌سپرد . این نظر نیك‌سلطان درمقابل احمدخان باعث تاثیر برادر کوچکش اعظم همایون‌لودی گردید که‌امتیازات فوق‌را استحقاق خود می شمرد .

درآغاز ،طرفداران سلطنت قادر نبودند درمقابل شورشیان که بتعداد چهل‌هزار سوار و پنجصد فیل جنگی دراختیار داشتندمقاومت نمایند(۱) بنا بران توسط شورشیان به‌شکست فاحش مواجه گردیدند. اگر چه‌سلطان ازناکامی جنرالان خویش فوق‌العاده متاثرشده بود باآنهم قوای‌تازه دم‌را دراختیارآنها گذاشت وبه‌مقطع های سرزمین‌های‌شرقی‌هدایت‌دادتاقشون‌شاهی‌را در مضمحل ساختن شورشیان یاری نمایند . باموا صلت قوای تازه‌دم‌موقعیت قشون شاهی بهتر گردید ،وبطوریکه‌بالاخره برای مقابله باشورشیان آماده‌شدند اما قبل ازآنکه جنگ‌نهایی صورت‌گیرد شیخ‌را جوبخاری مداخله نمود خواست تامصالحه نماید (۲)شورشیان موافقه نمودند امپراتوری سلطان را ترك‌گویند وبه‌جایی دیگر بروند بشرط آنکه سلطان ،اعظم‌همایون سروانی‌راازحبس‌رها سازد. این‌حالت شورشیان نشان میدهد که‌اشراف ،سلطان‌را بحیث فرمانروای امپراتوری لودی می‌شناختند . بهرصورت صلح‌به ناکامی انجامید زیرا سلطان آنرا نپسند یدوبرای اضمحلال آنها اصرارورزید (۳) باساس‌نظریات وی شورشیان‌ارزش مصالحه رانداشتند وباید بقتل رسانده‌می‌شدند . ضمناً قبول شرایط فوق شاید مقام ومنزلت دولت راپائین می‌آورد . شورشیان بامایوس شدن ازمصالحه بجنگ شدیدی اقدام‌ورزیدند امافتح نهایی نصیب طرفداران بود .

---

(۱) تاریخ خان جهانی ، ص ۹-۲۴۸

(۲) ایضاً ، ص ۲۴۹ وطبقات اکبری ، ص ۳۵۰

(۳) تاریخ خان جهانی ، ص ۲۴۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسلام خان سروانی و اقبال‌خان خاصه‌خیل، اعظم همایون‌لودی کشته‌شدند. حالانکه سید خان‌لودی توسط پیروان‌دریاخان نوحانی اسیر گردید، اعظم‌همایون لودی نیز ازصحنهٔ سیاست معدوم گردید . (۱)

این موفقیت باعث‌گردید تاموقف سلطان درمقابل اشراف قدیمه هنوز هم مستحکم گردد. وی به منظورمعلوم کردن وفاداری آنها ایشانـرا تحت قیادت اشراف جدید به جنگ میفرستاد. امااشراف مذکوراین روش سلطان راتوهین آمیزپنداشته وعکس العمل جدی نشان دادند . زیرا آنهااضمحلال شانـرانیزدر ضمن این تحقیرملاحظه میکردند . اشراف جدیـد چون مقام های عمده و رتبه های بلندی رادردست داشتند بعضی ازاشراف قدیمه راتحت شعاع قـرار داده بودند، دولت‌خان نوحانی خدمتگار (خاصه خیل) همایون سروانی مقام نیابت سلطنت را باداشتن ۱۲ هزار سوار بدست آورد (۲) میأ (Makkhan) یکی از مامورین مجاهد خان کمیو دردورهٔ او باندازهٔ شهرت یافت که پسرش حسن بـه صورت جداگانه امورمربوط به قلعه (Kandhar) رادر راجپوتانـه بدست گرفت (۳)، همچنان‌شیخ فرید (یکی ازخویشاوندان رزق الله مشتاقی) که بـه سلطان درهنگام طفلی تعلیم میداد به رتبه صدارت مفتخر گردید . (٤) نفـوذ

(۱)تاریخ خان جهانی ، صفحات ۱-۲۵۰

(۲)دیده شود واقعات مشتاقی ، ورق ۳٦ الف وب در مورد خدمت وی در تحت اثراعظم همایون وتاریخ شیر شاهی ورق ۲۳ راجع به رتبه وموقعیت وی نیز تاریخ داودی ، صفحات ۱۱۰- ۱۰۹

۳- بابر نامه ، ص ۳۰- ۵۲۹

٤- زبدة التواریخ ، اوراق ۷۹ ب و ۸۰ - الف

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخ فرید بر سلطان و اشراف مورد اعتماد او بحدی بود که میتوانست با تحریك سلطان هر شخصی را که گمان میرفت با سلطان عداوت دارد از بین ببرد (۱) در نتیجه اشراف قدیمه از بین رفتند و اشخاص جدید موقعیت های ایشان را به دست آوردند.

این نوع تغییرات حتی مورد قبول اشراف غیر افغان مربوط به دورهٔ سلطان سکندر نیز واقع نشد چنانکه شیخ جمالی آن مسأله را چنین ایضاح میدارد :

« بعد وفاتش (سلطان سکندر) دوستان او را تفرقهٔ عظیم رو نمود و سلسلهٔ جمعیت ایشان بگسست، مردم کژطبع و کم فهم و بد خلق بدیوان سلطان ابراهیم مذکور ظاهر شدند » .

شیخ جمالی که سلطان سکندر او را به مقام ملك الشعرایی دربار رسانیده بود امتیازات خود را بعد از مرگ وی از دست داد و بنابران طبعاً از بازماندگان وی متأثر بود (۲) اما این مطلب نیز حقیقت دارد که ادارهٔ کلی دربار شاهی در دست کسانی بود که سلطان ابراهیم آنها را به نظر نیك میدید و اشراف قدیمه که سرزمین های وسیع و دارایی و منابع سرشار را در اختیار داشتند در مورد آینده شان نگران بودند . و مصونیت آنها در مخالفت شان با سلطان جدید نهفته بود (۳)

---

(۱) یکی از نویسندگان متاخر شیخ جمال میگوید « سلطان را استادی بود فرید نام در غایت رزالت وبطالت مشهور که هرگز از مشیمت مادر تفکر همت برادر جز اطفال فتنه و فساد متولد نمی گشت، صاحب اختیار گشت در حقیقت شیخ فرید یك شخص تعلیم یافته بود و به سلطان کاملا وفادار . او عدم اطاعت اشراف را در مقابل مقام سلطنت از بین رفتن امپراتوری تصور مینمود بنابران اضمحلال هر شخصی را که با ولی نعمتش عداوت میورزید جایز می شمرد. نویسنده فوق با شیخ روابط حسنه نداشت زیرا از دست وی متضرر شده بود. سیر العارفین صفحات ۹-۱۳۸

ایضاً ، ص ۱۳۸

(۲) سیر العارفین ، صفحات ۱۳۹- ۱۳۸

(۳) فرشته ، ص ۱۸۸

درینجا جمالی علت خشونت سلطان را در مقابل خود توضیح میدهد، وی میگوید که یك بیت از مرثیه که او به نسبت وفات سلطان سکندر سروده شده بود توسط دشمنان وی برای سلطان جدید غلط تفسیر شد و بنا بران وی به داشتن سوءنیت در مقابل سلطان مقصر شناخته شد این بیت از اینقرار است .

ای سلیمان زمان آه کجا یی آخر　　تا کنم پیش تو از فتنه دیوان فریاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابران درینمورد باید اظهار داشت که مجادله بین دربارو اشراف د ر ا ثـر منافع وعلایق شخصی هردوجانب شدیدشده بودوجزهمین علت دیگرنداشت .

بعضی ازنویسندگان بعدی چون فرشته که افسانه های در بارهٔ شاهان افغانی دارند این مجادله رابصورت غلط تفسیرمینمایند . به طورمثال فرشته میگو یـد که تمام فضای دربارافغان توسط سلطان ابراهیم تغییر یـافت . اشراف مجبو ر بودند تابادست ادب د رمقابل تخت شاهی بایستند علا و ه بران سلطان اعـلام داشت که شاهان ارتباط بانژادو یاقبایل رابرسمیت نمی شناسند . تما م مردم به صورت مساوی رعایا ی اومیباشند و باید درمقابل وی عرض ارادت نمایند (۱) اماچنانکه قبلا تذکرداده شد بصورت یقین میدانیم که اشراف د رمقابل سلطا ن سکندر لودی نیز به رسم خاصی به تعظیم می پرداختند .

درحقیقت سلطان ابراهیم لودی میخواست که اشراف وی چون خدمتگاران وفادار رفتار نمایند وازایشان حر کاتی سر نزند که دال برعدم رضائیت آنـان در برابر نظریات وروش وی باشد اماعیب بزرگ سلطان این بودکـه وی فـاقد عاملیتی بودکه پدرش آ نراداشت . فعالیت های وی درموردکـنترول اشراف عجولانه وبدون تد بیربودباین ترتیب اقدامات وی بغرض از بین بردن علا یـم اغتشاش درامپرا توری اواوضاع رامتشنج ترساخت. اشراف احساسات دشمنانه خودراتاموقع مساعدپنهان نـگهداشتند و به‌مجرد آنـکه موقع را مناسب یافتند د ر مقابل وی قیام نمودند وزمینه رابرای سقوط نهایـی وی فراهم میساختند .

مسندعالی میاحسین فرملی مقطع Saran وChamparan ، میامعروف خان فرملی مقطع قنوج و برادر کوچکش میا Taha بـادوستان و همبستگان‌شان چـون ملـک اسماعیل جیلوانی ، میا Bodha کاکر، خضرخان لودی، میامعروف فرملی و میا

(۱) فرشته ، ص ۱۸۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

Taha فرملی در هنگامیکه به آنها هدایت داده شده بود تادر تحت قیادت میامک خان از اشراف جدیددر مقابل Rana Sanga بجنگند عساکر شاهی راترك گفتند وبا اخیرالذکر پیوستند و باین ترتیب قشون شاهی رافوق العاده ضعیف ساختند.

تعدادز یادی ازاشراف بزرگ چون مسندعالی ابراهیم ، پسر خان اعظم عمرخان سروانی ،دریاخان پسرمعروف نوحانی وافسران وسواران قشون شاهی درمیدان جنگ کشته شدند. مشتاقی تلفات قشون سلطان را در اثر بی تجربگی وعدم پختگی قوماندان عمومی جبهه میداند (۱)،اشراف شورشی باغرور یکه از این فتح نصیب شان شده بود هنوزهم پیشرفتند و پلان های شانرا درمقابل سلطان عملی نمودند .بطوریکه شهزاده غیاث الدین یکی ازبازماندگان بهلول را بحیث پادشاه شان درمقابل سلطان ابراهیم اعلام داشتند . ودربارهٔ سلطان گفتند.

«سلطان ماراخلل دماغ پدید آمده است ».(۲)

خوشبختانه مخالفت هابین حامیان غیاث الدین بزودی آغازیافت و فکر اتحاد دربین آنها دوام نکرد(۳) میاحسین فرملی ورفقایش تصمیم گرفتند تا باردیگر نزد

---

(۱) واقعات مشتاقی ورق ٦١ ب

(۲)تاریخ شیر شاهی ، ص ۸٦، تاریخ داودی ، ص ۹۲ وواقعات مشتاقی ورق ٦٠- الف - شهزاده غیاث الدین بعد از شکست قشون شاهی در میدان جنگ توسط راجپوت ها محبوس گردید .

(۳)سعید خان یوسف خیل وفتح خان سروانی را در اثر خواهش مسند عالی حسین فرملی درهنگامیکه اخیر الذکر وعده نمود تا با را نا خیانت نماید ، آزاد نمود از آنجائیکه سلطان میخواست که به قدرت شورشیان در کمپ را نا خاتمه دهد بنابران خواهش او را درینمورد پذیرفت وهر دو نفر آنها را آزاد نمود ، سعید خان یوسف خیل با مواصلت به کمپ را نا نتوانست احترام لازم را در مقابل مسند عالی حفظ نماید بعوض آن شروع نمود تا اورا در حضور Rana Sanga توهین نماید .

علاوه بر آن او نظرنیك را نارا بطرف خود جلب نمود، وباین ترتیب میا حسین را تنها گذاشت وقتیکه اخیر الذکر با حامیان خود عازم کمپ شاهی گردید یکی از خدمتگار ان سعید خان برای جلب نظر شاه ولی نعمتش را با استفاده از شراب زهر آلودمسموم ساخت . به بینید واقعا ت مشتاقی اوراق ٦٣- الف وب.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلطان بروند و بنابران میاTahaفرملی را برای طلب عفو نزد سلطان فرستادند، سلطان مصونیت آنهارا اطمینان داد و وعده نمود که وظایف مهم و اقطاع های وسیع را دریکی ازسرزمین های سه گانه ولایت Champaran و Saran سرکار Sambhal وسرکارچاندیری دراختیار آنهاخواهد گذاشت .

مسند عالی ناحیه چاندیری رابر سرزمین های دیگر ترجیح داد حالانکه دیگران در اقطاع های قدیمهٔ شان مقرر شد نـد . Salahdi شخصیکه با حسین خان فرملی نزد سلطان آمد ودرخدمت وی شامل شد چند پرگنه محدودرا درچاندیری بدست آورد، زیراخواست درهمانجا بماند . تنها خضرخان لـودی برادر کوچک مسند عالی Bhikkhan خان لودی از Etawah نتوانست هیچ اقطاعی بدست آورد .زیرابرادر بزرگش ازوی متأثر بود وسلطان هم بوی احترام زیادی راقایل بود. سلطان درینمورد اظهارداشت هرچیزیکه برادرش میا بهیکخان به اومیدهد باید قبول نماید . من او را بهیچ کاری نخواهم گماشت بنابـران از آنجا ییکه بهیکخان ازبرادر کوچکش متأثر بود اخیرالـذکر نتوانست توجـه سلطان را بطرف خودجلب نماید (۱)

باین ترتیب بامصالحهٔ فوق بین سلطان واشراف طوری معلوم میشد که بحران عظیم بین جانبین مرفوع شده باشد. امانه سلطان ونه همکاران وی حاضر بودند تاگناهان واشتباهات مسندعالی میاحسین فرملی رافراموش کنند . شیخ فریـد ، شیخ زاده های محلی چاندیری راتشویق نمود تااورا بقتل برسانند ،البته سلطان

(۱)ایضاً ورق ٦٣ ب .

از وقتیکه خضرخان لودی موفق شد با تغیر دادن نظر سلطا ن سکندر در مقابل برادرش میا بهیکخان اقطاع وی را بدست بیاورد مناسبات آنها با هم خراب شد. بعد از مرگ سلطان سکندر ، سلطان ابراهیم — اقطاع مربوط وامور اداره سرکار Etawah را بار دیگر به میا بهیکخان سپرد . وخضرخان مجبور شد درخدمت برادرش باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وعده‌داد که‌مکافات عمل آنهاراخواهدداد. دریکی ازشب‌هاهنگامیکه تمام‌مامورین وی در نقاط مختلف ولایت مقررشده بودند شیخ زاده ها، محل بود وباش او را محاصره نموده واورا بقتل رساندند (۱)

هنگامیکه ناصرخان نوحانی مقطع‌غازی‌پور ازاطاعت فرمان شاهی مبنی برحاضر شدن‌وی به‌محکمه امتناع ورزید اشراف سرکارها وولایات شرقی به شورش پرداختند . اوهمچنان موفق‌شد تا برادر خود دریاخان نوحانی‌مقطع بهاررابرای بغاوت‌در مقابل‌سلطان تشویق‌نماید (۲) .مسندعالی معروف فرملی‌نیزدر سرکار قنوج‌شورش نمود امامصطفی‌فرملی خلف‌وداماد محمدخان فرملی مقطع Awadh فیروزخان سرنگ خانی‌وبایزید فرملی توانستند تاتمام سرزمین های شرقی‌را الی‌بهار ازتصرف آنهابیرون بیاورد .شورشیان سرکارهای‌فوق بطرف بهار فرارنمودند . سلطان‌می خواست‌تا دریا خان نوحانی که اقطاع هایی‌را دربهار درتصرف داشت توسط اشراف‌وی مضمحل گردد . اماپلان آنهانزد دریا خان افشاگردید واشراف بطرف‌آگره‌گریختند. کمال‌خان کمبووحسین خان سوراز جملهٔ‌مهمترین آنهابشمار میرفتند (۳) .

دراخیر میامصطفی فرملی بجانب‌بهار پیشرفت نمودزیرا درآنجا بهادرخان

---

(۱)دیده شود: واقعات مشتاقی ، اوراق ۶۰ ـ الف و ۶۵ـ الف راجع به امور مربوط به میا حسین وتفصیلات جنگ در مقابل راناسنگا گمان میرود که میا حسین فرملی یك شخص مغرور بود، زمانیکه مراتب تاثر سلطان سکندر را فراهم نمود. سلطان درسال «۱۵۱۰» میلا دی حاجی سرنگ را فرستاد تا او را محبوس نماید. حاجی سرنگ موفق شد تا طرفداران او را ازوی جدا سازد وبنابران زمینه را برای محبوس ساختن وی مساعد ساخت . او از موضوع اطلاع یافت وبنابران نزد سلطان علا الدین دربنگال فرار نمود. طبقات اکبری صفحه ۳۳۳ ضمناً چنان معلوم میشود که بعد از مرگ سلطان سکندر ، میا حسین به سلطان ابراهیم پیوست وچون شخص فوق العاده حساس بود نمیخواست در زیر دست میابهیکخان بجنگد .

(۲) واقعات مشتاقی ، اوراق ۴۳ـ الف وب وهمچنان با برنامه ، ص ۵۲۷

(۳) واقعات مشتاقی ، ورق ۴۲ ب وتاریخ شیر شاهی اوراق ۵۴ ـ ۵۵ ـ الف

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعداز مرگ پدرش دریاخان نوحانی خود را سلطان اعلام داشته بود . اما امید موفقیت قشون‌شاهی بامرگ ناگهانی میامصطفی فرملی که‌دارای تدبیر و شجاعت فوق‌العاده بود مبدل بیأس گردید . میابایزیدفرملی برادر کوچك میامصطفی فرملی سرکردگی قشون‌را بعهده گرفت تصمیم‌داشت تا به‌پیشرفت خود در مقابل شورشیان ادامه دهد . اما بزودی باقشون شورشیان که به‌سلطان‌محمدشاه ارتباط داشته‌وسرکردگی آنهارا ناصرخان نوحانی‌وفتح‌خان سروانی بعهده داشتندمقابل گردید . اگرچه بایزید موفق شد فتح خان سروانی را شکست دهد اما جدا شدن فیروز خان سرنگ‌خانی از قشون وی و پیوستن به ناصرخان باعث گردید تااین غلبهٔ بایزید به‌شکست مبدل گردد .

شرایط سیاسی‌در سرکارهای غربی نیزمساعدنبود . دولت‌خان لودی (یوسف‌خیل)مقطع سرکار های لاهورو Bhera نیزاز سلطان می‌ترسید . اودر آگره‌به‌دربار حضورنیافت وهنگامیکه احضارشدبا آوردن عذر مریضی پسر خود دلاورخان را در عوض به دربار فرستاد . سلطان با درك حقیقت موضوع برآشفته شد وبه‌دلاورخان گفت(اگر پدرت بزودی حاضرنشود مانند اشراف دیگرمحبوس خواهدشد) .

بعداً دلاورخان رابیکی‌از محابس بردند تا مجازات اشراف سرکش را مشاهده‌نماید . دلاورخان ازدیدن این‌وضع به‌لرزه افتاد . وقتیکه‌بار دیگر نزد سلطان آمدسلطان از وی سوال کرد (آیا دیدی مردمی راکه از اطاعت من ابا میورزند ؟)(۱) دلاورخان درحالیکه‌می‌لرزیدبرزمین افتاد(۲) وبایافتن فرصت هرچه‌زودترنزدپدرش‌رفت (۳) .

۱ـ تاریخ شاهی ، ص ۷۸
۲ـ ایضاً ، ص ۸۸
۳ـ واقعات مشتاقی ، ورق ٤۲ ب

دولت‌خان لودی با درك عداوت‌سلطان درمقابل‌خود، تصمیم گرفت تا به‌هر قیمتی که‌باشد سلطان‌را ازبین ببرد . ودرینمورد بعضی‌از اشراف دیگـــررا نیز که‌درسرزمین های‌غربـی مقرربودند طرفدار خود ساخت مانند سلیمان فرملی که اقطاع Indri راباشش هزارسوار دراختیار داشت (۱) بیبن (Biban شاهوخیل (لودی)مقطع سر کارسرهند نـیز ازوی جانبـداری نمود . (۲) آنهـا بصورت مجموعی‌از شهزاده‌علم خان‌در گجرات‌دعوت‌نمودند تابرای‌گرفتن تاج و تخت دهلی‌تصمیمی اتخاذ نماید . (۳)

بنابران چنان‌می‌نماید که سلطان ازسال ۱۵۲۳ میلادی ببعدبا مشکلات عظیمی مواجه‌گردید. بعداز مرگ میامصطفی فرملی اشراف شورشی‌موقعیت های شانرا درشرق باردیگر بـدست آوردنـد .Rana Sangaو Raga Maldeo ازMarwar نیز بالترتیب سرزمین‌های چاندیری (Chanderi)و ناگور Nagor راتصرف کردند (٤) باوجود ازدست دادن اراضی‌فوق سلطان‌مردی نبود که از مخالفت اشراف ترسی‌را دردل راه‌دهد . او باپیش‌آمد ها به‌سرعت‌مقابله مینمود . بنابران قشون عظیمی‌را بغرض‌مقابله باشورشیان پنجاب‌بسر کردگی‌بهارخان ،مبارك خان‌لودی و Bhik khan نوحانی تشکیل‌داد . درنتیجه‌دولت خان‌وخویشاوندان وی‌به ملتان رانده شدند ودرآنجا نزدسر کردگان بلوچ‌مهاجرت نمودند (۵) .

متعاقباً همین‌اشراف درسال ۱۵۲۳ چنان‌جنـگ خونینی‌رابا بابرشاه درنزدیکی لاهوربراه انداختندکه بابرشاه بعدازغلبه جهة‌ازبین بردن‌وتـأثیر خویش تمام

---

(۱) ایضاً ورق ٦۰ ب برای رتبه سلیمان فرملی

(۲)با برنامه ، صفحات ٤٦٦ - ٤٦٨

(۳)میراث سکندر ی ،ص ١٦٣

(٤)واقعات مشتاقی اوراق ٥٦ ـ الف وب و٦٥ـ الف وب

(٥)با برنامه ، ص٤٥٩

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازارهای لاهوررا به آتش کشید (۱) همچنان اشراف سرکـار Dipalpar نیز بشدت با بابرشاه جنگیدندواخیرا لذکر باقبول مشکلات زیاد توانست آنها را شکست دهد. بابرشاه بمنظور ایجاددهشت، مردم‌راقتل‌عام‌نمود و حتی کتابخانه هارا باخاك یکسان ساخت (۲).

دولت‌خان لودی‌و پسران وی‌علی‌خان، غازی خان ودلاورخان به‌Dipalpur آمدندتا باامپراتور مغل‌بازدید بعمل‌آورند. امپراتور مغل‌از آنها استقبال‌نموده و پرگنه‌های جلندر، سلطانپور وغیره رابشکل اقطاع در اختیار آنها گذاشت. اماباانیهم دولت‌خان قناعت نکرد زیراوی ازمغل ها تقاضا داشت تاوی رادر مضمحل‌ساختن سلطان ابراهیم یاری‌نمایند. تاآنکه‌بالاخره اشغال‌لاهور توسط مغل‌هااختلاف نظررادربین‌اوو بابر بوجود آورد (۳).

بمجرد آنکه‌بابربه کابل‌بازگشت‌نمود دولت‌خان وغازی خان، دلاورخان رامحبوس نموده و Baba Qashgaوسلطان‌علاءالدین لودی (قبلاً شهزاده‌علم‌خان) راازDipalpur بیرون‌راندند امادرمقابل مغل‌ها در سیالکوت پیشرفت کرده نتوانستند (٤). درهمین وقت قشونی که توسط سلطان ابراهیم بمنظور مضمحل ساختن‌شورشیان‌و مغل‌هادرسرزمین‌های‌غربی تشکیل شده بود به‌سرهندرسیدند. اگرچه‌دولت خان‌قادر نبود با این قشون مقابله نماید اما با اینهم وی توانست قوماندان قشون‌شاهی راطرفدارخود بسازددرحالیکه عساکرواشراف دیگرنزد

۱- ایضاً، ص ٤٥١ همچنان فرشته، ص ۲۰۲

۲- لطایف قدوسی، صفحات ۳-٦٤

۳- بابرنامه، صفحات ۳-٤٥١

٤- فرشته، ص ۲۰۲

سلطان بازگشت نمودند (۱) .

متعاقباً سلطان علاءالدین موفق شد تاتوافق نظر غازی خان پسر دولت خان لودی ودیگر اشراف شورشی‌هندی را برای اقدام وی جهت‌بدست‌آوردن دهلی حاصل‌نماید . آنهابه دهلی آمدندوقلعه رامحاصره‌نمودند امامسند عالی‌عیسی‌خان سروانی موفقانه مقاومت نمود (۲) دلاورخان (خان خانان لودی) ملك اسماعیل‌جیلوانی ، محمود خان پسر خان‌خانان‌نوحانی و شیخ‌زاده‌میاسلیمان فرملی بحدی حلقه محاصره را تنگ ساختند که سلطان مجبورشد باهشتاد هزارسواربا اشراف محاصره شده کمك نماید (۳) باموا صلت سلطان شور شیان ازمحاصره دست کشیدندوچنین تصمیم گرفتند :

« اگرمادرروشنی روزحمله کنیم افغانها تسلیم نخواهند شد زیرا یکدیگررا می‌شناسندامااگرمادرهنگام‌شب‌حمله‌نماییم چون یکی دیگررا شناخته نمی توانند بنابران هر کدام بصورت منفردانه اقدام خواهندکرد» بنابران هنگامیکه‌آنهااز هرطرف برقشون شاهی ریختند و بعضی از اشراف نیزبه سرکردگی جلال خان (لودی) مقطع کالپی به سلطان علاءالدین پیوستند ،(٤) قشون شاهی درحالت بدی قرارگرفتند. اماسلطان ابراهیم هنوزهم شهامت خودراازدست نداده و با

۱ـ ایضاً ، ص ۲۰۲ وتاریخ شیر شاهی ورق ۸۸ـ الف

عیسی خان سروانی پسر هیبت خان ، پسر خان اعظم ، عمر خان سروانی بود. هنگامیکه هیبت خان وبرادر بزرگش خان اعظم سعید خان توسط سلطان سکندر تبعید شدند عیسی خان در خدمت سلطان مالوا ـ شامل شد ودر آنجا پیشرفت زیادی در قسمت کسب دانش وغیره نمود. با مرگ سلطان سکندر وی‌به جاییکه سلطان ابراهیم امور قلعه دهلی را بوی سپرد باز گشت نمود .

۲ـ با برنامه، صفحات ۷ـ٤٥٦

۳ـ فرشته ، ص ۱۹۱

٤ـ تاریخ خان جهانی ، ص ٢٥٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

پنج و یاشش هزار امیر وسوار خاصه خیل خوددر مجاورت مرکز اقامت خویش باقی ماند درحالیکه قشون باقیمانده وی پراگنده شدند باطلوع آفتاب سلطان مشاهده کرد که سلطان علاءالدین دریك محل معین باچند صد نفرسوار محدود ایستاده است بنابران قهرمانانه بروی حمله نمودوچون عساکروی به‌چورو چپاول مشغول بودند لذا سلطان علاءالدین فرار نمود (۱) این غلبهٔ سلطان معنویات طرفداران علاءالدین را ضعیف ساخته و اکثر آنهااورا ترك گفتند. حتی جلال پسرش نیز برهبری وی مشکوك گردید

بصورت مختصر موجودیت انارشی وهرج ومرج درقسمت غربی امپراتوری لودی از یکطرف، قدرت مرکزی واز جانب دیگر قدرت دولت‌خان‌را ضعیف ساخت و بنابران برای سلطان ودولت خان لودی هردومشکل بود تافعالیت های مغل‌ها رادرسرکارلاهور بدون همکاری متقابل کنترول نمایند.

ضمناً باید اظهارداشت که دولت خان لودی وپیروان وی بنابرطول مدت سکونت درآنجا باشرایط جغرافیایی این منطقه آشنایی کامل داشتند حالانکه اشراف جدید سلطان باوجود شجاعتی که داشتند قادرنبودند بامهاجمین مقابله نمایند زیرا بانفوس محلی وساختمان جغرافیایی منطقه هردو آشنایی نداشتند.

بنابران اشتباه است اگر گفته شود که سلطان ابراهیم تمام اشراف قدیمه افغان راازخود بیگانه نمود. وی درعوض تمام اشراف قدیمه راکه نزدپدرش ازنظر افتاده بودند دوباره مقرر نمود چنانچه باز ماندگان جمال خان سرنگ خانی به اداره ولایت جوانپوروسرکارهای Chunar (۲) وگوالیار ادامه میدادند

۱ـ با برنامه صفحه ٤٥٧

۲ـ واقعات مشتاقی ورق ۳۷ـ الف و ۳۸ـ الف همچنان تاریخ شیر شاهی ورق ٤٨ ـالف وبداونی صفحه ۳٦۱، برای تاج خان سرنگ خانی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان به میامصطفی فرملی برادرزاده وداماد مسند عالی میا محمد Kalapahar اجازه داده شد تارتبه ،اقطاع وملکیت اورا دراختیارداشته باشد (۱) اماتقرر مجدد بعضی ازاشراف وعروج افسران جوان بشمول آنهاییکه به قبایل غیرمحترم افغان متعلق بودند عوامل عمدهٔ شورش هاراتشکیل میدادند . (۲)

سلطان بدون مقاومت ودرك حقایق فوق سعی نمود تاباتقررهواخواهان خود موازنه قوارادرمورد اشراف قدیمه حفظ نماید . امااین موضوع یك حقیقت مسلم است که ازوی درهرجادرمقابل شورشیان حمایه‌شده است. طبقهٔ جدید که ازنوکیسه هاوءردم غیرمجرب تشکیل شده بوددرجلوقرارگرفت و همیشه سعی مینمودند تااشراف قدیمه را ازصحنه بیرون سازند . این طرزدید اشراف مذکورطبعاً برای اشراف بزرگ غیرقابل تحمل بود .

چنانچه طعنه وسرزنش میاحسین فرملی درمقابل میا ملك خان Mak khan این موضوع رابوضاحت نشان میدهد.

اگرمحاربه پانی پت صورت نمیگرفت سلطان ابراهیم میتوانست ازشر تمام دشمنانش خودرارهایی بخشد. فراموش نباید کرد که موقعیت بابرباسلطان ابراهیم دراثراستعمال روش بهترنظامی واستفاده ازتوپخانه بوده بنابرعدم

۱- تاریخ شیر شاهی ورق ۵۳- ۵٤

۲- به بینید واقعات مشتاقی ، ورق ٦۰ -الف مسند عالی بهیکخان لودی پسر شهزاده علم خان بامر سلطان سکندر توسط برادر کوچکش خضر خان درسرکار Etawa معزول شد. اماسلطان ابراهیم‌بار دیگرامور مربوط به سرکار Etawa را به مسند عالی بهیک خان سپرد وبنا بران خضر خان با سلطان بنای عداوت را گذاشت. سلطان ابراهیم بحدی به مسند عالی بهیکخان احترام میگذاشت که به‌خضر خان لودی ،هنگامیکه با مسند عالی حسین فرملی از کمپ رنا سنگه دوباره نزد سلطان آمد هیچ اقطاع باوسپرده نشد وبه او گفته شد که باید برای بدست آوردن شی مطلوب خویش نزدبرادر بزرگش مراجعه نمایداین امر هنوزهم خضر خان لودی را متاثر ساخت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

استعدادو یا تجر به سلطان لودی نبوده است . سلطان بهلول با ایجاد روحیهٔ برادری بین اشراف افغان و گذاردن احترام به اشراف غیرافغان توانست تمایلات و خواهشات آنها را کنترول نماید . سلطان سکندر نیز از اعتمادو خدمت اشراف بزرگ برخوردار بودزیرا قربانی های سیاست وی معمولاً شهزاده های بودند که بنا برسوابق فامیلی و داشتن سر کارهای وسیع و قشون منظم، اشراف را تحت اشعاع قرارداده بودند. هنگامیکه آنها از صحنه سیاست خارج میشدند رتبه ها وموقعیت های ایشان به اشراف سپرده میشد . حالانکه سلطان ابراهیم مجبور بودباموقعیت دیگری مواجه شود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور محمد افضل بنوال

صنعت جلد سازی و تذهیب

هنر تذهیب از فنون ظریفه است. صاحبان این فن به مقام بس ارجمندی رسیده بودند. غالب نقاشان برای آنکه قدر و منزلت شان بالاتر برود خود را مذهب نیز معرفی کرده بودند. صنعت جلد سازی وطلا کاری در ادوار مختلف جامه های مختلف بتن کرده است یعنی در قرن چهارم ساده و بی پیرایه، در قرنهای (۵-۶ ه) متین و منسجم، در قرن (۸ ه) مجلل و نیرومند و در قرنهای (۹-۱۰ ه) «ظریف و پرمایه» شده است. مرحوم فکری سلجوقی که از محققان بانام معاصر افغانستان است درخصوص قرآن مذهب مربوط به مکتب هرات عصر تیموری درمجله آریانا بحث مبسوط و مشروحی ارائه داشته اند که منحیث ارتباط قسمتی از آن نقل میشود:

چندین سال قبل درهرات قرآن شریفی راکه اول الی آخر به خط زیبای ملاعلاء بیگ تبریزی کتابت و درنهایت نفاست تذهیب و ترصیع یافته بود دیدم بامضای روشن علاءالدین تبریزی که تاکنون به آن نفاست و زیبایی کلام الله شریف ندیده بودم. شنیدم که آن کلام الهی بوسیله یکی ازتاجران آن عصر به مشهد برده شده و به کتابخانه آستانه حضرت رضاعلیه التحیه والثناء

وقف گردید » (۱) .

کارهای تذهیبی قرآن نویسی در قرنهای (٤ ـ ٥ ه) بوجود آمد و در نهایت هنرمندی صفحات نوشته شده قرآن مجید را به آب طلا تذهیب مینمودند برخی ازنسخ قرآن شریف بدست آمده است که ابتدا بزیور تحریر درآمده وسپس صورتهاورسم هاوانواع گلهاوبته هادرآن کارشده است وآنگاه به حواشی اول وآخرصفحات کتاب پرداخته میشد یعنی سرفصلهاو عناوین وغیره راتذهیب میکردند . درقرنهای (۹ ـ ۱۰ ه) این عمل بدقت تام وحسن نظر بیشتری صورت میگرفت وکتب تذهیب شده در کمال زیبایی وقشنگی میبود قدیم ترین کتب خطی مذهب وابسته بعصرسلجوقی است که ابداع و پیشقدمی درین فن درعصرمزبورقابل یاددهانی است . مذهبان اطراف سطرهاراخط کشی مینمودند وبعد صفحه را ازبیرون باخطوط وگلهاو بته های متنوع زینت میدادند نسخ قرآن مجید عصرعباسی متعلق به قرن نهم روی پوست برنگ های طبیعی آبی ، بنفش ، سرخ مرکب ، ،سیاه یاطلایی نوشته‌شده است . درعصر مغول مذهبان برنگهای طلایی آبی ،سرخ ،سبز بیشتر توجه میکردند واما در دوره تیموری تذهیب رونق اساسی تری یافت تزئینات کتب به اشکال گیاه بشکل طبیعی وگاهی اشکال طیوروحیوانات باروش چینی دیده میشود . ونیز حواشی کتابها بانواع واشکال نباتات گلهاومناظرطبیعی مزین میشد که بعدآدرسایرآثار فنی وصنعتی تأثیر کرد: رابطه آن اشکال ورسم هارادر «چینی» ، «سفال » ، «قالی» و «تجلید کتب» میتوان مشاهده کرد .

نسخه خطی ازشاهنامه که مؤرخ بسال ۸۳۰ ه (۱٤۲۷م) است صورتهای از نویسنده نسخه ، نقاش ، مذهب وحتی مربی که این نسخه باوتقدیم شده است

۱ـ آریانا دوره ۲٦ ص ۸٦ س ٤٦ ـ کابل .

نشان مید هد . درموزه متروپولیتن نیویارك قرآنی ازعصرعباسی که چهارورق آن مذ هب است دیده میشود. این قرآن مجید دارای تزئینات مشبك و برگ و نبات واشکال تخیلی است . غالب این تزئینات در متن کتاب ادامه داشته ونمونهٔ از آن رامیتوان دریکی ازاوراق نسخهٔ ازقرآن شریف درموزه مذکور مشاهده کرد. یك نسخه ازقرآن مذ هب د یگر که بسال ۷۱۳ ه بسبك مغـو لی در عهد «ایلخا نیان او لجایتوخـدابنده محمد» کـارشده در کـتـا بخـانـه سلطـنتی مصر نـگهداری میشود .

نسخه عالی دیگر که قسمتی ازآن درمجموعه (چستربیتی)وقسمت دیگردرموزه صنایع ظریفه «بوستون» محفوظ است مـورخ سال ۷۳۸ ه میباشدکه حاکـی از استعداد فطری هنرمندان آن عصراست. تذهیب کاریهای که درصفحات چندین نسخه خطی دوره تیموری برای شاهرخ میرزا«وسلطان حسین بایقراء» تهیه‌شده اززیباتریـن تـذهیب کاری مکتب هـرات‌است که چشم‌زمانـه چنین کاری را ندیده است .

نسخه‌دیگر ازشاهنامهٔ مصورفردوسی مورخ بسال ۸۳۳ ه که فعلاً در کاخ گلستان تهران نگهداری می‌شود. تذهیب کاریهای آن بوسیله هنرمندان درباری صورت گرفته است .تزئینات وطرحهای گل وگیاه ایـن تذهیب کاریها نمونـه خوبی دقت درجزئیات وشفافی رنگ است بطوریکه مثال آنرا درمینا کـاری میتوان یافت.(۱)

مذهبان

ازمذهبان معروف عصر تیموری در نگارخانه هرات«امیرخلیل»،«سیدمیرك نقاش» «مولیناحاج محمد نقاش،» «مولینا یاری»،«مولینا محمود مذهب»«محمدحسن کاتب

۱- صنایع ایران بعد از اسلام ص ۷۴- ۷۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

« خو اجه نصیر ا لد ین محمد ، و « محمد مذ هب» و نظا یر آنان را میتوا ن نام برد . مولیناحاج محمد نقاش درعلم«تصویر و تذهیب» قدرت عظیم دا شته است غالب کتابهای مصور و نفیس سلطنتی هرات بکتابت و تذهیب او میباشد .

مولینا هـوایی درصنعت نقاشی و کـاشی سازی مهارت فـوق العاده داشته واشعارخودرا بانقش ونگارو تذهیب های بغایت زیبا آراسته است .

خواجه نصیر الدین ازمذهبان معروف و بنام عصر «بایقرایی» خوانده میشود.

مولینا یاری ازشاگردان ملاولی نقاش بود وازمذهبان دربار سلطان حسین بایقرامحسوب میگردد . مولینا محمود مذهب نسبت بـه «یاری» تـذهیب بهتر میکرده است . چنانکه دیباچه یی برای سلطان موصوف آماده کـرده و نا تمام گذاشته است، بدیع ترین کاریکه ازاین هنرمندباقی مانده صو رتی است دریك نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس که در قسمتی ازمنظو مه خمسه نظامی بخش مخزن الاسرار که کار آن دراوایل قرن دهم هجری انجام شده دیده، میشود .

محمد محسن کاتب هروی هم نقاش وهم مصور بوده واز کارهای اویکـی هم نسخه خطی دیوان کامل حافظ شیرازی میباشد کـه بخط زیبای او باقی مانـده است .وی این نسخه رابنابرامرفریدون حسین میرزای بایقرا تصویر و تـذهیب کرده‌است وشاید هم همان نسخه یی باشد که همین حال در کتابخانه نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتوردر کابل موجود میباشد .

محمدمذهب همعصرسلطان محمد نقاش بود ودرتهیه‌جلدها بارنگ‌وروغن ونقاشی مجالس ،قدرت ومهارت خاصی داشته است.

جهت معلو مات بیشتر در خصو ص مذهبان عصر تیمو ر ی هرات به صفحات ۲۸۱ رو ضة الصفاء ص۲۱۵بحث دوم، مجالس‌النفایس‌ص۸٤-۸٦ ،تاریخ سلسله کورگانی ص۷۳ و ص ۱۱ س٦ مجله کابل ص ۸۰ دوره (۲٦)، اریانا ص ٦۷-۷۸ مجله هنر ومردم مراجعه شود.

ذکر آنعده از موزه‌ها ، کتابخانه‌ها
ومجموعه هاییکه آثار هنری هرات
عصر تیموری در آنها محفوظ است

۱ـ اسم کتابخانه،موزه،محل نام کتاب و اثر هنری

موزه متروپولیتن ، نیویارك، خمسه مصور ومخطوط امیرخسرو دهلوی‌دارای ۳۳قطعه مینیاتور .

بوستان مصور سعدی مخطوط ومذهب.

خمسه نظامی مخطوط مذهب ومصور

معراج نامه مصور. منطق‌الطیر مصور

۳ـ بریتش موزیم لندن نسخه مصور ومخطوط خمسه نظامی

» » » قرآن شریف

» » » دیوان سلطان‌حسین بایقرا

» » »خمسه نظامی به امضای قاسم‌علی چهره کشای

صه صورت ازخمسه مصور نظامی

دیوان مصور مخطوط جامی

صفحات‌مینیاتوری‌عصر تیموری بصورت‌جداگانه

۳ـ کتاب خانه ملی پاریس(پاریس) نسخه مصور خطی امیرخسرو دهلوی مربوط به بهزاد

تصاویر قسمتی ازمنظومه خمسه مخطوط کارمحمودمذهب

نسخه خطی بوستان سعدی کاربخارا مشابه کار بهزاد

نسخه مصور ومخطوط معراج نامه

صفحه مینیاتور همای وهمایون

٤ـ کتابخانهٔ قصر گلستان تهران نسخه مصور ومخطوط کلیله و دمنه

» » » شاهنامه

» » » دیوان حافظ شیرازی

شاهنامه: دارای ۳۳ قطعه مینیاتور

٥ـ کتابخانه نسخ خطی اطلاعات و کلتور کابل

نسخه مصور مخطوط امیر خسرو دهلوی

» » » هفت اورنگ جامی

» » » تحفة الاحرار جامی

» » » دیوان خواجه حافظشیرازی

٦ـ کتابخانه شخصی بناغلی محمد نعیم کابل

نسخه مصور مخطوط خمسه نظامی باده قطعه مینیاتور

٧ـ موزه لوور پاریس تابلوی های محمدی نقاش

٨ـ کتابخانه مرگان نیویارك نسخه خطی ومصور منافع

الحیوان وجامع التواریخ

٩ـ کتابخانه ساکیان تابلوهایی از بهزاد و دیگر نقاشان

١٠ـ کتابخانه بادلیان اکسفورد (اکسفورد انگلستان) نسخه مصور مخطوط

ومذهب خمسه نظامی کارق ومحملی

نسخه مصور مخطوط ومذهب بوستان سعدی که

دران سه مینیاتور از بهزاد دیده میشود

١١ـ دارالکتب قاهره (مصر) نسخه مصور مخطوط شاهنامه

» » » بوستان سعدی

(کار استاد بهزاد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۲ـ توپ قابو (استانبول)　ترکیه　نسخه مصور مخطوط کلیله ودمنه
آثار بدیعه بهزاد و صورت بهزاد

۱۳ـ مجموعه لویی کارتیه　پاریس　نسخه مصور مخطوط خمسه نظامی

۱٤ـ مجموعه هنرهای زیبای پاریس (فرانسه)　»　»　»　کلیله ودمنه

۱۵ـ چستر بیتی　نسخه مصور مخطوط گلستان سعدی

۱٦ـ مجموعه روبرت کارت بالتیمور امریکا»　»　»　ظفرنامه کار بهزاد

سایر مجموعه ها مانند مجموعه هنری مارتین سویدنی، کیفور کیان نیو رك، خانم کوراتمکین بورنت، کونتس دبهاك روتچیلد پاریس، فریرFreer که در آنها آثار ارزنده هنری عصر تیموریان هرات محفوظ است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مآثر تاریخ ادب دری

پوهنوال عبدالرزاق (زهیر)

تذکره نگاری در ادب دری

ازخلال تتبعات و تصفحات در تذکره ها ازعصور پیشین تا امروز برمیاید که بصورت عمومی تذکره های تالیف شده بدوشکل درقید تحریر و برشتهٔ تدوین در آمده اند:

الف: تذکره های که مؤلفین آن شرح حال شعرا را از آغاز پیدایش شعر تاعهد خودش ذکر نموده اند.

ب: تذکره های خصوصی که مؤلفین آن شعرای یك دوره مخصوص رادر قید قلم درآورده اند. اینگونه تذکره ها ازلحاظ روش تذکره نگاری ازهم فرق داشته درشکل و ترتیب تحریر و تدوین در بین آنها تفاوتهایی بنظر میخورد که با تعمق در آنها روشهای متفاوت این نوع تذکره ها را می توان چنین خلاصه کرد.

۱ـ تذکره هاییکه مطالب را باعتبارزمان وعصروفرق ویا باساس سلسله شاهان ترتیب داده اند.

۲ـ با عتبارمکان و محل، و بلاد واقلیم وملك و شهروقریه چنانکه ترجمه حال شعرای هر اقلیم، ملك و شهروقریه را درذیل همان اقلیم، ملك شهر و قریه شرح نموده اند.

۳ـ باساس حروف تهجی« دربرخی ازتذکره هادرترتیب حروف تهجی بازهم

(c) ketabton.com: The Digital Library

سعی بعمل آمده است که‌عصر وزمان تاریخی را مدنظر بگیرند».

٤ـ باعتبار شغل و پیشه و حرفه. شرح حال شعرا را دسته بندی کرده‌اند و برای دسته حکمرانها، شهزاده‌ها، وزرا، ارباب ها، ایمه، علما، وفضلاوحتی ظرفا ییکه گاه گاهی در شعرسرایی طبع آزمایی کرده‌اندو یاسخنی موزون گفته‌اند، باب وفصلی جداگانه بدان افزوده‌اند.

همچنان در برخی از کتب تاریخی وشرح کارنامه های رجال بزرگ از شعرای‌همان دوره، ووضع ادبی وچگونی تاثیرات ادب بر طبع شاهان ووزرأیاد آوری شده‌است و یا اینکه در لاحقهٔ کتب تاریخ فصل و باب جداگانه وعلیحده‌در باره شعرای نامور و ناموران سخن سنج ذکری بعمل آمده است و همچنین مجموعه‌هایی بنام بیاض، جنگ، خریطه، سفینه، مجمع، انتخاب و منتخب درسیر ادب وادبیات دری نمایندگی ازسیر تاریخی تذکره هامیکند، که در آنهادرضمن آوردن افراد ابیات، وغزلهای‌شعرأ ذکری ازاسامی آنها شده‌است. همچنین درفرهنگ های زبان دری‌درضمن‌شرح لغات جهت استشهاد، اشعاروابیاتی را نقل کرده اند ونامی ازشاعران برده‌اند.

بهرصورت‌روش وطرزتدوین‌و تالیف‌تذکره‌ها ازحدودشرح وتفصیل فوق در کلیات‌وعمومیات‌بیرون نیست، وبصورت عمومی‌ازاین چوکات درتسوید، تدوین و تحریر تذکره هادور نرفته اند (١)

آغازسیر تاریخی‌تذکره هادرادب دری‌تاجاییکه تحقیق درتذکره هانشان میدهد، ظاهراً ازاوایل‌قرن هفتم‌هجری پیش‌نیست، که‌باینصورت‌ازآغاز تدوین تذکره نویسی‌تا امروزهفت قرن میشود، اگرچه ازچگونگی برخی‌ازاینوع کتب

١ـ مجله اورینتل کالج طبع هند مقاله داکتر عبدالستار صدیقی ، تحت عنوان (ادبیات فارسی وهم مجله کابل سال (٨ـ١٣١٧ شماره ٩٦ (مضمون قاری عبدا لله ملك الشعرا وتار یخ ادبیات ایران از هر مان اته طبع تهران)

(c) ketabton.com: The Digital Library

of cip 66

و تذکره ها در برخی از مآخذ و منابع پیشین در ضمن شرح و تفصیل مطالب دیگر از تذکره و تذکره نگارانی نام برده‌اند، که از تذکره آنها امروز نشانی در دست نیست، و شاید روزی سیر زمان بدان روشنی بیاندارد، و یا اینکه حوادث زمان اصلا این نوع کتب را از بین برده، و جز نامی از آنها باقی نمانده است.

در ادب دری از لابلای برخی از کتب برمیاید، که قبل از قرن هفتم کتابی بنام (تذکره خاتونی) یا (مناقب الشعرا) بشکل تذکره درقید تحریر در آورده شده است، ولی از خود کتاب امروز کدام نشانهٔ در دست نیست، از خلال نوشته های مولفین که در این باره تذکراتی داده‌اند، برمی آید که مناقب الشعراء عبارت از مجموعه حکایات ادبی راجع به محاضرات و مشاعرات شعرا و منتخباتی از اشعار ایشان بود (۲) ولی از اینکه مولف تذکرة الشعرای سمرقندی که تذکره خود را بنام امیر علی شیر نوایی در «۸۹۲ه» مطابق (۱٤۸۷م) تحریر کرده است. یکی دو جای از مناقب الشعرای ابی طاهر خاتونی تذکر میدهد، معلوم می‌شود که قسمت بیشتر این تذکره در شرح حال شعرای متقدم و یا معاصروی بوده است (۳) ولی مولف کتاب تذکرة الشعرا یعنی دولتشاه سمرقندی در ضمن اینکه خود را نخستین تذکره نویس در ادب دری میداند، از تذکره لباب الالباب عوفی که تقریباً یکنیم قرن قبل از تالیف تذکره او در قید تحریر در آمده است هیچ ذکری نمیدهد، که باینصورت واضح می‌شود که ازوجود این تذکره اطلاعی نداشته است زیرا در مقدمه کلام خودمی نویسد که:- «تاریخ و تذکره وحالات شعرای فارسی را هیچ آفریدهٔ از فضلا ضبطنه نموده»

۲- لباب الا لباب از نور الدین محمد عوفی باهتمام ادوارد برون لندن (۱۳۲٤ - مقدمه علامه قزوینی «ص هـ ص د ص ز»

۳- تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی باهتمام محمد لویی عباس با مقدمه ادوارد براون طبع تهران «۱۳۳۷. مقدمه»

بهرصورت کتاب مناقب الشعرا کتابی بوده که کم و بیش مشتمل برشرح حال شعراء و حکایات ادبی راجع به‌محاضرات و مشاعرات شعراء و منتخباتی از اشعار ایشان که‌البته کتابی پرمایه و اثر ذیقیمتی بوده‌است، مؤلف آن از اشهر فضلا و رجال علم و دانش عصر سلجوقیان بشمار میرفته که‌مولفین تواریخ سلجوقی ازوی باحترام زیادنام‌می برد.

عمادالدین اصفهانی مؤلف کتاب تاریخ‌سلجوقیه‌وی رامنشی گوهر خاتون زوجهٔ سلطان محمد بن‌ملکشاه سلجوقی (٤٩٨ ـ ٥١١ ه) میداند که مردی پرکار و دبیر فاضل ومنشی دانشمندی بوده ومتذکر می‌شود که وی کتابخانهٔ درساوه بنانهاده‌است. (٤)

نویسندگانی هم که‌درضمن شرح‌حوادث‌تاریخی درباره‌سلجوقیان اشعاری ازاین‌تذکره نقل کرده‌اند تذکر میدهند، که(کتاب شکارنامه سلطان ملکشاه سلجوقی‌رابخط ابی طاهر خاتونی دیده‌اند) (٥)اسدی طوسی لغت نویس‌متقدم که‌فرهنگ اویگانه مرجع فرهنگ نویسان بعدی‌قرارگرفته‌است درلغتنامه خود اشعاری ازین‌تذکره رانقل‌میکند، ووی رادرسخنوری مرتبه‌عالی ودر شاعری درجه ومقام شامخ میدهد. (٦)

ادوارد براون درتاریخ ادبیات خود وقتی ازتغییرات حکومت در عصر سلجوقی بحث‌میکند و تغییراتی راکه پس‌ازخواجه نظام‌الملك وزیرمعروف سلجوقیان دردستگاه‌دولتی صورت میگرد وآمدن مجددالملك ابو الفضل قمی رابجای شرف‌الملك ابوسعد مورد بحث قرار میدهد، ازابوطاهر خاتونی

٤ـ بحواله تذکره لباب الالباب عوفی مقدمه قزوینی (ص ح ط)

٥ـ کتاب راحة الصدور تالیف علی راوندی باهتمام محمد اقبال چاپ تهران (١٣٣٣ـ ١٣١ـ١٣٦)

٦ـ لغت فرس تالیف اسدی طوسی باهتمام محمد دبیر سیاقی چاپ تهران «١٣٣٦» (ص ٤١)

اشعاری چند که درهجو مجدد الملك ابوالفضل گفته ، میاورد (۷)

ازخلال تفصیلات مورخین ادب برمی آید ، که ابو طاهر خاتونی تا عهد سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه «۵۲۹ ـ ۵۴۷ ه» در قید حیات بوده است ، ووقات او قبل از «۵۴۷ه» صورت گرفته باشد ، ولی عقاید برخی بر اینکه کتاب مناقب الشعرا تاعصر حاجی خلیفه مؤلف کتاب کشف الظنون نیز موجود بوده ، زیرا مؤلف کشف الظنون در چند جا از آن یاد کرده است ، شاید قول درست نباشد زیرا کتاب کشف الظنون بعداز «۱۰۵۴ه» تحریر شده است واشاره ، حاجی خلیفه بدین کتاب باحتمال قوی باساس کتاب تذکرة الشعرای سمرقندی باشد. (۸)

بهرصورت این تذکره یکی از کتب پرغنیمتی بوده ، ولی از آنجا بیکه امروز دردسترس نیست نمی توان ازچگونگی آن حرف بیشتر گفت .

درسیر تاریخی تذکره نویسی پس از تذکره فوق نخستین تذکره ایکه واقعاً درادب دری خیلی پرارزش و قیمتدار است ، ودرسال «۶۱۸ ه» یعنی اوایل قرن «۱۳» میلادی ازطرف دانشمند فاضل سدیدالدین یانورالدین محمد عوفی مروزی برشته تحریر درآمده است . «تذکره لباب الالباب» است که از لحاظ مطالب تاریخی و ثقه بودن موضوعات کتابیست درخور ارزش واهمیت ، که تذکره نگاران بعدی اساس ماخذ ومدارك خود را بدین تذکره گذاشته اند .

۷ـ این هجو در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تالیف قیس رازی هست وبراون باستناد آن نقل میکند واین افراد اینست .

می بنازد به بحل مجددالملك چه به گاورس گرسنه قمری

گر همه قمیان چنین باشد فم ز . . . وبر همه قسم ری

تاریخ ادبیات فارسی ادوار دبراون (ازفردوسی تا سعدی (ترجمه فتح الله مجتبائی طبع تهران ، ص۲۷۳

۸ـ نگ ـ مقدمه لباب الا لباب عوفی از محمد قروینی (ص ح وص ط ومجمع ا لفصحا تالیف ـ رضا قلی خان هدایت جلد اول چاپ تهران به تصحیح قزوینی ص ٦٦)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعداز تذکره لباب‌الالباب از چند کتاب عرفانی بایست تذکرداد، که‌درشرح حال متصوفین وعرفا تدوین شده‌است .از قبیل: کشف‌المحجوب‌علی‌هجویری که در اواسط قرن‌پنجم توسطابو الحسن غزنوی تالیف ومشحون از عقاید، حالات ومقامات مشایخ‌صوفیه‌بوده، ،واشعاری‌نیز درآن آمده است .ودیگر اسرارالتوحید فی‌مقامات الشیخ ابی‌سعیداز تصنیفات‌مهم‌تصوفی است که در تعریف‌احوال‌وکرامات واقوال شیخ ابوسعید ابوالخیرمؤلف کتاب‌واشعارعرفانی باشرح‌اخبار بسیاری‌ازفضلاومشایخ‌عصردرآن‌آورده‌شده‌است. عصر تألیف آن در نصف‌دوم‌قرن‌ششم‌شایددرحدود«۵۶۰ه»یعنی صدسال بعداز کشف‌المحجوب بعمل آمده است .

بعد ازاین کتاب نویسنده ومتصوف معروف شیخ‌فریدالدین عطار تذکرةالاولیا رادراوایل قرن‌هفتم نوشت که‌اثریست تصوفی حاوی تعریف مقامات وغرایب صفات،ونخبه کلمات،وعبادات وعادات بزرگان صوفیه‌دیگر نفحاةالانس جامی که‌درسال «۸۸۳ ه»ازطرف‌دانشمند عالی مقام‌جام نورالدین عبدالرحمن جامی تالیف‌ودرآن‌شرح‌حال«۶۱۴» تن ازفضلا،علما ومشایخ‌صوفیه شرح شده‌است ،اصل این کتاب بزبان‌عربی‌تالیف محمدبن حسین سلمی نیشاپوریست (متوفی در۴۱۲ ه)وموسوم‌به‌طبقات صوفیه که بعد خواجه عبد الله انصاری(متوفی ۴۸۱ ه)آنرا بزبان هروی توسیع نموده ،سپس‌جامی برحسب دستور امیرعلی شیرنوایی آنرا سرازنو بفارسی ادبی‌درآورده وتکمیل نموده وترجمه‌احوال‌مشایخ‌راتازمان‌خودش‌درآن‌آورده‌است،اگرچه‌چهاراثرفوق‌در ذکرعرفاومتصوفین زمان پیشین تالیف‌شده‌است،امااز آنجاییکه درذکربرخی ازفضلا وائمه ابیاتی دارد، ذکرآنهاخالی ازفایده نبوده ، ودر سلسله تذکره نگاری یادآوری‌آن لازم واهم بود، بهمین سلسله کتاب چهارمقاله تالیف

ابو الحسن احمدسمرقندی ملقب به‌نظامی عروضی که‌درحدود«۵۵۰» هجری تالیف شده‌و در آن ضمن چهارمقاله درشرح حال‌شعراوفضلاو اشعارومقالات‌ازفضلای معروف زمان حرفی بمیان میاورد نیز قابل یادداشت است (۹)

پس از لباب‌الالباب عوفی مهمترین تذکره ایکه درسیر تاریخی ادب دری مهم‌و باارزش بشمار میرودتذکرةالشعرای دولتشاه سمرقندی است . مولف‌آن دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی ازامیرزادگان ورجال و اعیان بوده پدرش ازندمای شاهرخ وخودش درهرات ازمقربان ابوالغازی سلطـان‌حسین وامیر علی شیرنوایی ومعاصرمولیناعبدالرحمن‌جامی است که درمدح وفضایل‌این سه تن دراواخرتذکره خود به تفصیل شرح میدهد ،وتذکـره خودرا در« ۸۹۲ه» بنام امیرعلی شیرنوایی تحریروتالیف نمود است ، در این تذکره شرح حال «۱۰۵» تن شاعرفارسی زبان ازابتداء تااواخرقرن نهم‌بعمل‌آمده است ،ترجمه ترکی این تذکره بنام سفینةالشعراء در«۱۸۴۳م» دراستانبول بچـاپ رسید و متن فارسی آن درهند بزیور طبع رسیده است.ادواردبـراون در«۱۹۰۱م» در لندن آنرا شایع ساخت . (۱۰)

نورالدین عبدالرحمن‌جامی‌فرزند نامی ودانشمند هرات در(۸۹۲ه) کتاب بهارستان را نوشت ودرروضه هشتم این کتاب درباره شرح حال (۲۸) نفراز شعراوفضلا باختصار پرداخته است .

امیرعلی شیرنوایی وزیردانشمند که‌اهل فضل ودانش‌رامشوق وقافله‌سالار

۹- چهار مقاله عروضی سمرقندی با حواشی وتعلیقات میرزا محمد قروینی چاپ تهران «۱۳۲۷» وبا هتمام داکتر محمد معین چاپ تهران «۱۳۳۱»

۱۰- تذکرةالشعراء دولت شاه سمرقندی باهتمام محمد لویی عباس با مقدمه ادوارد بـراون چاپ تهـران «۱۳۳۷»

شعراء وادبای این عصر محسوب می شد در «۸۹۶ه» مطابق «۱۴۹۱م» بزبان چغتایی تذکره‌ای بنام «مجالس النفایس» در باب شرح حال شعرای معاصر خودنوشت، که بعداً فخری بن امیری در حدود «۹۲۷ه» مطابق «۱۵۲۱م» آنرا بفارسی ترجمه نموده والحاقاتی بدان افزوده اسمش را لطائفنامه گذاشت (۱۱) وبعد حکیم شاه محمود قزوینی آنرا بترکی عثمانی ترجمه نموده و شرح حال شعرای روم را بر آن افزود (۱۲)

در (۹۰۵) (۱۵۰۰م) نورالدین مرغشی تذکرهٔ بنام (مجالس المؤمنین) در احوال مشاهیر اهل تشیع از آغاز اسلام تا تسلط خاندان صفوی وعروج اهل تشیع تالیف کرد، ودر آخر این کتاب در مقاله دوازدهم یك باب ترجمه حال شعرای دری زبان را افزود، که ازفردوسی طوسی آغاز و تالسانی خاتمه می پذیرد، این تذکره در «۱۲۶۸» در تهران چاپ شده است. فخری بن امیری در نیمه دوم قرن دهم درشرح حال ملوك وامرائیکه شاعر بوده اند تذکره بنام «روضة السلاطین» برشته تحریر کشیدو در آن از سلاطین سلجوقی، اوزبك چغتایی وتیموریان هرات وشاهان عراق وروم وملوك هند که درشعرو شاعری قریحه آزمایی کرده اند. تفصیلاتی ارائه نمود وهمین طوردر «۹۴۷ه» مطابق «۱۵۳۲م» تذکره (جواهر العجائب یا تذکرة النساء) را نگاشت. در بخارا چند سال بعد ازین تاریخ یعنی (۹۵۱ه) دانشمندی بنام ابوالحسن محمد باقر بن محمد علی بتالیف تذکرهٔ بنام (تذکرهٔ محمد باقر) پرداخت و به تاسی از نفحاة الانس جامی در آن تذکره از معرفت توحید و تصوف سخن رانده سپس شرح حال چهارخلیفه و امام رابیان میکند و بعدبه شرح حال متصوفین و در آخر بشرح حال

۱۱- مجالس النفایس چاپ سنگی تاشکند مرکز جمهوریت اوزبکستان (۱۹۰۸ م وچاپ تهران بسعی واهتمام علی اصغر حکمت، ۱۳۲۳ ه ش)

۱۲- رك - به کشف الظنون چاپ استانبول (ص ۲۷۴)

شیخان اوزبک ماوراءالـنهرمی پردازد (۱۳)

در (۹۵۷ ه) (۱۵٤۰م) سام میرزای صفوی بن شاه اسماعیل که بانی سلسله صفویان ایران است تذکرهٔ بنام تحفه سامی بادامه تذکره دولتشاه سمرقـندی نوشت . در (۹۷۳ه) مطابق (۱۵۵۵م) میرعلاوالدوله قزوینی کامی بنام نفایس الماثر بتالیف تذکره‌ای در شرح حال شعرای عهدمغلی هندوزمان پیشتر آن پرداخت که درردیف تذکره نویسی قابل یادآوری است .

دربخارا پیوست بهمین زمان دانشمندی باسم سید خواجه حسن البخاری نثاری درسال (۹۷٤ ه) مطابق (۱۵۵٦م) تذکره‌ای بنام مـذکورالاحباب تالیف کردکه اثری است درخوراهمیت ودرآن شرح حال (۲۷۰) شاعریکه پس از عهد امیرعلی شیرنوایی تاعصرمولف دربخارا وحوالی آن بشمول شاعران فارسی زبان اینطرف دریای آموتاهرات میزیسته اند توضیح نمود.نسخه های خطی این تذکره دراوزبکستان وکتابخانه های تاجکستان زیاداست . (۱٤)

ازتاریـخ(۹۸٤ه)تا (۱۰۱۰ه) درسلسله تذکره نویسی به‌آثاری برمیخوریم که بعضاًشرح شعراراضمنی وبرخی آن تذکره هـای مخصوصی بشمارمیرود ازقبیل (خلاصة الاشعاروزبدة الافکار)نسبت به سایرتذکـره های عمومـی و مشهورو برترتیب تاریخی تدوین شده است . اصل این تذکره رانـقی کـاشفی ابتدادر(۹۸۵ه) (۱۵٦۵م) نـگاشته بعد در(۹۹۳) مطابق (۱۵۷۳م) ضمیمهٔ بدان افزودودرآن ترجمه حال شعرای معاصررابه ترتیب جغرافیایی تدوین نمود تاآنـکه در(۱۰۱٦ه) مطابق (۱۵۹٦م) تذکره مذکـوررابس ازاصلاح وضمیمه دوباره مرتب نموده تدوین کرد.

۱۳ـ نك ـ فهرست نسخه خطی شرقی کتابخانه انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبکستان جلد سوم ، ص ۳۱۷ به نمره «۱۸٤٦۰۱۱ »

۱٤ـ فهرست نسخه های خطی کتابخانه انستیتوت خاورشناسی‌دوشنبه مرکزتاجکستان به نمره «۳۲۲۳»

در (۱۰۰۰ه) سید علی بن محمودحسینی باسم خان خانان تذکره محتوی شرح حال شاعران متقدم ومتاخر بنام (بزم آرا) تالیف کرد که‌این تذکره را با شرح حال شعرا بصورت مختصر وسطحی تالیف نموده است(۱۵)

از(۱۰۱۰ه) به بعد برخی از کتب تاریخی درشرح حال شعرافصل و بابی جداگانه تخصیص داده اند که البته ذکر آنهادرسلسله تذکره نگاری خیلی مهم است ازقبیل تذکره هفت اقلیم اثرامین احمد رازی که در (۱۰۰۲ه) تالیف شده است یا کتاب منتخب‌التواریخ اثرعبدالقادر بدایونی که در (۱۰۰٤ه) درتاریخ عمومی هند ازآغازعهد مسلمانان تاسال دهم جلوس اکبرجلال الدین تدوین نموده‌است،وبه ضمیمه آن ترجمه حال ازشعرای نامورعهد اکبرذکرشده‌است همین طورعلامه ابوالفضل مورخ نامی مغلهای هند بنام (آیین اکبری) یا (اکبرنامه) تاریخی درحدود (۱۰۰٦ه) نوشت که درآخریك باب جداگانه بنام (آیین قافیه سنجان) مشتمل برتراجم حال شعرای عهد اکبری درآن ذکررفته است.در(۱۰۱۰ه) تذکره (خزینه گنج‌الهی)درشیرازتوسط حسین الهی‌شیرازی بترتیب حروف تهجی تدوین شدکه درآن شرح حال شعرای بعداز (۷۳۰ه) تا عصرمولف توضیح شده است.

درهمین‌تاریخ یعنی (۱۰۱۰ه) مطابق (۱۵۹۰م) تذکره بنام (بتخانه) توسط محمد صوفی‌وحسن بیك‌خاکی تالیف شده که‌بعدهاتوسط شخصی بنام‌عبداللطیف بن عبدالله عباسی برآن الحاقاتی درگجرات هند صورت‌گرفته است.

درحوالی سنوات (۱۰۱٤ ـ و۱۰۲٦ه) دربخاراتذکره پرغنیمتی بنام تذکرة الشعرای مطربی تالیف شده که اسم مؤلف درتذکره مذکورواضح نیست ولی تذکره مذکورپس ازیك مقدمه درباره شهزاده هاوشاهانیکه به شعروشاعری

۱۵ـ نك : ـ فهرست ریو «تکمله ص ۷۳»

(c) ketabton.com: The Digital Library

علاقه مفرط داشته اند بانمونه اشعارشان وسپس درباره اربابها وبعد بـه‌ترتیب الفبا بصورت مختصردرباره شعرای ماوراءالنهر، ایران، افغانستان وهند بحث میکـند. (۱٦)

در «۱۰۱۷ ه» شخصی بنـام حسین بن غیاث‌الدین محمود، تذکرهٔ بنام (خیر البیان) نوشت که‌در (۱۰۳۵ ه) بدان نظر ثانی نموده ودر (۱۰۳٦) اضافاتی بر آن افزوده است. این تذکره درشرح حال شعرای دری از قدیم وجدید که مشتـمل بریك مقدمه‌درتاریخ خاندان صفوی ودوفصل ویك باب ویك خاتمه است تدوین و تألیف گردیده‌است. این تذکره بعداً ازجمله مأخذمجمع‌الفصحا تألیف رضاقلی هدایت قرارمی گیرد. (۱۷)

در (۱۰۲۲ ـ ۱۰۲٤ ه) درآگره هندوستان تذکره بنام (عرفـات‌العاشقین) (عرفات ویاعرصات عارفین) توسط تقی بن معین‌الدین حسینی‌واحدی اصفهانی تألیف شد. تذکره مذکورمطابق بشماره حروف تهجی به بیست وهشت عرصه ترتیب‌وهرعرصه‌مشتمل برسه‌عرفه‌وهرعرفه‌مخصوص طبـقهٔ ازقـدما متوسطین و متأخرین بود که‌بعداًمولف آنرا خلاصه‌نموده، اسم آنرا کعبهٔ عرفان گذاشت، واز کعبه عرفان نیزانتخاباتی صورت گرفت که بحکم جهانگیر پادشاه مغل نامش را انتخاب کعبه عرفان گذاشتند. (۱۸)

۱٦ـ رك :ـ کارت کتلاك نسخه های خطی کتابخانه انستیوت خاور شناسی اکادمی علوم تاشکند مرکز اوزبکستان جلد اول (ص ۱۳۵) به نمره (۲۲۵۳) یك نسخه خطی از این تذکره در کتا بخانه اطلات ـ وکلتور بصورت بسیار ناقص محفوظ است وهم مایکرو فیلم قسمتها ئیکه مربوط به شعرای افغانستان است نزد نگارنده موجود است.

۱۷ـ نگ تکمله فهرست ریو «ص ۷٦»

۱۸ـ نگ فهرست بانکی پور جلد ۸، ص ۷۵، وکتاب احوال واشعار رودکی تالیف سعید نفیسـی چاپ تهران، درسه جلد، جلد اول، ص ٤۷)

(۱۰۲۵) نویسنده دانشمندی بنام عبدالباقی نهاوندی (ماثر رحیمی) را نوشت ودر آن علاوه برذکر علما بترجمه مفصل حال شعرائیکه مدح خان خانان را کرده اند پرداخت .

در (۱۰۲۸ ه) ملا عبدالغنی فخرالزمانی قزوینی کتابی بنام میخانه تدوین نمود ودر آن اشعار (۷۱) تن شاعرساقی‌نامه سرا را گردآورده‌شرح حال آنها را برشته‌تحریر درآورد، تذکره مذکور بسه‌قسمت تقسیم شده درمرتبه اول از (۲۶) تن شاعرساقی نامه سرای که هنگام تألیف میخانه مرده بودند و درمرتبه دوم از (۲۵) تن شاعرساقی نامه‌گوی که تا این وقت درقید حیات بوده اند ودر مرتبه سوم از (۲۵) تن شاعرساقی نامه‌گوی که معاصرمؤلف کتاب بودند شرح میدهد .(۱۹)

ازین‌تاریخ به‌بعدذوق‌تذکره نویسی به پیمانه وسیعتری گسترش می یابد، وتا (۱۱۰۰ ه) درخراسان واطراف‌واکناف آن‌تذکره نویسان زیادی سراغ می‌شود که بتدوین وتألیف تذکره ها پرداخته اند،علاوتاً در ضمن مطالب تاریخی و جغرافیایی نیزمؤلفن بشرح حال شعرا توجه گماریده اند،مثلاً از آن جمله در کتاب منتخب‌التواریخ اثر محمد یوسف‌زنگی که در (۱۰۳۷ ه) تألیف و مشتمل برتاریخ‌وقایع تا جلوس شاه جهان ومنقسم بریك مقدمه وپنج‌قسمت ویك خاتمه است درقسمت پنجم آن ازشعرا صحبت میکند .

همچنین درمجمع الشعرای‌جهانگیری درسال (۱۰۳۷) نیز بحثی دربارهٔمدح‌سرایان جهانگیر پادشاه بمان‌آمده است .

در (۱۰۲۵ه) تذکره‌ای بنام (عالم‌آرای‌عباسی)مشتمل برذکر شعرا ییکه در هنگام فوت‌شاه طهماسب صفوی زنده‌بودند تالیف شد این‌تذکره در تهران

۱۹ـ کتاب میخانه، اثر ملا عبدالغنی فخرالزمانی قزوینی با هتمام احمد گلچین‌معانی طبع تهران وهمین طور این کتاب باهتمام پروفیسر محمد شفیع در لاهور طبع شده است.

بطبع رسیده است .

در (۱۰٤۰ه) حسن بن لطف الله تهرانی رازی باشاره حسن بیك شاهو تذکره‌ای بنام (میخانه یاخرابات) بترتیب ابجداز ابوعبدالله محمد رودکی تاخواجه یوسف جامی تدوین و تألیف نمود .

در (۱۰٤٦ه) محمدصادق تذکره خود رابنام (طبقات شاه‌جهانی) تدوین نمود، این اثر تذکره مشاهیر، که ازشعرای عهد تیموری نیزصحبت مینماید .

نویسنده فاضل درسرزمین هند بنام چندر بهای برهمن در (۱۰٤۸ه) رساله مختصری درشرح‌حال شعرا ازعهداکبرپادشاه تا عهدخود درقیدتحریردرآورد مؤلف آن به دربارشاه جهان بخدمت واقعه نویسی حضور مقرر بود و مدتی خدمت دارا شکوه را نیزنموده ودرسنه(۱۰۷۳) وفات کرده است(۱)درهمین سر زمین چند سال بعد یعنی در (۱۰۵٦ه)محمد صادق بن محمد صالح اصفهانی بنام صبیح صادق‌تذکره مبسوطی تحریر کرد که‌تذکره مذکور ازمهمترین مأخذ تذکره های‌مابعد در سر زمین هند قرار گرفت .

چند سال بعد در (۱۰٦۷ه) درخاتمه تاریخ عمومی بنام مرآة العالم تألیف محمدبقا که سهواً آنرا به بخت‌آورخان منسوب کرده اند ، تذکرهٔ در شرح حال شعرابترتیب حروف تهجی بطورضمیمه‌تحریرو الحاق شده است.در (۱۰۹٤ ه) ذیل مرآة العالم بنام مرآة جهان نما درشرح حال رجال بترتیب حروف تهجی بدان افزودشده است . درین عصرتذکره ایکه درقطارتذکره وسلسله نویسان اهمیت خیلی مهم کسب کرد، تذکره معروف نصر آبادی است مولف‌آن نصرآبادی ست که اثرخودرا در (۱۰۸۰ه) تالیف‌نموده است . (۲)

---

(۱) شرح حال نویسنده این‌کتاب در تذکره نشتر عشق درذیل کلمه برهمن وفهرست ریو «۳۹۷» تفصیل داده‌شده است .

(۲) تذکره مذکور با هتمام وحید دستگردی در تهران سنه ۱۳۱٦ ـ۱۷ بچاپ رسیده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

90 cfj. 77

در (۱۰۹۰) محمد مفید مستوفی یزدی درباره شهر تبریز و یزد و مشاهیر یکه ازاین شهر برخاسته اند، ویادر آنجا اقامت گزیده اند، کتابی بنام (جامع مفیدی) در قید تحریر در آورد .

در (۱۰۹۳ه) محمد افضل سرخوش نویسنده سرزمین هند بنام (کلمات الشعراء) مجموعه‌ای را ترتیب داد.

پیوست بهمین تاریخ شیخ محمد بقایی سانپوری بنام (تذکرة الشعراء) کتابی ترتیب داد ، شیخ محمد بقایی مولف کتاب مرآة جهان نمانیز می باشد .

در (۱۱۰۰ ه) محمد بدیع بن محمد شریف السمرقندی به عمر چهل سالگی بتالیف تذکره‌ای بنام (مذکر الاصحاب) دست زد، مولف آن در موقع تألیف کتابش قاضی سمرقند بود، واثر خود را که به (۲۹) فصل تقسیم نموده درباره احوال شعرای آسیای میانه به ترتیب الفبا در قید تحریر درآورده است (۱) هژده سال بعد در سرزمین هند محمد علی متین کشمیری تذکره‌ای بنام (حیات الشعرا،) در شرح حال شعرائیکه ازعهد بهادرشاه (جلوس ۱۱۱۸) تازمان محمدشاه (جلوس ۱۱۳۱) گذشته بود، تحریر کرد .

پیوست بهمین وقت شیرخان لودی نویسنده دانشمند مردمان لودیهای پښتون درسرزمین هند تذکره‌ای بنام (مرآة الخیال) برشته تحریر میکشد، ودراثرخود علاوه برشرح حال مردان دانشمند وشاعران سخن سنج از پرده نشینان سخنگوی وبانوان شاعروازنان نکته سنج نیز بحث میکند.

در (۱۱۳۷) تذکره سفینه خوشگو که تذکره ایست عمومی درسه جلد از طرف خوشگو درشرح حال شعرای متقدم، متوسط ومتاخر تالیف گردید. پیوست

(۱) فهرست نسخه های خطی کتابخانه خاور شناسی تاشکند بنام البیرونی جلد اول (ص ۱۳۳ و ص ۱۳٤، به نمرات (۲۷۲۷/۱۱۱ـو۲٦۱۳/۱ و ۵۸/۱۱ـ۲۷۲۷۵ وجلد دوم فهرست نسخه های خطی کتابخانه خاور شناسی دوشنبه (ص ۲۰ به نمره) ٦۱۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهمین تاریخ ازطرف دانشمندهند ومذهب بنام کشن چند اخلاص درشرح حال شعرای عهد جهانگیر تاجلوس محمد شاه (۱۱۳۱ه) تذکره‌ای بنام (همیشه بهار) تحریر می‌شود و تذکره اش در (۱۱۳۶) خاتمه می‌پذیرد.

در (۱۱٤۱) میرعظمت‌الله بلگرامی تذکره‌ای بنام (سفینه بیخبر) تألیف مینماید که پس ازیك سال رخ به نقاب خاك‌می کشد. هشت سال بعد ازاین تذکره علی فطرت تذکره‌ای به‌اسم تذکره ندرت بترتیب عصر وزمان تدوین ودرسال (۱۱٤۹ه) برشته تحریر میکشد.

چندسال بعد مردانشمنددیگری بنام عبدالوهاب عالمگیرانتخابی از (عرفات العاشقین) تقی بن معین الدین حسینی اوحدی اصفهانی بنام‌انتخاب از کعبه عرفان باسم (گلدسته) در (۱۱۵۵ه) ترتیب میدهد، که مشتمل برسه رکن وهر رکن بترتیب حروف تهجی است.

پیوست بهمین تاریخ دانشمند هندومذهب بنام خوشحال چندباسم (تاریخ محمدشاهی) که معروف به نادرالزمانی است اثری تألیف میکند، ودوباب آنرادرشرح حال شاعران متقدم، متاخرومعاصر تخصیص میدهد، ودرآن بشرح حال (۲۵۸) تن شاعرمی‌پردازد.

در (۱۱٦۳ ه) ملامحمد بقایی قمی بنام مجمع الفضلابتالیف تذکرهٔ جامعی می‌پردازد که ماخذ تذکره های مابعد چون خزانه عامره ونگارستان سخن و وغیره قرار میگیرد.

در (۱۱٦٤ ه) شاعرشیرین کلام هند سراج‌الدین علی خان آرزوبتالیف تذکره عمومی بنام (مجمع النفایس) دست میزند.

پیوست بهمین تاریخ علی قلی خان واله داغستانی تذکرهٔ عمومی باساس

(c) ketabton.com: The Digital Library

حروف تهجی بنام (ریاض الشعراء) تدوین مینماید که تاریخ تألیف این اثر (۱۱۶۱ه) است .

درهمین تاریخ شخصیکه محمدعلی خان نام داشته است کتابی بنام (منتخب الاشعار) ترتیب میدهد ، که نمونه اشعار آن بیشتر و تراجم احوال آن مختصر درقید تحریر درآمده است .

در(۱۱۶۲ه) میرحسین خان دوست سنبهلی تذکرهٔ عمومی بحروف تهجی ترتیب و تدوین میکند که این تذکره درسرزمین هند ماخذ تذکره‌های بعدی قرار میگیرد و بنام (تذکره حسینی) موسوم است .　　(دوام دارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مشاهیر و بزرگان ادب دری چه میدانید ؟

حسین نایل لیسانسه ادبیات

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم

فریدالدین محمد عطار نیشاپوری

عطار نیشاپوری از چهره های شناسای جهان ادب و تصوف است و درباره او مانند بسیاری از صوفیان دیگر سخنان زیادی در کتب احوالات صوفیه و تذکره ها وسایر منابع نوشته اند که بیشتر آن ها افسانه آمیز اند وحقیقت ندارند. ازاینرو حقایق زندگی عطار درمیان افسانه ها و داستانهای بی اساس که مشتی موهوم پرست وخیالباف آنها را ساخته و پرداخته اند به کلی مغشوش ومجهول گردیده است. ومشکل است بتوان مطالب حقیقی وصحیح را درزمینه حیات وشخصیت او از میان آنهمه گزافه ها ویاوه ها به آسانی وبه درستی بیرون آورد و چهره اصلی او را که مردی بااطلاع و نویسنده وشاعر و طبیب ودرعین حال صوفی بوده است براحتی نمایش داد.

درروزگار ما که دوران بلوغ دانش و تکنالوژی است وهمه چیز به حقیقت وواقعیت تکیه دارد مردان بزرگ را ازروی کارنامه ها و آثارشان می شناسند وشخصیت آنانرا درلابلای اعمال وفرآورده های شان جستجو وارزیابی می نمایند. وسخنان افسانه مانند، دیگر درباره کسی موردپذیرش ندارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدین اساس درباره عطار نیز که آنهمه گفتار قابلیت پذیرش نداشت ازطرف بعضی از فضلای معاصر کوشش بعمل آمده‌است تاچهره اصلی او بکمك آثارش ازورای پرده ابهام بیرون کشیده شود.

درمیان تقریباً یکصدمنبع که راجع به عطار در آنهاسخن رفته‌است اولین اثر انتقادی وجامعیکه برای شناسایی بهتر وصحیح تر او نوشته شده کتاب« جستجو دراحوال وآثارفریدالدین عطار نیشاپوری» از آن سعید نفیسی میباشد که تمام مطالب درباره‌عطار راجمع وبررسی کرده و حقایق را ازمیان آنها استنباط نموده واستدراك خود را نیز بدان افزوده ودرظرف (۱۹٤) صفحه درسال « ۱۳۲۰ش » درتهران بچاپ رسانده است.

هلموت ریتر المانی (متوفی (۱۹مه ۱۹۷۱) که الهی نامه عطار راتصحیح وچاپ کرده نیز کتاب مستقلی بنام«دریای روح »بزبان المانی راجع به او نوشته است که مطالب آن درمثنویهای «الهی نامه» ، « مصیبت نامه » ، «منطق الطیر» و «اسرار نامه» اتکادارد.

اثر مستقل وجامع دیگردرباره عطار کتاب «شرح احوال ونقد تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار» تألیف فروزانفر است که در «٥٤٠» صفحه نوشته شده و درسال (۱۳٤۰ش) درتهران بچاپ رسیده است. گویاجامعترین اثردرنقد و تفسیرحال وآثارعطارمی باشد.

گذشته ازاینها وچند مقاله دیگر که درسالهای اخیرنوشته اند جالبترین اثر درزمینه نقد آثارعطار، کتاب رساله‌مانند دکتورمهدی حمیدی بنام « عطارد ر مثنویهای گزیده او »می باشد که‌درآن برطرز تفکر، مفاهیم خرافی وسستی اشعار وپرگویهاودیگر نارساییهای او انتقاد نموده ومرتبه اورا بسیارپایین تراز آنچه تصور کرده اند وانمودساخته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون درمحیط ماعطار رابخوبی نمی‌شناسند وباکتابهای اوخاصة «تذکرة الاولیا» و«منطق الطیر» و«مصیبت نامه» و«الهی نامه» که ازآثارخوب‌زبان‌دری به شمارمی آیند اطلاع کافی دردست همگان نیست وداستان دلپذیرعشق را بعه شاعره پرآوازه بلخ رابه بکتاش که درضمن «الهی نامه» آورده است ، غالب علاقمندان آن نخوانده اند بنابرین درین نبشته؛ باستنادچند منبع مطالب قابل پذیرش درباره اووآثارش بصورت‌فشرده‌ارائه میشود .

ولادت، نام ونسب:

تاریخ ولادت عطارروشن نیست ودربارهٔ آن بین نویسندگان شرح حال اواختلاف فراوان‌وجوددارد چنانکه‌سال‌تولداوراز (۵۱۲تا۵٤۰) ثبت کرده‌اند امادرتحقیقات جدیدکه دقیق تراست‌سال (۵۳۷یا ۵٤۰) راتاریخ ولادت اودر شهرنیشاپوردانسته اند .

نام عطاربه تصریح خودش محمد بود، لقبش رافریدالدین وکنیه اش را ابوحامدنوشته اند. پدرش ابوبکرابراهیم نام داشت وبدینترتیب شهرت کامل اومحمد بن ابوبکرابراهیم ملقب به فریدالدین ومتخلص به عطارمیباشد .ودر دیوانش بیش از«۸۰» غزل به تخلص فرید نیزدیده میشود ودرموردمولدش که شهرنیشاپوربود، تردیدی درمیان نیست.

مکتسبات عطار :

چون پدرعطاربادرآمدپیشه عطاری زندگانی نسبة مرفهی داشت بنابران درتعلیم وتربیت فرزندخوداهتمام زیادبخرج دادواورادرکسب دانش منهمك گردانید وبدانسان که ازآثارعطاراستنباط میشود اوازبخشهایی‌ازعلوم متداول زمان خودمانند قراءت،حدیث، تفسیر،فقه، کلام، نحووادب یك اندازه‌آگاهی داشته وهمچنین دارای معلوماتی درتاریخ-تصوف‌وطب بوده‌است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برپایه همین مکتسبات و اطلاعات عطار کتب زیادی در نظم و نثر برجود آورد و نام خودرا درعداد شاعران و نویسندگان ثبت نمود.

دکان عطاری که عطار آنرا از پدر بارث برده و از آن راه امرار معاش میکرد. حکیم یك داروخانه را نیز داشت و او براساس دانش طبی محدود خود در آن به طبابت می پرداخت وهمه روزه عده زیادی بغرض معالجه نزداو مراجعه مینمودند واو آنانرا معاینه میکرد دودوا میدادو خودبصورت مبالغه آمیز درین مورد گوید:

بداروخانه پانصد شخص بودند که درهر روز نبضم می نمودند؛ اما قدر مسلم این است که عطار بیش از آنچه بوده شهرت یافته است.

تصوف عطار:

درهبار صوفی شدن عطار داستان خنده داری وجوددارد که بدینگونه است: روزی عطار درد کان عطاری خودنشسته و بدادوستدسر گرم بود که درویشی پیش دکانش آمدو ازوتقاضای کمك نمود اماعطار برایش چیزی ندادوچون درویش سوال خودرا تکرار کردو بازهم چیزی دریافت نداشت به عطار گفت که توبا این امساك بعزرائیل چگونه جان خواهی داد؟ ـ او گفت بدانسان که تو جان خواهی داد، درویش درحال کاسه ای را که دردست داشت زیرسر گذاشت وپاهارادراز کردو گفت من اینطورجان میدهم و بلافاصله جان داد.

عطار ازمشاهده این وضع متغیر گردیدواین حادثه درروحیه او اثر عمیق گذاشت و پس از آن ترك مال ومشغله کردورهسپارو ادی عرفان شدو آنقدر درین راه سیر نمودتا که به صفت یك صوفی بزرگ معروف گشت.

این داستان که برای تغییرحالت عطار وتوجه او به عرفان ساخته شده است کاملاً بی اساس می باشد و افسانه‌ای بیش نیست زیرا عطاربصورت آنی تغییر حالت نداد و بدون اطلاع ازفلسفه تصوف ودرك چگونگی آن به آن متوجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگشته بلکه دراثر یك سلسله مطالعه در یــن زمینه و آگاهی از حالات متصوفین و ملاقات هایی بابعضی ازصوفیان معاصرخود ودر نتیجه پیدا کردن یك انـدازه سابقه بمسایل عرفان متدرجاً گرایش یافته است چنانکــه در تمام آثار یعنی اولیه و بعدی اوعناصر تصوف و اشاراتی باین فلسفه به نظر میرسد واگرچنین نبود آثار اولیه او باید فاقد روحیه عرفانی میبود. درهرحال او یك صوفی بود . بعضی از مولفان گذشته او رامرید شیخ مجدالدین بغدادی پنداشته انــدولی مطلعان معاصر احوال عطار این نظررا درست نمی پندارنــد و احتمال میدهند که او پیرو اصول و طریقه نجم الدین کبری بوده باشد، اماامکان ملاقات او بامجدالدین بغدادی بعید به نظر نمی رسد .

آثار عطار :

شیخ عطار ازشاعران بسیار گوی بود ودردوره زندگانی خود آثارز یا دی درنظم بوجود آورد که صرف نظر ازمقدار تلف شده آن همان مقدار باقیما نده وموجود آن به بیش از (٤٦) هزار بیت میرسد . خودشیخ نیز که ملتفت پر گوئی خود بوده است درچند جا ازاشعار خویش این مطلب را یادآوری میکندوازجمله درمصیبت نامه گوید:

ازازل چون عشق باجان خوی کرد شور عشقم این چنین پر گوی کرد

وهمچنین درمنطق الطیر گوید :

من بــه بیهوده شد م بسیا ر گوی وزشما یکتن نشد اسرار جــوی

چون قاعدةً درپر گوئی مجال بیشتر برای اندیشه باقی نمی ماند لذاحرافیهای عطار نیز باعث کم اندیشی و درنتیجه نارسائی و سستی سخنان او گردیده است .

زیرا بدانسان که واضح است مثنو یهای عطار وهمچنان غزلهای اوچه ازلحاظ عمق اندیشه و مفاهیم وچه ازنظر زیبائی واستحکام لفظ بپایه سخنوران قبل از

(c) ketabton.com: The Digital Library

اووحتی گاهی به سطح گویندگان همزمان اووبعد ازاو نمیرسند.

طرحهای یکنواخت‌ومکرری که‌اوداستانهای‌خودرا به‌آنها بناگذارده‌است نیزعدم‌توفیق‌اورا در کاری که‌درپیش‌دارد روشن میگرداند ودربهتر گردانیدن قصه هایش‌زیادباویاری نمیدهد.

زیادگوئی عطار ازسوی‌دیگر این اعتقاد خام‌را بوجود آورده است که‌تعداد آثار اوازصدمتجاوز میباشد وبنابرین درتذکره ها تعداد متفاوتی از کتابهارا باو منسوب داشته وحتی کتابهای دیگران را در هند و ایران بنام او بچاپ رسانده اند.

قاضی‌نورالله شوشتری درباره تعداد آثار عطار گوید:

همان‌خریطه‌کش‌داروی فناعطار که‌نظم اوست شفا بخش عاشقان‌حزین
مقابل‌عددسوره کلام نوشت سفینه های عزیز و کتابهای گزین

یعنی«۱۱٤»جلد.

عامل‌دیگر درزیادجلوه یافتن آثار عطار این‌است که‌معتقدان وپیروان نادان او برای‌اینکه‌اورا بزرگتر وبااهمیت تر جلوه داده باشند مبالغه ها وگزافه هایی غیر قابل تصوری در مورد آثار وحوادث زندگی او نموده وهر کتابی را که به‌نظرشان رسیده باومنسوب داشته اند. وهمچنین قبل ازین عطار وبعدازوی کسان دیگر نیز بنام عطارمیزیسته وآثاری داشته‌اندکه بعضی ازآنهارا مولفان بنام عطار نیشاپوری ضبط کرده‌اند ونمونه برجسته آن عطار تونی شاعر قرن نهم هجری قمری است که تمام کتابهایش‌بنام عطارنیشاپوری شناخته وچاپ شده است.

درهرحال در اثر تحقیقاتی که‌درسالهای اخیر درباره عطارصورت پذیرفته‌است ودرآغاز بدان اشاره بعمل آمد انتساب آن تعدادکتاب به‌عطار

(c) ketabton.com: The Digital Library

که قبلا یاد شد کاملاً نادرست وخلاف واقع میباشد وآنچه از نظر سبك وروش وطرز تلقی و تعبیرات وخصوصیات زبان واشارات زمانی وجهات دیگر از آن عطار دانسته شده اند عبارتند از تذکرة الاولیاء ، منطق الطیر ، مصیبت نامه ، الهی نامه ، اسرار نامه ، پند نامه ، خسرو نامه ، مختار نامه ، یادیوان رباعیات ، دیوان اشعار ، جواهر نامه ، مفتاح الفتوح وشرح القلب که سه کتاب اخیر الذکر در دست نمیباشند وازمیان رفته اند .

خود عطار نیز در مقدمه منثور کتاب مختار نامه خود از خسرو نامه ، اسرار نامه ، مصیبت نامه ، جواهر نامه ، وشرح القلب نام میبرد . همچنین در کتاب خسرو نامه بعضی ازاین کتابهارا بدینگونه یاد آوری میکند :

رفیقی داشتم عالی ستاره ولی چون آفتاب شعر باره
ز شعرم یاد داشت آن صعب داعی همه « مختار نامه » از رباعی
« جواهر نامه » من بر زبان داشت ز « شرح القلب » من جان در میان داشت

ودرجاي ديگر اين كتاب گويد :

« مصیبت نامه » زاد رهروان است (الهی نامه) گنج خسروان است
جهان معرفت « اسرار نامه » است بهشت اهل دل « مختار نامه » است
« مقامات طیور » ماچنان است که مرغ عقل را معراج جان است
« چو خسرو نامه » را طرزی عجیب است زطرف او که و مه با نصیب است

اکنون مختصری در پیرامون کتابهای عطار گفت و گو بعمل می آید :

تذکرة الاولیا :

معروفترین اثر عطار ودر عین حال یگانه اثر او به نثر کتاب تذکرة الاولیاست که حاوی سخنان وحالات یکتعداد از بزرگان صوفیه میباشد و بقول خود عطار در سال (٦١٧) تالیف شده است . تذکرة الاولیا از نظر انشاء از جمله متون خوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرن‌هفتم‌هجری‌بشمارمی‌آید وآنرابزبانهای‌عربی وترکی نیزترجمه‌کرده اند وباری هم شاعری بنام حافظ علاف که خودازمتصوفه بوده آنرابرای ابوالفتح ابراهیم‌سلطان پسرشاهرح پادشاه معروف‌تیموری‌بنام (ولی نامه) بسال (۸۲۱) درشیرازدر (۲٤) هزاربیت منظوم‌گردانیده است .

ازچاپهای متعددتذکرة الاولیاکه درهندوایران صورت پذیرفته است چاپ لیدن (۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۷) به تصحیح نیکلسون ومقدمه محمد قزوینی وچاپ استکهلم (۱۹۳۱ـ۱۹۳۲) ازروی همان چاپ رامیتوان یادآوری کرد .

چاپ سوم مصحح نیکلسون دردوبخش و (۳۰۰ـ۲۸٦) صفحه حاوی شرح حال (۷۲ـ۲۵) تن ازصوفیان درسال (۱۳۳٦)شمسی درتهران انجام یافته است.

منطق الطیر :

منطق الطیر که بنام مقامات طیور(۱) نیزشهرت داردودرسال (۵۸۳ق) تمام شده است . ازآثاراواسط عمرعطاروازمثنویهای خوب اوبه شمارمی‌آید که آنرادربحررمل مسدس مقصورمحذوف سروده است و دارای زیادتر از (٤۵۰۰) بیت میباشد .

موضوع این حماسه عرفانی راگفت وگوی‌گروهی ازمرغان تشکیل میدهد که برسرانتخاب پادشاهی بین خودبعمل می آورند وبرای این منظور سیمرغ مناسب دانسته میشود. درباره سیمرغ وپیداکردن محل اوورسیدن به پیش او به رهنمایی هدهد بحث ها و جستجوها یی صورت می پذیرد وتا هنگا میکه به جایگاه سیمرغ میرسند ازتمام آنهافقط سی‌مرغ باقی می مانند وبقیه همه در اثردشواری مراحلی که باید پشت سرگذاشته شودتلف یاپراگنده میشوند . سی مرغ باقی مانده وبه منزل رسیده ، وقتی میخواهند سیمرغ راببینند متوجه

---

(۱) مقامات طیور ما چسنا نست که‌مرغ عقل‌را معراج جان است

(c) ketabton.com: The Digital Library

میشوند که چنین چیزی درمیان نیست وآن سیمرغی که در جستجویش میباشند جز خودشان که سیمرغ اند کسی دیگری نمیباشد . و آنچه را که در طلبش بودند درخود می یابند . این یك نتیجه عرفانی است که از داستان گرفته شده است .

داستان مرغان واظهار بعضی ازمطالب اززبان آنها به صیغه استعاره پیش از عطار نیز به شکل های متفاوتی بیان شده وسابقه داشته است که صرف نظر ازمنشاء اروپایی آن میتوان رسالة الطیر ابن سینا ورسالة الطیر غزالی را بعنوان نمونه یادآوری نمود. بعداز عطار نیز منطق الطیرهایی ساخته اند ولی گفته میشود که منطق الطیر عطار ازهمه بهتر ودلچسپ تراست .

متن دری منطق الطیر درهند وایران وهمچنین ترجمه های آن به زبانهای دیگر در کشورهای دیگر بارها بچاپ رسیده است .

ترجمه منطق الطیر به شعر ترکی در (۹۰٤ ق) بوسیله امیرعلی شیرنوایی وزیر دانشمند عهد تیموریان افغانستان صورت گرفت وهم یك شاعر هندی بنام وجدی آنرا به زبان اردو برگردانید. یك زردشتی هندی بنام رستم پ ـ مسانی ترجمه این کتاب را بنام (The Conference of birds) (انجمن مرغان) به انگلیسی صورت داد که در بنگلور هند به طبع رسید وهمچنین فیتزجرالد مترجم رباعیات خیام خلاصه‌ای از آنرا به نظم انگلیسی در آورد و نیز غلام محمد هندی (۱۱۷۰) بیت آنرا به انگلیسی ترجمه ودر (۱۹۱۱) منتشر کرد. ترجمه و چاپ فرانسوی منطق الطیر توسط گارسن دوتاسی در (۱۸٦۳) بعمل آمد که ترجمه وچاپ سوئدی آن ازروی همین ترجمه فرانسوی بوسیله بارون اریك هرملین در (۱۹۲۹) دراستکهلم صورت پذیرفت و باردیگر ازروی این متن فرانسوی

ترجمه ملخص به انگلیسی بدست (S-C-Nott) بنام انجمن مرغان صورت

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده شد و در (۱۹۵٤) در لندن به چاپ رسید . آخرین ترجمه منطق الطیر از آن پرو فیسر پیترایوری میباشد که بنام (The Dis Courcis of birds بعمل آورده است .

کارجالب دیگردر باره منطق‌الطیر این است که نویسنده‌ای بنام نعمت‌الله قاضی(شکیب) آنرا از نظم به‌نثر دری برگردانیده ودر سال (۱۳٤۳) در تهران بچاپ رسانیده است .

داستان عرفانی مستعار منطق‌الطیر باوصف استقبال زیادی که از آن‌شده‌است اگراز لحاظ مفهوم و آن هم‌از دید گاه بخصوصی جالب باشد از نظرشکل وهنر قصه‌پردازی زیاد قابل‌اعتنا نیست .

مصیبت‌نامه :

مثنوی‌مصیبت نامه‌نیز مانند منطق‌الطیر از آثار مشهور عطاراست که بیش‌از (۷۵۰۰) بیت دربحر رمل‌مسدس مقصوردارد . درین مثنوی که از سلوك وگرفتاریهای روحانی حرف‌زده میشود اطلاعات فلسفی‌عطار بیشتر بکار رفته است‌ودارای (۳٤۷) حکایت‌است که‌بعضی‌هم دارای‌جنبه‌انتقادی‌بر امرا وحکام وستمگران ومتعصبان و تنگ‌نظران میباشد .

وجه‌تسمیه‌این مثنوی‌به مصیبت نامه‌شایداین باشدکه عطاردر ایجاد آن مصیبت‌ها را متحمل‌شده یعنی‌زحمات‌زیادکشیده‌است‌چنانکه‌خوددرین‌مورد گوید:

در حقیقت مغز جان پالوده ام
تانه پنداری که در بیهوده ام
زانکه هر بیتی که من بنگاشتم
بر سر آن ما تمی میداشتم
در مصیبت ساختم هنگامه من
نام آن کردم مصیبت نامه من

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصیبت نامه‌چند بارچاپ شده‌است که آخرین و بهترین آنها چاپ سال (۱۳۳۸ ش) باهتمام و تصحیح داکتر نورانی وصال‌می‌باشد .

بدنیست چندبیت بصورت نمونه‌از مصیبت نامه‌آورده شود :

(کناس باهمت)

اصمعی میرفت در راهی سوار
دید کناسی شده مشغول کار
نفس را میگفت ای نفس نفیس
کردمت آزاد از کار خسیس
هم ترا باری گرامی داشتم
هم برای نیك نامی داشتم
اصمعی گفتش تو باری این‌بگوی
این سخن اینجا باین‌مسکین بگوی
چون تو هستی در نجاست کار گر
آن چه باشد در جهان زین خوارتر
گفت باشد خوارترا فتادنم
بردر همچون تویی استادنم
گرچه ره جز سر بریدن نبودم
گردن منت کشیدن نبودم

(حال‌مجنون)

چون ز لیلی گشت مجنون بیقرار
روز و شب شد همچو گردون بیقرار
خورد روز و خواب‌شب‌پدرود کرد
دیده از دریای دل چون رود کرد

پای در میدان رسوایی نهاد
داغ دل بر عقل سودائی نهاد

الهی نامه:

مثنوی الهی‌نامه با مثنوی مصیبت نامه که قبلاً درباره آن حرف زده شد هردو بقول خودعطار دردار وخانه یعنی دکان عطاری او سروده‌شده اندودرمدت کوتاهی ازاتمام آنهافراغت یافته‌است چنانکه خوددرین موردگوید :

مصیبت نامه کاندوه جهان است
الهی نامه کاسرار عیان است
بدارو خانه کردم هردو آغاز
چه گویم زود رستم زین و آن باز

وگویا نظم‌این مثنوی باایام پیری او مصادف بوده است . این‌مطلب ازین بیت‌اوبدست می‌آید :

اگرچه جمله در تقصیر گشتم
مرا مفرو ش کاخر پیر گشتم

موضوع الهی نامه گفتگوی پدری با پسران شش گانه اوست که هریك آرزوهای‌غیر ممکن‌رادرسرمی پروراندوطالب‌چیزموهومی‌می باشدمثلاً پسراول عاشق‌دخترشاه‌پریان‌است،دوم‌آن‌شیدای دست‌یافتن به‌سحروجادو،درحالیکه سومی طالب جام جم وچارمی خواهان آب حیات وپنجمی آشفته انگشتر سلیمان وششمی جویای کیمیامیباشند.

پدرباآوردن داستانهاوگرفتن نتایج اخلاقی ازآنهاپسران خودرابه بیهودگی این خواسته هامتوجه میگرداند وازین خواهشات نامعقول بازشان میدارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

درخلال این داستان طویل که ازهفت هزا ربیت بیشترا ست حکا یـا ت متعددی ازحالات ورویدادهای زندگی افرادمتفاوت وحادثات گونا گونی که درحیات انسانهاپیش می آید و برآنا ن اثر میگذارد گفتگو صورت میگیرد . چون عطارهنگام نظم این داستان آدم پخته وو رزیده ای بود ه حکا یـات ومثالهایش خوب ازآب درآمده است. که طورمثال میتوان داستان عشق شور آفرین ودردآور رابعه بلخی وبکتاش را از آ ن جمله یا دآو ری نمو د . داستان رابعه در«٤٢٣» بیت نظم‌شده است که اگرابیات ضعیف وغیر دلچسپ آن ازآن جداشودازخلاصه آن داستان دلچسپی بدست می آید .

الهی نامه در«۱۸۷۲» درلکهنووباردیگرازروی آن در«۱۳۱٦» د رتهران بچاپ رسیده وهلموت پیترالمانی در«۱۹٤۰» چاپ‌دیگری ازان دراسـتامبول صورت داده است ویکی ازچاپهای خوب وصحیح ا لهی نا مه چا پ مصحح فوادروحانی بسال (۱۳۳۹) درتهران میباشد. گویافوا دروحانی این کتاب رابه لسان فرانسه نیز ترجمه کرده است .

درینجاقطعاتی ازقسمت‌های‌مختلف‌قصه عشق‌رابعه‌وبکتاش آورده‌میشود:

وصف رابعه :

بنام آن‌سیمبرزین العرب بود
دل آشوبـی ودلبندی عجب‌بود
خرددر پیش اودیو انه بود ی
بخوبـی درجهان ا فسانه بودی
سرزلفش چودرخاك اوفـتادی
از وپیچی د را فلاك اوفتاد ی
دونرگس‌داشت‌نرگس‌دان‌زبادام
چودوجادودوزنگی بچه‌درد ام

د وزنگی بچه هر یك با کمانی
به تیراند اختن هر جا که جانی
دهانش درج مروا رید تربو د
که‌هر یك گوهرین ترزان دگر بود
لب لعلش که جام‌گوهری بو د
شرابش ا ززلا ل کوثر ی بود

وصف بکتاش:

بنام آن ماه وش بکتاش بودی
ند انم تا کسی همتا ش بود ی
بخوبی در جهان‌اعجوبه ای بود
غم عشقش عجب‌منصوبه ای‌بود
اگرعکس رخش گشتی پد ید ار
به جنبش آمدی‌صورت زدیوار
دهانی داشت هم چون لعل سفته
د ر ا وسی د رنا سفته نهفته
بلی گر سفته شد لعل د ها نش
نبود آن جزبا لما س ز بانش

(دنباله دارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقصد

(ابوالمعانی بیدل)

یارب ازسرمنزل مقصد چسان یا بم سراغ
دیده حیرانست ومن بیدست وپا، دل بید ماغ

غیر ت بید ست و پا ییها ی شخص هستیم
هر کراسوزدنفس می با ید م گرد ید داغ

دل اگرروشن شو د غفلت نمیگنجد بچشم
آنچه نتوان دید تاریکیست د رنور چراغ

زشت هم ازقرب خوبان موج خوبی میزند
خا ر را جو هر کند آینهٔ د یو ا ر با غ

ازسبکروحان گرانجانی است گرما ند ا ثر
بوی گل هرجارود باخویش بردارد سرا غ

سا غرفطرت بگر د ش گر نیا ید گو میا
نیست کم بوی جنون هم بهر سا مان د ماغ

کرد آگا هم ز سوزوما تم ا ین ا نجمن
در بهار آوا زبلبل درخزان با نگ کلا غ

بی طپید ن نیست ممکن وضع ایجا د نفس
ای زا صل کا رغافل ز ندگی آنگه فر اغ

سوختن آماده باش آ گاهیت غفلت د مید
صبح خودرا شام کردی شام می‌خواهد چراغ

اختلاف وضعها « بیدل » لبا سی بیش نیست
ورنه یکرنگ است خون در پیکر طاوس وزاغ

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد حسین یمین

داشتم ، دارم

دل اسیر نگاری که داشتم ، دارم
هوای کوی دیاری که‌داشتم ،دارم

به پیشوازخیال رخ هوس خیزش
دوچشم لعل نثاری که داشتم، دارم

گل امید نبینم ببا غ ا قبا لم
خزان رسیده بهاری که داشتم ، دارم

بچهره رنگ هوس داغ آرزودر دل
زعشق لاله عذاری که داشتم ،دارم

درون تیره مغا ك فراق عمر ی شد
خروش و ناله زاری که داشتم ، دارم

بیا د سلسلهٔ موج زلف مشکینش
فغان سلسله داری که داشتم ، دارم

ز یك نگا ه بقلب یمین زد آ تش
دل گرفته شراری که داشتم ، د ارم

بسوی تر بت من پا نمی نهدآن ماه
چوشام تار، مزاری که داشتم ،دارم

(c) ketabton.com: The Digital Library

عصر سرعت

عصر، عصر سرعت و کار است، خسپیدن چرا؟
تنبلی مید اردت در خو اب فرسو دن چرا

اختـراع را کتان قا ره پـیما ایـن زمان
کی دهـد فـرصت ترا از جا نجنـبیدن چرا

قدرت علم و سیانس آخر بمید ان عمل
ماه را تسخیر ساز دگوش کر بودن چرا ؟

راز تکـنیک است کانـدر بحر و برو آسمان
غیر دار دسـروری، ما، درغـم خـوردن چرا

در محافل روز و شب مو داست شطرنج و فلاش
در پی لهوو لعب بیهو ده گـرد یـدن چـرا

آتشـ انـدر خانه خـوداز نفاق انداختی
ای بـرادر در چـه حالی؟ خانه جنگـیدن چرا

می شوی خوش گر رفیقی او فتد در چاه ژرف
ترس عقبی در دلت نی، حرف نشنیدن چرا

ای برادر حـشمت پارینـه ات اکـنون چه شد
از کفـت بربـود دیو جـهل ، جو شیدن چرا

یاد کن از وسعت ملکت، ببین امروز نیست
در کفت جز مشت خاکی، می نشر میدن چرا

واقف از اغیار باش و جهد کـن در علم و فن
در قبای جـهل و ظلـمت ذوق آسودن چرا؟

وصف زلف و کاکل و معشوق و مینا تا بکی
بر حـدیث سـنبل و گل چند پیچـیدن چرا

وقت ، وقت راکت و طیا رهٔ جـت آمده
رمز و اسـرار اتـومی را نفـهـمیدن چـرا

فیض آباد-بدخشان-میر مظفر الدین انصاری ۱۲ سنبله ۱۳۳۶

نوت: این اثر مرحوم را، پوهاند انصاری برای ما فرستاده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پارهٔ دل

بخو بان پـاره د ل میفرو شم
تپـیدنها ی بسمل میـفرو شم

دل گرمی پر از گلهای دا غی
به گلر و یان خوشگل میفروشم

من این گنجشك بی بال و پر م را
بدست شوخ جاهل میفر و شم

بخون آ غشته مر غ بسملم را
نـیا زشست قا تـل میـفرو شم

مگر یا بم یکی صا حبد لی را
دلی میجو یـم ودل میفرو شم

دل خودرا نهان از چشم مر دم
بچندین پرده حایـل میفروشم

چودریا گنج گو هرهای مواج
به محرو مان ساحل میفر و شم

بیا بـا نرا به مجنو ن بـلا جو
بـه لیلی نـاز محمل مـیفروشم

دلی چون شعر شور انگیز «مفتون»
به آن شیرین شمایل میفروشم

«محمدنبی مفتو ن ازمزار»

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگاه‌چشم با دام

کجاحا صل شود کامم‌زلعل شو خ خود کا می
که در پایش همی غلطدهزا ران سر بهر گاهی

نگاهش آفت جان است وغمزه رهزن ایما ن
بقصد صیددل گسترده زلفش هر طرف دا می

نخواهد ترشود ازروغن با دام مغز من
د ماغ خشك را باید نگاه‌چشم بادا می

گهی یا دم نکر دی از وفا ای بیوفا دلبر
بالطاف ارنمی ار زم نوا زش کن بد شنا می

نه‌زردر کف‌نه‌دل دربر ـنه‌ره کوته‌ـ نه‌همراهی
مبادا درسفر یارب چومن کس‌بی‌سرانجا می

چومکتوبم بری با او پس‌ازآداب ای قا صد
زبانی هم‌بگویش اززبان بنده پیغا می

(ولی)ر اصبروعقل وهوش ودین‌ودل‌ر بودآخر
نگا رنا زك ترك قبا پو ش‌گل اندا می

«و لی طو ا ف»

(c) ketabton.com: The Digital Library

لعل لب

بی پرده جلوه کن که تماشا کند کسی

خون را بجای باده بمینا کند کسی

خود میکشی ولعل لبت زنده میکند

زاری چرا به پیش مسیحا کند کسی

خوش گلشن است حیف که گلچین روزگار

فرصت نمیدهد که تماشا کند کسی

دندان که در دهان نبود خنده بد نما ست

دوکان بی متاع چرا وا کند کسی

در قصر های خلد قدم میتو ان زدن

« قصاب » اگر زیارت دلها کند کسی

« قصاب »

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساقی بهار

تاصدا آمد بگوش ما زشور بلبلان
کاروان گل خیام افگند همچون لعبتان
ساربانش نو بهار و محملش پیك سحر
لیلی اولاله سان وحجله دارش مهوشان
بوستانها آتشین وشد زمرد بوم و بر
نرگس ازشوخی زند طعنه بچشم آهوان
ساقی مسندنشین تاجلوه درمحراب زد
گشت خندان غنچه ها چون لعل میگون بتان
ای بهارستان شوقم ای جهان آرای عشق
موجهارا بین روان چون اشك چشم عاشقان
آنقدر دلها گریست از نالهٔ (فرخ) که باز
ماه می گرید بحالش شب میان آسمان

«ازسید نور فرخ»

(c) ketabton.com: The Digital Library

از بهار محصله صنف دوم
پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پیمان

بردم آنشب ساغری در محفل جا نان من
گفتمش بردار سر کش مست شوای جان من
پنجه‌هایش ناگهان از گوشه ساغر گریخت
گاه سوی جام دیدو گه سوی چشما ن من
گاه رنگ آن نگه کرد گاه سوی دیده ام
خیره شد یك لحظه اندر لعل آتش‌سان من
گفتمش بردار آخر این درنگت از چه‌روست
گفت بهرچه بنوشم شعله سوزان من
صد میستان باده دارد گردش چشمان تو
گر برای رنگ گویی لعل تومرجان من
بهرموجش گر بنوشم موج اندامت بسم
موج اندامیکه یکسر کرده سر گردان من
گر برای آن بنوشم تا بسوزد پیکرم
گرمی یك بوسه تو داغ سازد جان من
وز برای حالتش گویی نمی‌نوشم که من
آنچنان مستم که جامت گشته است حیران من
پس اگر جامت بنوشم این دگر دیوانگیست
جام را برداشت آخر عاشق خواهان من
سرنگون کردش، شکستش، ریختش در پای من
خنده کرد و گفت آنگه شوخ نا فرمان من
شرم بادم گر بگیرم پیش چشمت ساغری
زهر باداگر بنوشد قطره اش راجان من
تو بهار و رنگ و بوی و مستی و جام شراب
تا ترا دارم ننوشم این بود پیمان من

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوشه یی از ادب عامیانه دری

شا علی اکبر شهرستانی

بقایای بعضی از مختصات

لهجه های ترکی درلهجه دری هزارگی

لهجهٔ هزارگی، یکی از لهجه‌های زبان دری است که مختصات باستانی این زبان را نگهداشته است. درعین زمان بعضی از مشخصات لهجه‌های مختلف زبان ترکی وحتی مغلی را نیز درین لهجه می یابیم. اگر ما این مختصات را دقیقانه و علمی وموشگافانه مطالعه و بررسی کنیم، نقاط بسیار غامض تاریخی برما روشن می شود. حتی لغات و کلماتی در بن لهجه از شکل قدیم زبان دری می یابیم که در لهجه های دیگر زبان دری بسیار به ندرت میتوان یافت. بطور مثال کلمهٔ «اولو Ulew» که « بیگار » معنی دارد در لهجه کابل وحتی زبان ادبی تا کنون سراغ نگردیده است. این کلمهٔ دری در زبان وخی به تلفظ اولو« Ulaw » باقی است که در لهجه هزارگی به تلفظ اول الذکر مستعمل است. و نیز کلمهٔ پلاس Palas یعنی «گلیم» بهمان مفهو میکه درهزارگی بکار برده می شود در زبان وخی بجا مانده است و همچنان کلمهٔ «ترینج Trinj »یا«ترینجه Trinja » که درهزارگی بمعنای: «محکم کش کردن و بستن، و بحداشباع و تر کیدن پرشدن» بکار برده می شود، درزبان وخی نیز بعین مفهوم باقی مانده است. مگر به تلفظ ترنج Tranj.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان وخی که خصوصیات بسیار باستانی زبان آری را در خود نگه داشته است (۱)، ازنگاه مشابهت کلمات با لهجه دری هزارگی ، ثابت میکند که کلمات دری هزارگی خیلی کهن است . بقاء کلمات بشکل بسیار قدیمش دریک لهجه، دلالت به کهن بودن همان لهجه دارد . زیرا تحولات اجتماعی که زبان هم جزو آن است ، در کشورما تاکنون بسیارسریع نبود خصوصاً درمناطق کوهسار که وسایل مواصلات اندك بود، تحول بشکل بطی بنظر می آمد .

مشابهات میان کلمات مستعمل درلهجه هزارگی ولهجه های ترکی از نگاه های گوناگون مشاهده‌می شود که اهم آن قرارزیراست :

۱ـ اشتراك حروف ازلحاظ مخارج :

همه حروفیکه درزبان دری بکاربرده می شود ، در لهجه هزارگی نیز مورد استفاده میباشد . علاوه برحروف مستعمله درزبان دری، دوحرف دیگر نیزدرین لهجه هست که عبارت از (ق) باعین‌مخرج آن درعربی (۲) میباشد، ویک حرف دیگر که تلفظ وانفصال آن ازمخرج میان حروف: (ق، غ و گ) است . وآن حرف همیشه با (ن) مجاورت دارد و بعد ازنون ومتصل به آن می‌آید . و از نگاه فونتیک ، زبانشناسان آنرا ازجنس حروف غنه یا « nasal » درزبان ترکی دانسته اند .

تلفظ این‌حرف که‌ازنگاه‌فونتیک بدین‌شکل« ɢ » وضع شده‌است، شنونده‌ئیرا که اهل زبان نباشد با شتباه می افگند ازین روگاه آنرا به غین وگاهی به قاف وگاهی نیز باگاف دری التباس می نمایند .

درکتب ترکی که برسم الخط عربی، تاکنون بطبع رسیده است یا نوشته

---

(۱) این موضوع مقالتی جدا گانه را ایجاب می نماید .

(۲) کلماتیکه حرف «ق» داشته باشند درزبان دری از ترکی یا عربی دخیل شده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده ، در تحریر حرف مذکور ، اشکال « ق، گ، غ » را بکار برده اند چنانکه در کلمهٔ « تونگوز ، تونقوز، دونقوز» وامثال آن بخوبی بنظر میرسد که تلفظ هرسه شکل آن ازمخارج « ق، گ و غ »نیست مگردرنوشته ناگزیرهمچنان می نوشته اند . مگرمعنای هرسه شکل یکی است . که در تقویم هاییکه تاکنون نوشته اند ، « سال خوك » را «تونگوزییل » نوشته اند. که در لهجه قرغز«دو نغوز donghuz ودر لهجهٔ قازاق تونقوز Tonqhoz گویند . مکر تلفظ آن درهردو لهجه یکسان است . وهمچنین در تلفظ کلمهٔ « پیشانی ، جبین » که در لهجه ترکمنی manghlay ودر لهجهٔ قرغزی manghday گویند. (۱)

در لهجه دری هزارگی، حرف مذکور باعین تلفظآن درلهجه‌های ترکی، در کلمات آتی باقی است :

جنقریق Janqhriq : جاییکه آب را با ناوه یا دیوار ازجایگاه عمیق وپرتگاه بگذرانند که درزبان فرانسوی aqueduc گویند .

قونغار qonghar : رنگ سرخ آمیخته با سیاه .

قنغشال qanghshaal : حصه علیای بینی متصل به جبین .

چونگوز qonghuz : چنگیز .

قونغوز qonghuz : قانغوزك سیاه که‌در فرانسوی bousier گویند .

دوم ـ کلماتی در لهجه هزارگی وجود دارند که ازلحاظ جذر « ریشه » ومفهوم باکلمات ترکی درلهجه های مختلف یکی اند . اختلافهای جزوی که درآنها بنظرمی‌آید ودرطرز ساختمان کلمات دریکی از اجزاء کلمه : « مثلاً پیشوند یاپسوند » تقدیم و تأخیرموجود می باشد، نیزسبب بیگانگی کلمات نمی شود . چنانکه درلغات زیر :

---

(۱) این حرف غنه مثل اصوات غنه an ، in ، on و en فرانسوی میباشد .

۱ـ هزارگی : قرغولاج qarghulaaj یعنی پرستو، غچی

قرغزی : قرلغاچ qarlghaach = » » »

قازاخی : قرلغاش qarlghaash = » » »

ترکمنی : قرلواچ qarlwaach = » » »

مروی هروی : غلنغاچ ghalanghaach = » » »

ترکی استانبولی: قرلیگاچ qarligaach = » » »

» قازان : قرغولاچ qarghulaach= » » »

۲ـ هزارگی: قره‌جی qaraji یعنی این سو و آنسو تماشا و نظاره کردن.

قرغزی : قرچی qarachi = دیده بان

قنغوراتی : قره غن qaraghan= دیدن

ازبکی : قرگین qaragin = دیدن .

اویغوری : قراش qaraash = دیدن .

چون پسوند های (جی، چی ،غن، گین ، اش) راحذف کنیم ازنگاه ریشه « قره qara » همه یکی اند که این ریشه در کلمات قراول ، نظام قراول ، پیش قراول وغیره دراصطلاحات‌رزمی باقی است .

و«قره» qara به‌تنهایی در ترکی «ببین» و«تماشا کن» معنی دارد .

۳ ـ هزارگی : سبده Sabada ، چنانکه گفته شود : سبده کو یعنی با چوب محکم بزن . این کلمه ازدو جزو : «سب»+ «ده» مرکب است.وپسوند «ده da» که‌علامه فاعلیت وصفت است در کلمات دیگر هم هست مثلاً : پپرده Paparda یعنی ازخوف یاخشم زرد گشتن . وغوره ده Ghorada یعنی‌از نومیدی اشک بچشم گردانیدن وغیره .

قرغزی : ساپ Saap یعنی‌با چوب محکم بزن .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اقلاب مختفی که در تلفظ «ساپ وسب» موجود است ، مفهوم را از میان برنمیدارد واینچنین اقلاب درهرزبان هست . که در زبان فرانسوی هم هست وآنرا Assimilation میگویند .

٤ ـ هزارگی : قریش Qarish = وجب ، بلست که در فرانسوی Empan گویند .

قازاخی: قارس Qaares یعنی وجب .

ازبکی: قریش Qarish » »

مروی‌هروی: قریش Qarish » »

قرغزی : قریش Qarish » »

٥ ـ هزارگی : یشیل Yeshil : سبز = Vert .

قرغزی : یشیل Yeshil وجشیل Jashil = سبز .

قازاخی : ژاسیل Zhaasil = سبز .

مروی هری : یشیل Yashil = سبز .

اویغوری : یشل Yashel = سبز .

٦ ـ هزارگی : یرغیش Yerghish = بز (اکنون متروک است) .

قرغزی : یرگیچ Yergich = بز .

قنغوراتی : یچکه Yechka = بز .

اویغوری : اوشکه Oshka = بز .

٧ ـ هزارگی : یالYaal = موی‌دراز پشت گردن اسپ و دیگر حیوانات .

ازبکی: یال Yaal؛ترکمنی : یال ؛قازاخی : ژال،اویغوری: یایله Yayla .

٨ ـ هزارگی : ارغلی Arghali یعنی گوسفندمادهٔ وحشی . که در زبان فرانسوی Mouflon گویند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرغزی : ارقر Arqar ؛ قازاخی : ارخر Arxar ، قنغو راتنی : ارغاچی Erghaachi ؛ اویغوری : ارغلی Arghali .

چنانکه در امثله متذکره دیدیم ، کلمات، ریشه ها و مفهوم های مشترک دارند بانظر داشت مختصاتیکه درزیریادکرده آید :

۱ ـ درلهجه‌های ترکی حروف : (ج ، چ ، ش) که باهم قریب المخرج اند یکی‌عوض دیگر آمده ودر آن ابدال صورت گرفته است . و همچنان در حروف (س و ش) همین کیفیت دیده‌می‌شود .

این ابدال را در کلمات خاندان «آش» بخوبی مشاهده می نماییم .

هزارگی : اورگوماج Orgumaaj= نوعی‌از غذا که ازشکنبه وروده گوسفند پزند . وآنرا درلهجه ترکی چغتایی اورکماج Orkmaaj گویند .

هزارگی : اوماج umuaaj = آش دانه‌دانه ؛

ازبکی : اوماج Umaaj = » »

قرغزی : اوماچ Umaach » »

وهمچنان در کلمات ترکی که درزبان‌دری‌دخیل گردیده‌است ازقبیل تتماج Tatmaaj ، سگباج Segbaaj وآچار وغیره نیزمیتوان یافت. که‌ریشه«آچ، آش» بشکل«ایچ»Ech«هم‌موجود ومعنای آن«خوردنی»است .

اینگونه‌ابدال‌درزبان‌دری‌هم‌دیده‌می‌شود. مثلاً حافظ شیرین‌سخن گفته‌است:

فتاد در دل‌حافظ هوای‌چون‌توشهی کمینه‌ذرهٔ خاکت‌در تو بودی کاج

وهمین‌سان در نامهای‌واحدالمعنی «قشقار» .

هزارگی : قشقار Qushqaar = گوسفند نر ،قچ .

قنغوراتی غچقار Ghochqaar = » »

ترکی‌سلجوقی: قچقار Qochqaar = » » (زین‌الاخبار).

(c) ketabton.com: The Digital Library

اویغوری : قشقار Qoshqar = گوسفندنر

و تبدیل (س و ش) را در کلمهٔ قوشقو Qoshqo (هزار گی) و قوشقون Qusqon (چغتایی) و قشقون (ازبکی) و Qusqan قوسقن و قویسقن Qoyisqan (قازاخی) دیده میتوانیم .

۲ ـ تبدیل حروف (خ، گ ، ق و غین) باهمدیگر در کلمات واحدالمفهوم چنانکه در کلمهٔ «ارغلی» یعنی ماده گوسفندوحشی .

هزارگی : ارغلی Arghali .

قرغزی: ارقر arqar ، قازاخی: ارخر arxar و ترکی قدیم: ارگلی argali (درفر).

۳ـ تبدیل « ج ، ی ، ژ »

هزارگی : جیل jil = یعنی دوران سال ، سال .

قرغزی : جیل jil = سال ، قازاخی : ژیل Zhil = سال .

مغلی : جیل jil = سال ، ترکمنی : ییل yil = سال .

ترکی قدیم : ییل yil = سال .

٤ـ تبدیل حروف : (ت ، د ، ج) :

هزارگی : برگود ، برگوج Borgud ، Burgugd یعنی عقاب ، شهباز .

قرغزی : برگود Borgud ، قازاخی : برکت Borkot . وهمچنان در کلمهٔ قنجی qanji که گویند : قنجی کدیم qanji kadem یعنی سیراب شده ام .

قرغزی : قاندیم qaandem = سیراب شدم .

٥ـ تبدیل حروف (غ ، ق و و) :

چنانکه در کلمهٔ «قرغولاج» دیده شد. وهمچنان عین کیفیت در کلمهٔ alghaach الغاچ = گاز (ازبکی) والواچ alwaach (بدخشی) ودر قره ول qarawul = نشانه هدف (هزارگی) و qaraqol قره قول (ترکی) = محافظ ، دیده می‌شود .

که نظام قره‌ول ونظام قره‌قول هم گفته می‌شود .

۶ـ تبدیل محل حروف در لهجه‌های مختلف چنانکه دیده آمد، یکی از خصوصیت ها ی لهجو ی وحتی تأ ثیرا ت محیط و آب وهوا می باشد که‌در زبان عا میانه، مردم کلمات را طوریکه تلفظ آن برزبا ن وذهن ثقلت و تکلیف وارد نیارد ، ادا میکنند .(مجله سخن ـ سا ل نوزد هم) حتی ا ینگو نه تغیرا ت و تبد لا ت در لهجه های گو ناگون محلی هزار گی نیز به‌مشاهده میرسد .

سوم ـ و ندها affixes :

پیشوند (سابقه ، prefixe) در لهجه هزار گی بدوشکل ، ازر یشه ترکی بجا مانده است :

۱ـ پیشوندترکی‌باریشه ترکی در امثله آتی :

بیقوش Bayqosh یعنی جغد که ازدوجزو (بی ، بای) و (قوش یعنی پر نده) مرکب‌است وqush در لهجه‌های‌مختلف ترکی (پر نده)را گویندو بیقوش، جغدرا.

قره قوش qaraqosh که ازدوجزو (قره) و (قوش) مرکب است .

۲ـ پیشوند دری باریشه ترکی:مثل سرقوش sarqosh یعنی سرکرده‌وسا لار کاروان ، که مرکب است : سر (دری) و (قوش یعنی جمع ،جمعیت) ترکی .

سرغوچ sar -ghuch یعنی کلاه مخصوص زنان که بلند است و نسبت به عرقچین بلندتر میباشد ور یشهٔ ghuch ، «غوچ» و Wuch «وچ» وWuj«ووج» ازهمان نوع اقلاب و تبدلی است که یادکرده آمد .

سرقول Sar - qol یعنی دهیکه دربلندترین نقطه دره واقع باشد .

وحتی این کلمه درلهجه قرغزی‌نیز باقی است چنانکه «پامیرخرد» را«سرقول» میگویند .

پای قول Paay-qol یعنی دهیکه در آخرین‌نقطه دره واقع باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ـ پسوهاند Suffixs :

پسوندهایی در لهجه‌هزارگی هستند که‌ریشه ترکی دارند، امثله زیاداز همچو وندهار ادر لهجه های ترکی شرقی‌وغربی میتوان یافت :

الف ـ له La: این یك لاحقه مشابهت، تصنع وصفت وامراست .

۱ـبرای‌مشابهت: چون در آخر اسم بیاید، مشابهت یك اسم را به اسم دیگر نشان میدهد. مثلاً کلمهٔ «گردگله» Gardag-la در جملهٔ: برف گردکله موکنه یعنی برف همچون گردمی بارد . ـ اپسقال‌له Apsaqaal-la درجملهٔ : گردی کلواپسقله میکد: یعنی گردی‌حسین بسیار کلان کاری و تظاهر میکرد. ـ غوزه لـه ghoza-la در جملهٔ: پنبه غوزه‌له کده: یعنی پنبه شکل غوزه را گرفته است. یا: لبای‌شی‌غوزه له کده، یعنی لبهایش‌همچون غوزه تبخال برآورده است .

۲ـ برای‌تصنع وتکلف: با موصوف می پیوندد وموصوف را به‌صفتی که دارا نیست، متظاهر می‌سازد. مثلاً سوخله Sux la درجملهٔ: سوخله کده‌مونه ده‌جورسنده یعنی آزوحرص‌نشان داده مارا به جان رسانده است،

سوخگله دیدی کد ده دیسچی نرسید: یعنی بسیار آزنشان‌دادمگر بدستش نرسید.

سیرله مل‌له Sirla malla :سیرله مل‌له کده‌اید کار نمو کنه، یعنی لجاجت کرده هیچ کار نمیکند .

وهمچنان ترقگله Tarqagla یعنی‌خودرا برآشفته‌نشان‌دادن. دلخگله dalxagla خودرا به مسخرگی زدن .

۳ـ برای صفت : مثل سوله Sula یعنی نرم وآبگین . کوربله Korbala یعنی مراغه وخاکمالی کردن وخودراازیك پهلوبه پهلوی دیگر گردانیدن .

٤ـ برای امرونهی : که بافعل معاون می‌آید مثلاً : سیخگله کویعنی با سیخ بزن ـ گوی گیرله نکو، یعنی ازراه تمسخر مباحثه مکن ـ قغله کو qaghla یعنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خشك كن ـ چغله كويعنى اندازه بگير ـ بر بغله كد : براى گرفتن پنجه انداخت ودست دراز كرد .

تبصره : كلمات اصلى لغات متذكره عبارتند از :

گرد يعنى غبار ، اپسقال : ريش سفيد ؛ غوزه ؛ سوخ : حريص ، آزمند ، سيرله مل : لجوج ، سمج ، ترقك : عصبانى ، دلخك : مسخره ، ظريف ، كوربه : افتادگى ، ويرانى ، قغ ، قاق : خشك وغيره .

پسوندله La در لهجه‌هاى مختلف تركى براى موصوف وصفت مى آيد چنانكه در امثله ذيل از لهجه‌هاى گوناگون ديده مى شود :

قازاخى : الف ـ بشكل امر : abaayla يعنى احتياط كن ، taazala تطهير كن ؛ Seberla : آهسته سخن بزن .

قنغوراتى : qaqla : خشك كن ، Sixla : چيزى را به چيز ديگر فروببر ؛ Saq(x)la سقله : ببين ، نگاه كن ؛ qitiqla قيتقله : قتقتك كن .

مروى هروى : (tasla) تاسله : بينداز ، پرتاب كن ؛ (kella) كاله : سخن بزن .

تركمنى : (sozla) سوزله : گپ بزن ؛ (gozla) گوزله : نگاه كن

(chaapala) چاپه‌له : دوان برو ، بدو .

اويغورى : (baghla) بغله : بسته كن (barbaghla) بربغله : برو ببند .

ب ـ بشكل صفت :

قازاخى : (sowla) سوله :ترى ، سستى .

مروى هروى : (ghoshla) غوشله : دو تايى .

تبصره : در لهجه مروى . براى مالكيت نيز مى آيد . مثلاً (urayla) اورى له : دلاور ، شجاع .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ب ـ لاحقه لی (یاء مجهول) ولی (یاء معروف) :

این پسوند درلهجه دری هزارگی برای صفت و تصغیر می آید :

۱ـ برای صفت : (qoshali) قوشلی : دو تایی ، توأم ، دوگانه (sechali) سیچلی : آنچه ازپول وشیرینی وغیره که برسرعروس ومسافرتازه واردوغیره ازجهة تبریک پاشند .

۲ ـ برای تصغیر : (kuzali) کوزه‌لی: کوزه‌چه ؛ (kutali) کوتلی : حجیره ، کلبه محقر .

این لاحقه در لهجه قازاخی بشکل صفت موجوداست مگر باتلفظ یاء مجهول مثلاً : (zhaarle)ژارلی :فقیر ، تهی دست(aazhaarle) آژارلی :منقش، نگارین .

ج ـ لاحقه (تو) ، برای مالکیت :

درزبان دری ، وقتیکه براسم یاصفت پسوند های : دار، آور ،ومند، بیایند مفهوم صاحب بودن ودارابودن یااتصاف به‌صفتی رامیرساند. درلهجه هزارگی علاوه برپسوند های (دار، آور) یك لاحقه دیگرهست که عبارت از(تو)میباشد این لاحقه برای مالکیت آید . مثلاً : بزتویعنی بزداریامالک بران زیاد؛ جرگتو(jargatu) یعنی دلاور؛ روی‌تو=آبرومند، معروف؛نامتو= نامدار، نامور بلقیه تو (bulqia) = توانا، نیرومند؛شیغی تو (shighay-tu) =شتالنگ، کعب؛ قرغنه تو (qarghana - tu) یعنی قرغنه زار؛ رووتو (rawud-tu) یعنی مرتب ، منظم ؛ ـقوشقتو (qushqa-tu) یعنی بردبار، مصردر کار؛ ایرکه‌تو(erkatu)= باجرأت ؛ جوراکتو(juraakatu)=دلاور، جری .

این پسوند درلهجه های ترکی نیزوجوددارد، مگرتلفظ آن گاهی همچون هزارگی باواومعروف وگاهی باضمه غیرمشبعه یاواومجهول‌صورت میگیرد . چنانکه درامثله ذیل :

قازاخی : ژرکت (zhərək-tə) یعنی دلاور، بادل .

قرغزی : جروکتو (joruktu)یعنی دلاور ، بادل .

درمتون کهن دری، این پسوند اززبان ترکی دخیل شده است .

مثلاً : الجای تو: که مرکب است ازدو جزو : الجای (oljaay) یعنی تخت . وتو (tu) یعنی صاحب ، یامالک که لقب یکی از شاهان مغل دورهٔ ایلخانی بوده است .

وغلجاتو (ghuljaatu)یعنی جا ییکه گوسفند«قچ »وحشی که آنراغولجه(ghulja) گویند ، زیادباشد . (پنج رساله‌حافظ ابروچاپ پراگ) وبلغو تو (belghu-tu) (زبدة التواریخ-مجله کابل سال‌ششم- شماره ۱-۲).

تبصره : چنان بنظرمیرسد که‌این اسم مرکب ازسه‌جزو باشد: (بیل+غو+تو) یعنی جا یی که آهن یا چوب قابل ساختن بیل زیادباشد. وغو (ghu)در لهجه هزارگی پسوند «قابلیت» و«لیاقت» است، واندازه‌ومقدار رانیزنشان‌میدهد . مثلا وارغو (waarghu)یعنی در گیران، یاآنچه‌بدان چیزی‌دیگر مشتعل ساخته‌شود؛ نان غو (naanghu) یعنی باندازه‌یك نان آرد؛ پیرو غو(pero-ghu)= پیر اهن‌وار، بقدریك پیراهن رخت .

پسوند (تو) درمغلی نیزبرای مالکیت بکاربرده می شودمثلا نیره تو (neratu) یعنی نامدار(قطعات‌عشره).

د ـ پسوندجی وچی:

این دوپسوند که‌گاهی یکی عوض دیگر نیز بکار برده میشود ، فعل را «وجه مصدری»میدهدو در آخراسم‌یاصیغه‌امرلاحق گردیده‌فاعلش‌میسازد.مگردر لهجه هزارگی همیشه بافعل معاون یک‌جامی‌آید . اگرفعل اصلی لازمی باشد باالحاق مشتقات فعل «کدو» (kado) باز هم بحال لازمی میمانند . واگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

فعل اصل متعدی باشد بافعل معاون مذکور معنایش متعدی میگردد .بافعل معاون «شدو» ومشتقات آن لازمی می آید .

چنانکه درامثله آتی دیده می‌شود :

قوره جی کد qoraji kad یعنی مرد ،وفات یافت (لازمی)

غوله‌جی کد gholaji kad= بیزارشد (لازمی) .

قره‌جی میکد qaraji mikad = تماشا و نظاره میکرد.

سونجی کده sunji kada = درازشده است.

چوبه‌جی‌شد chubaji shud = خراشیده شد.

چوبه‌جی کد chubaji kad = خراشاند،شاراند .

اگر «جی» درآخراسم جامد بیاید معنایش را خاص‌ترمیسازد. مثلاً تەوه tawa = تابه گلین؛ تەوه‌جی tawaji = تابه آهنین .

درلهجه ترکی استانبولی، برای فاعلیت وعدد وصفی آید :

چون: chaariq - ji چاریقجی = کفش‌دوز؛ برنجی berinji =اول،ایکنجی ekinji = دوم ؛ اوچونجی uchunji = سوم .وغیره .

درلهجه ترکمنی برای فاعلیت آید مثل تیکجی tik - ji = خیاط و کفش‌دوز .

پسوند«چی» chi برای فاعلیت است ودرآخراسم می آید وآنرا فاعل می‌سازد مثلاً خاشه‌چی = هیزم کش؛ آشارچی= حشرگر ،حشری؛ توی‌چی = آنکه عروسی دارد ودرعروسی اشتراك دارد. ایلچی elchi = قاصد،میانه‌رو .

ترکمنی: شوغولچی shughulchi = محرك ، نمام .

قنغوراتی: qosh - chi قوشچی= گاوران، کسیکه قلبه میراند .

مروی‌هروی: غوشچی ghosh - chi = » » » » »

ترکی چغتایی: ایلچی el - chi = قاصد، سفیر .

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرغزی: چاریقچی، چاریقچو chaariqchə, chaariqchi یعنی کفش دوز.

در لهجه‌هزارگی این پسوند برای صفت‌ومشابهت نیز می آید. مثلاً ازسوله sula یعنی نرم، سست: سوله‌چی sula - chi = ازگرسنگی‌سست و بیحال‌چنانکه ضرب‌المثلی‌است: گرگ سوله‌چی کده زوریگ باره‌ره دره: یعنی گرگیکه‌از گرسنگی بحال‌مرگ درآمده باشد هم زورش‌بیك بره میرسد.

این‌پسوند ازطریق‌عسکری واداری درادب زبان دری وزبان‌عامیانه کابلی دخیل گردیده‌است. مثلاً: نوبتچی، قوشچی، قورچی، جارچی یا جهرچی تاواچی، قاپچی وامثال آن.

ه ـ پسوند (قو) qo :

این‌لاحقه ازلواحق‌زبان ترکی‌است که بدوشکل «قون، قن»درلهجه های مختلف آن‌زبان‌موجوداست. درلهجه‌هزارگی بطرز«قو» qo باواو مجهول تلفظ‌میشود. زیرادرین‌لهجه‌ازاسماءمختوم به«ان،ون ، ن»لواحق‌متذکره‌حذف گردیده به واومجهول بدل‌میشود. چنانکه«خان» را«خو» و«جان» را«جو» و مسلمان را «مسلمو» ومهربان را «مهربو» وکفتان را «کفتو» گویند. ودروقت اضافت نون آخر آن به تلفظ می آید.

چپقون chapqun را چپقو chapqo گویند

قپقان qapqaan « قپقو qapqo «

مثلاً: امشا وچپقون سخت بود = یعنی امشب طوفان شدید برف و باد بود.

قنغوراتی : چپقون = طوفان شدید برف آلود.

مروی هروی: چپقون: « « « «

ترکی استانبولی: چاپقین chaapqin : طوفان برف و باد.

قازاخی : چپقون : طوفان باد و برف.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مغلی هری : chapqhun : طوفان برف و باد .

ریشه این کلمهٔ (چاپ) chaap یعنی شدت ، تیزی ، دوش تیزو سرعت است که با پسوند (قون ، قین) یك جا شده است . وفعل امر آن « چاپ » یعنی به تیزی بدو، است . ووجه مصدری آن : چاپمق، chaapmeq و چاپول ، وچاپولغن است. و کلمات: چاپار، چاپ اندازوچپاول، نیزازهمین ریشه اند.

لغت شوقون shawqon یعنی قالمقال درازبکی وشاوخون shaawxun یعنی قالمقال درقنغوراتی نیزازهمان گونه است .

و کلمهٔ شبیخون وشبخون که‌درزبان دری به حمله ناگهانی تعبیرمی‌شود نیز ازهمانجامنبع میگیرد .

پسوند qo در کلمات دیگرنیزهست :

هزارگی : qapqo قپقو= تله روبا، la piege .

مغلی هری: qapqaan قپقان = «

ترکمنی : qapan قپان «

قنغوراتی : qaqbaan قپقبان «

قازاخی : qapqaan قپقان «

اویغوری : qapqaan قپقان «

ازبکی : qapqaan قپقان «

این کلمه ، از دوجزو: qab قپ یعنی ناگهان گرفتن ، وقان qaan یعنی آله، دام ، مرکب‌است . درلهجه دری عامیانه کابلی تنها ریشه «قپ» موجوداست و«قپ کردن » و«قپان» ازآن ساخته شده است .

هزارگی: qoshqo قشقو= پاردم

قرغزی :qoshqan قشقن= «

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترکی چغتایی: qoshqon قشقون = پاردم

ازبکی : qowushqan قووشقن = »

ترکمنی : qhushqhun قوشغون = »

قنغوراتی : qushqan قوشقن = »

قازاخی : qoyisqan ، qusqan قوسقن .

و- پسوند شه sha :

در آخر اسم وصفت می آید وهمچون باب تفاعل در عربی خاصیت تجنب رامیگیرد . مثلاً بیگنه شه beganasha یعنی خود را بیگانه پنداشتن . چنانکه گفته شود : ده قد دیگا بیگنه شه میکد: یعنی میان دیگران بیگانگی حس میکرد .

بدشه badsha : برای دیگری بدی تراشیدن .

ککشه kaksha =متکبر، کاکه نما.

این پسوند در لهجه های ترکی نیز موجوداست .

قنغوراتی : وولمسه wolemsa یعنی کم جرأت

قازاخی : قرخشه qaraxsha علامه‌ای که میان کشت زار برای ترسانیدن گنجشکان وغیره نصب نمایند .

ز- لاحقهٔ الجی alji :

در آخر اسم ، صفت وصیغه امر پیوسته معنای لازمی آنرا متعدی میسازد .

مثلاً ازأفت uft ، افتلجی uftalji یعنی انداختن برزمین ساخته می شود .

از ارخی arxay ، ورخی warxay = برخیز، ارخلجی arxalji ، وورخلجی می آید .

از چیقرا chiqraa = گریه ، چیقرا لجی chiqraalji = گریاندن ، ایست est، ایستلجی estalji =خیزاندن، برپاکردن، ازدبه daba = غاشب، دبلجی dabalji واز اوچی uchi یعنی نوشیدن مایع ، اوچلجی uchalji = نوشاندن ،می آید.

ازسیرشدن ، سیرلجی seralji = سیرگردانیدن می شود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : عنایت‌الله شهرانی

لغات مستعمل درلهجه‌دری بدخشان

-۹-

(الف)

خوانندگان محترم بخاطر خواهند داشت که‌اینجانب ازچهار سال باینطرف مضمونی راتحت عنوان‌فوق ازطریق مجله‌ادب به‌نشرمی‌رسانم وازسال(۱۳٤٤) تاحال‌مصروف تحقیق شخصی وجمع آوری معلومات راجع به لغات عامیانه دوبیتی‌ها ـ ضرب‌المثلها-مشاهیر وغیره موضوعات‌عامیانه دری‌بدخشان‌می باشم بایدبعرض برسانم که‌موضوعات فوق‌الذکربجزازمشاهیریکه‌از کتب و تذکره‌ها جمع آوری می‌شوند مابقی به‌اثر تماس مستقیم بامردم وهمکاری بعضی دوستان که‌درضمن تشکرمیخواهیم‌اسمای‌شان رادرینجاذکرنمایم‌مثل: مناغلوبرهان‌الدین نامق‌ازخاش ، سراج‌الدین شیون‌ازخستك جرم ، غلام محمد فارغ دارالمعلمین ازکشم ،یحیی‌خان ازدرواز ،محمدیعقوب کوشانی‌ازفیض‌آبادو غیره که‌مدتی زیاد بمن همکاری نموده‌اند جمع و ترتیب گردیده‌واینجانب بعدازغور و تحقیق زیادومقابله باآثار قدماومأخذ قدیمه‌ازحالت اولی‌وشکل خام‌آن‌به‌قسم پخته ویا مطبوع‌درمی آورم که‌بذات خوداین کار نهایت صعب ودشوار است باآنهم بنده‌احساس خستگی ننموده در پهلوی مضمون (لغات مستعمل درلهجه دری

بدخشان) یافرهنگ دری بدخشان کتابهای دیگری را جهت استفادهٔ ارباب ذوق و دوستداران ادب چه در مجله ادب و مجلات دیگر وطن عزیز تقدیم مینمایم وهم امیدوارم در صورت مجهز بودن مطبعه اشکال و ذکر (تلفظات و گفتار خاص دری بدخشان) را بشکل نمونه بافونتیك بین المللی نشان بدهم و بدینطریق بتوانم نهجه اصلی دری مردم کوهستانی و دره نشینان بدخشان را بجامعه معرفی نمایم .

درین مقاله آن حروفیکه از قبیل (ح ـ ه ـ ع) در بدخشان بشکل (الف) تلفظ میگردند بایست در ردیف (الف) تحریر می یافتند اما با آنهم درینجا بغرض توضیح میخواهم در پهلوی هریك از لغات اصل لغت و در غیر آن تلفظ و شکل دو می را تحریر دارم. هم چنان در بعضی حروف دیگر عین حروف تلفظ نمیگردند مثلاً :

۱ ـ عوض (ط) حرف (ت) .

۲ ـ عوض (ذ ، ظ ، ض) حرف (ز) .

۳ ـ عوض (ص، ث)حرف (س) .

درین مبحث ضروری میدانم تابار دیگر به تعقیب شماره (۱ و ۲) مجله ادب سال (۱۳٤۹) علامات واشارات مضمون را یادآور شوم :

۱ ـ ك (کشم) .

۲ ـ د (درواز) .

۳ ـ ج (جرم) .

٤ ـ ف (فیض آباد) .

٥ ـ برهان (برهان قاطع)

٦ ـ غیاث (غیاث اللغات)

۷ ـ افغانی نویس (لغات عامیانه فارسی افغانستان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۸ ـ فرس (لغت فرس)

۹ ـ عمید (فرهنگ عمید)

ریشه های لغات ازقبیل ترکی وعربی ، درجایهای خود ذکر گردیده اند.

۱ ـ آی‌آی (Aayaay) اسم جمع ومعنی (ح ف د ك) شوروغوغا ـ سرود وخوشی‌ضد وواو یلاو بعضاً بتلفظ وصدا ی های ها ی وا یا او ی(aiyaaowy) هیا هوی هم می‌آید و گاهی بشکل‌های هوی تلفظ میگردد.

الف :- بمعنی زود هم آمده ومعمولاً بشکل امر استعمال می شود .

ب :-(این هیاهوی سلیم جان چوشنفت ـ خندهٔ کرد با رفیقان گفت ابو القاسم لاهوتی)

ج-(بتکرارهای‌بمعنی زود زود وجلدجلدوشتاب‌تعجب باشد بمعنی ها یا های هم است که شور ، گریه مصیبت زدگان است ـ برهان)

د ـ(بکندند موی وشخودند موی ـ زایران برآمد یکی های هوی) فردوسی طوسی .

۲ ـ آون(aawan) اسم (ك) عبارت ازامیل پیازه تازه و بعضاً بشکل هاون تلفظ می‌شود وهاونیکه مشهوراست آنرا نیز گویند که توسط آن شالی و گندم بچکند bichəkand (چکیدن بمعنی‌میده کردن)

الف ـ(بفتح وسکون نون معروفست ـ برهان)

ب ـ چو استخوان که هاون دوران روزگار

خردش چنان بکوفت که خاکش غبار کرد (سعدی)

۳ ـ آجزه (aajiza) اسم عام ومعنی (د ج ك ف) اصلاً عاجزه که ازعاجز گرفته شده وبشکل‌مونث آورده‌می‌شودبمعنی دختر ویاجنس‌زن.

٤ ـ آشور (aashor) اسم (ج ك ف) اصلاً عاشورو بعضاً بشکل اسماً نیز

می آید مثلاً آشور بیگ ، آشور مد و برای زن هامثل آشور بی که در حقیقت عاشور بی بی بوده ونسبت وجه تسمیه شان همانا ازماه عاشورا (دهم محرم الحرام) است که متولدین ماه مذکور بدان اسم نام گذاری شده اند.

۵ـ آنس (aanis) اسم فاعل وصفت نسبتی (ج ك ف) گناهگار و رسوا اصلاً ازلغت عرب واز مصدر (حنث) گرفته شده وشکل صحیح آن (حانث) است وازنگاه لغت گناهگار معنی میدهد اما ازنگاه استعمال مختص به آن شخصی اطلاق میگردد که یکبار ازعمل کاری توسط قسم انکارورزیده وبعداً قصد خود را شکستانده دوباره به اجرا وعمل آن دست زده باشد.

الف ـ حانث ـ گناهکار.. غیاث)

مثال: راستشه بگوم سا آنس مان کدی

(راستی را بگویم مرا حانث ساختی)

یعنی این جمله وقتی استعمال میگردد که قبلاً قسم خورده است تا کاری را نماید اما کسی اورا از کار ومقصد اولیش باز داشته است.

۶ـ آجی پشیمان یا «حاجی برگشته» لفظیست نسبت بکسانیکه حج نکرده وازراه پس آمده باشند(ج ك ف)

اجی ـ حاجی (الحاج)

۷ـ آواره (aawaara) صفت نسبتی (د ف ج ك) گم شده: نامعلوم، لادرك

۱ـ آوارگی ـ حالت آواره بودن ولادرکی.

۲ـ گم گشته، سرگشته، بی خانمان، دربدر، دورازوطن آواره هم گفته شده آوارگی حالت آواره بودن ، دربدری سرگردانی وبیخانمانی ، عمید)

۸ـ آجی برگشته (aaji bargashta) (ج ف ك) کسیکه قصد حج «بیت الله را نماید وبعداً ازعمل آن انکارورزد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

۹ـ آق پدر (aaqi padar) «ج ف ك» کسی را که پدرش به نسبت نافرمانی که کرده از نزد خود رانده ودعای بدنموده باشد اصلاً «عاق» نو شته می‌شـود و کلمهٔ عربی است.

بعضاً اشخاص نامعقول ومضرر اهم «آق پدر» گویند.

الف ـ عاق: آزاردهنده پدر یامادر، کسی که باپدر یامادرخود نافرمانی و بد رفتاری کند و آنان را برنجاند. عاق والدین: کسیکه پدر و مادر هر دو از او ناراضی باشند. «فرهنگ عمید»

۱۰ـ ا ته «aata» اسم مکان (ج) اصلاً از کلمه «احاطه و یا حیاطه» گرفته‌شده و بمعنی باغچه کوچك آمده.

۱۱ـ آپه (apa) که بعضاً آپه (aapa) هم تلفظ می شود بمعنی خوا هـر کلان باشد مقابل این کلمه و که «woka» برادر و یاخواهرخورد است. برادر کلان را «اکه aka» گویند که همه این لغات در بین ترکی زبانهانیز مروج است وشاید هم ترکی باشند. برادر و خواهر کوچك را بزبان دری بدخشان « نینیك ninik » گویند. اپه رایك تعداد ازمردم درافغانستان بجای مادرنیز استعمال مینمایند.

در ترکی خواهر کلان وخواهرخورد، برعلاوه کلمات فوق بنامهای دیگری یادمی شوند مثلاً خواهر کلان را «سینی Seeni» وخواهرخورد را « ایـگه چی aygachi یا « ایگاچی (aygaachı) گویندمگر فعلاً در بین خودترکی زبانهادرباره این لغات اختلاف دیده می شود، طور مثال ترکی زبانهای بدخشان بـه خواهر کلان وخورد «ایـگه چی» گویند اماترکی زبانهای دیگرمثل اند خود و غیـره «سینی» گویند (ج دف ك) مثال: اپمه بگوله گاواره دوخته یانی (اپه ام رابگـو که گاوهارادوشیده و یاخیر)

الف: دوختن doxtan (مصدر بمعنی دوشیدن)

۱۲ـ اردم خیال ardam xeyaal)صفت نسبتی (ك د ج ف) کنایه از آدم خودسر

بدون رهنما، شخصیکه استقرار فکری نداشته باشد اصلاً «هر کاره» است.

۱ـ (کسیکه مزاجش تقرر ندارد ـ افغانی نویس)

۱۳ـ ارکاره (arkaara) صفت نسبتی (ج ك ف) شخصیکه در بسیاری از موارد واردو اگاه باشد طور مثال شخصیکه درپهلوی مالداری خود می تواند نجاری، گلکاری وغیره رایاد داشته باشد آنشخص هر کاره است. اصلاً «هر کاره است»

۱ـ (ادم جرار و کاریگر ـ افغانی نویس)

۱٤ـ افت یك aftyak (هفت یك) هشت یك و شش یك همه اصطلاحاتیست که دهاقین وزمینداران زیاده تر استعمال میکنند.

هر گاه دهقانی باسم وقرارداد «هفت یك» بایك نفر زمیندار حاضر میگردد معنی این رادارد که ازمحصولات یکساله از هفت حصه یک حصه را بخود میگیرد و شش حصه دیگر حاصلات را به صاحب زمین و یازمیندار تسلیم میکند اما اشخاص کاریگری که باین مفهوم قرارداد مینمایند باسم «دهقان» یاد می شوندو در پهلوی آنها مزدوریکه جهت کمك بادهقان و یا به نسبت چراندن «مال ها» یعنی (بزو گوسفند) گرفته می شوند ایشان را باسم یتیم یاد میکنند.

۱۵ـ افت میوه aft maywa (هفت میوه) اسم معرفه است در کابل امادر بدخشان کشمش و نخود راهم هفت میوه گویند و هفت میوه عبارت از آنست که از هفت قسم میوه بدست می آید.

۱ـ (میوه ایست که هفت میوه مرکب است ـ افغانی نویس)

۲ـ (عبارت از کشمش وطایفی وانجیر خشك وقیسی خشك وشفتالوی خشك وخرمای خشك و آلو بخارا باشد ـ برهان)

۱٦ـ آفت ایکل (aft aikal) اسم مرکب (هفت هیکل) (ك ج د ف) مراداز کتابی

(c) ketabton.com: The Digital Library

است که در آن سوره های قرآن شریف بوده در خانه ها جهت دفع بلا نگاهمیدارند از هفت هیکل برای تعویذهم استفاده میکنند، ضخامت این کتاب کوچك و جیبی می باشد از آن سبب هر کس که بسفر میرود هفت هیکل را درجیب خود می برد هر گاه باخودنبرداز زیر هفت هیکل بایدتیر شود تاازخطرات وارده درامان بماند.

مردم بان فکر اند که درهفت هیکل همان آیات مبارکه قرآن انتخاب گردیده که «اسم اعظم» در آن است .

۱ـ (کنایه ازهفت اسمانو هفت زمین و تعویذ ها و بازو بند ها را نیز گویند ـ برهان)

۲ـ هفت اعضای زمین نیروست

تاذات توهفت هیکل اوست

«تحفة العراقین ص۱۳۲»

۳ـ «هیکل : بمعنی تعویذو دعا وحمایل و بازو بند مشهور است ـ برهان»

۱۷ـ افته بارش(afta baarəsh)اسم مرکب(هفته بارش) مراد ازدوام باران باشد یااینکه ازشروع هفته تاختم آن مسلسل یابارش ببارد ویاهوا « گیرش girəsh » باشد آفتاب معلوم نگردد .

۱ـ« گرش alagoola»ابرویا ابری

۱۸ـ اله گوله ala goola (ج ك د)لفظیست که درحالت شورش، غالمغال وروز بد استعمال می شود .

۱۹ـ امته(amta) (ك ج ف)همینطور ـ همین قسم وامتهی amtaeı همینطوری .

۲۰ـ ام چشم (amcheshm)هم چشم مرکب و ترکیب امتزاجی(ك ج ف د) سیال(eyaals) وشریك ـ دشمن ورقیب .

۱ـ سیال(seyaal)درترکی نیزمعمول است بمعنی رقیب استعمال میگردد .

۲ــ شریك که اصلاً ازشرکت وشراکت گرفته شده باوجود یکه معنی شریك بودن رامیدهد بمعنی رقیب وسیال نیز آمده .

۳ــ هم چشم (حریف ورقیب. افغانی نویس)

۲۱ــ امسایه (amsaaya) «هم سایه» (ج ف‌ك د) کسیکه خانه اش پهلوی خانه دیگری باشد باهم همسایه اند. نه آنهاییکه بشکل‌مزدوردرخانه صاحب خانه حیات بسرمی برند.

۲۲ــ امقه (amәqa) اسم (ج ك د ف) همین اندازه همینقدر بعضاً بشکل سوالیه و بعضاً بشکل بیانیه می آید مثلاً امقه‌آوردی (همنقدرك‌آوردی)؟

۲ــامقیك‌آوردم (همینقدرك‌آوردم)

۲۳ــ امك (amәk) عربی واز«عمك» یاعم گرفته شده بمعنی کاکا(دف ج ك) اسم‌علم.

۲٤ــ امیان(amyaan) اسم علم وجامد عبارت ازهیکل‌نقره‌ایکه زنان آنرا بگردن اندازند امیل(amil) هم گویند .

۱ــ همیان بایای‌حطی بروزن‌دنبال کیسه‌باشد طولانی که‌بر کمر بندندوبه‌عربی صره خوانند وبمعنی کمرومیان‌هم بنظرآمده است.(برهان)

۲ــ (همیان: انبان کیسه پول، کیسه‌دراز که در آن‌پول‌میریزندوبکمرمی بندند هامیان ،هنبان وامیان هم گفته شده بعربی همیان‌میگویند(بکسر ها)وجمع آن همایین‌است (فرهنگ عمید) امیان‌رامعمولاً رقم‌قطارمرمی ازروی‌شانه‌به بغل اندازنددر پهلوی‌موره‌هاوزیورات دیگردرامیان‌هیکلچه‌رانیز که‌درمیان آن (آیات قرآن مجید) است ضم می سازند.

زنان‌وقتیکه می‌خواهند واقعاً خودرافیشن‌وسامانه‌دهند برعلاوه‌امیان«چفکلی chafkali » که از«مشهدی‌mashhadi ساخته‌شده است در گردن‌می‌اندازند مشهدی

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبارت باشد از همان نقره‌های سکه‌زده و هم بالای چفکلی «شلشله shalshala در گردن می آویزند که آن دوازده قطار باشد و همه قطارها از مورہ و یا ماریك maarik پر باشد.

۲۵ــ انگاره (angaara) اسم بمعنی انگره (angara که در ردیف الف شماره اول تشریح شده) بدروازی «paya پیه» گویند، انگاره را در بعضی حصص جرم سفاره safaara گویند مگر سفاره بمعنی سواره یا تنه گندم و جو هم باشد.

۲۶ــ اوس وارمان (awasoarmaan) اسم مرکب (ج ف د ك) اصلاً هوس وارمان بمعنی میل و آرزو مگر معمولاً به‌عروسی و ازدواج پسران استعمال میگردد مثلاً خانمی و یا مردی میخواهد هوس وارمان را در وقت ازدواج پسرش بدست آرد و یا عقده ایکه در زمینه ازسالها باینطرف داشته مرفوع سازد.

۲۷ــ ای (ay) لفظیست که‌شوهران خانمهای خود را بدان صدا کنند هر گاه « ai » خوانده شود. در انصورت حالت تعجب، ترساندن و خطاب بکسی معنی میدهد اما بعضاً علاوه بر تهدید و سرزنش عوض تحسین و آفرین می آید (ج ك ف).

۱ــ هی در مقام تهدید و تخویف و زجر، استهزاء گویند و گاهی در مقام تحسین است ــ برهان)

۲ ـ ای ای (aiai) (ك ف ج) یاهی هی بمعنی غالمغال و شروشور و گاهی بمعنی (خوب) هم استعمال میگردد مثلاً در کشم کلمه‌مذکور تعجب، تمسخر و کنایه بکسی نیز معنی میدهد «واه واه» و «په په» بمعنی و عوض تحسین هم می آید.

۲۸ـ ایتا اویت (aitaahoyt) (ج د ك ف) جیخال و غالمغال که توام با گریه و ناله باشد. که بعضاً (قویتاقویت (qoytaaqoyt) می آورند و این لفظ گرفته شده از «قویس qoyas» «قویس» معنی گریه و ناله را میدهد، قویس در ترکی بدخشان نیز استعمال میگردد.

۲۹ـ ای واشم « ai-o-ashom » صفت نسبتی و اسم مرکب (ج ك) زینت و آرایش شان و دبدبه ـ کروفر هم معنی میدهد اما (ای واشم ــ حشم) را زیاده تر به‌زنان

استعمال نمایند مثلاً میگویند که زن اکه فلانی‌ره بی که چقه‌ای‌واشم داره (زن ویا خانم فلانی را ببینید که چقدر با «حی وحشم دیده می‌شود «ای واشم» بمعنی «سامانه» نیز آمده .)

۱ـ سامانه در بلخ قدیم نوعی ازمیله بوده که‌زنان، مردمان بافیشن‌وارایش‌در آن اشتراك میکرده اند .

۳۰ـ ارسات (arasaat ،عرصات)اسم‌و صفت (ج‌ك‌دف) لفظ عربی که‌بعضاً آنرا «فردای‌عرصات» خوانند کنایه ازروزبدو قیامت و آخرت .

۱ـ «عرصه ـ قیامت ـ غیاث»

۲ـ (عرصات‌جمع عرصه‌و کنایه ازروز قیامت‌وصحرای‌محشر ـ فرهنگ‌عمید)

۳۱ـ ارار (ar ar) (ف‌ك‌دج) وبشکل (ا رس arras) نیز آمده بمعنی صدای خرو کنایه ازصدا های بی‌معنی وبیجا، این کلمه‌بعضاً بشکل «هرهر» هم تلفظ میگردد واگر«ارهر» ویاارر»تلفظ شود معنی‌درختی‌را که مشابه «سفید ار» است میدهد .

۱ـ (عرعر: بفتح هردوعین وسکون هردورابعربی درخت سرکو هیست گویند میان‌آن درخت ونخل‌خرما با هم‌عداوت است ویکجاباهم‌نرویند.برهان)

۲ـ عرعر: (بانگ‌الاغ.عمید.)

۳ـ (عرعر: سرو کوهی‌ارس‌درختی است‌شبیه سرووکمی کوتاه‌تروکوچکتر ازآن، برگ‌وگلش‌بدبو، ثمرآن باندازه فندق ودرطب بکارمیرود، تخم‌آنرا میکارند وهرجاتخمش‌بیفتد سبزمی‌شود درفارسی‌ابهل‌دوهل‌نیز گفته‌شده(فرهنگ عمید .)

۳۲ـ ارخچین araxchin اسم‌جامد (دج‌ك‌ف) مرادف شپتك shapətək بمعنی «کلاه‌شب»و«یا زیر کلاه»باشد که‌درو قت‌خواب آنرا بسر کنند، برعلاوه اینکه‌نرم

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساخته شده ودروقت خواب مزاحمت وارد نمیکند در روزعرق سر را بخود جذب نموده نمیگذارد تا کلاه یا « تاقین (taqin) که کله پوش kalapoosh) هم گویند چرك وچتل شود .

۱ـشپتك گرفته‌شده از «شب پت» و یا «شب پتك» یعنی (چیزیکه‌می تواندسر را در شب پت نما ید)

۲ـ اصلاً کلمه ارخچین از «عرقچین» گرفته‌شده است وخانمها زیاده‌تر استعمال میکنند .

۳ ـ (عرقچین : باقاف وجیم فارسی نوعی از کلاه است وآنرا ترپی نیز گویندو قطیفه راهم گفته‌اند وهرچیزی که بدان عرق پاك کنند ـ برهان)

٤ـ (ارخچین سرت دوختم رفیق جان
شوورو زای غمت‌سوختم رفیق جان
خدا جانم مره پیدا نمیکد
که در عشقت نمی سوختم رفیق جان)

۳۳ـ اسا (Asaa) اسم اله واسم علم‌جامد (دج‌فك) معروفست که چوب دست باشد، اصل آن کلمه عربی وبشکل « عصا» تحریر میگردد . امابدخشان بعضاعوض «پسرواولاد» استعمال میگردد، « عصای دست » ویادسیار «دستیار» مرادف هم می آیند که به بچه یااولاد کارگرنسبت داده می شود .

۱ـ (چوب دستی ـ غیاث)

۲ـ(چوب دستی که هنگام راه رفتن به‌آن تکیه کنند‌درفارسی‌تخله ودستوار ودستواره هم گفته شده (فرهنگ عمید)

۳٤ـ اسر (Asər، عصر) اسم‌معنی (دج‌ف) مرادازنماز« دیگر» بمعنی‌وقت وزمان هم آمده .

۱ـ عصر: (روزگارزمانه باشد ـ غیاث)

۲ـ عصر: (فشردن چیزی برای گرفتن آب یا شیره آن ـ عمید)

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ـ عصر: (روز ـ شب ـ آخر روز تا هنگام غروب آفتاب اعصر و عصور جمع و نیز بمعنی دهر ـ روزگار را عصر و عصور و اعصار جمع ـ عمید)

٤ـ اسری (Asri، عصری) شخص مد پسند که مطابق وقت و زمان زندگی میکند.

۳۵ ـ اکه (Akka) اسم علم (جـ ك ف) پرنده ایست که نیم آن سفید و نیم دیگر آن سیاه، این پرنده برخلاف زاغ خبرهای خوش می آورد مخصوصاً آن اخباری که مسافران بخانه های خود برمیگردند عموماً این پرنده بنا بر شوق‌های طبیعی شان درزمستان پیدا می‌شوند، اصل این کلمه شاید «عکه» باشد مگر بنا م « غلبک ghəlbək» زیاده تریاد کنندش .

۱ـ (عکه : فتح اول و ثانی مشدد نام مرغی است و معروف آن ازجنس کلاغ است و ابلق و سیاه و سفید می باشد و بعربی عقعق خوانند ـ برهان)

الف (عقعق : پرنده ایست شبیه بکلاغ دارای پرهای سیاه و سفید در فارسی عکعك و عکه و کسك و شك و کلاژه و غلبه هم گفته شده ـ عمید .)

۲ـ (نوعی از کلاغ و آن ابلق بوده ـ غیاث)

۳٦ـ الینا (Alainaa) (جـ ف ك) واضح و روشن و علنی که شاید از کلمه علن (عربی) به علنی و بعدا بشکل «علینا و «الینا» تبدیل شده باشد .

۳۷ـ امبی (ambi) (جـ ك) اسم مراد از جا بیست که در آنجا سنگ کوت و بشکل «قرم (Qurəm) گذاشته شده باشد و یا اصلاً بدان شکل بوده باشد .

۱ـ قر Qurəm) یا قورام (queraam) لغت ترکی جا بیکه سنگ‌ها کوت شده باشد.

۲ـ سنگ و یاشخ (سنگ بزرگ بتلفظ (Shax) کلان را در کشم امبه گویند ، فرقیکه میان شخ و امبه (Amba) وجود دارد آنست که شخ معمولاً بجای خود قائم بوده و خطر افتیدن ولول و یا غیل شدن آن ، غیل (Ghayl) از مصدر غیلیدن بمعنی (لول خوردن) کم باشد و بعضاً با سم اسار (حصار) نیز یاد کنند اما

(c) ketabton.com: The Digital Library

امبه به‌همان سنگ‌های اطلاق میگردد که درزمین قائم نباشند، سنگ های متوسطه و قابل برداشت رابنام (کوره Kura) یاد کنند و کوره زیاده تردر ترکی معمول است: مثال ــ نمونه‌مرد که مینی اکه‌مه‌ایقه کوره پیچش که‌قریبینه بمره (آن مرد رامی بینی برادر کلان‌من آنقدر کوره‌زدش که‌نزدیک بود بمیرد .)

۳۸ــ انگه (Anga) (ك دف ج) اسم علم ـ زن برادر ـ زن کاکا، گاه‌گاهی (ینگه Yanga) هم تلفظ می شود .

۳۹ـ اورت (Awrat)اسم‌علم (دك ف ج) زن، اصل آن کلمه‌عربی و ازعورت گرفته شده.

۱ــ (عورت) هرچه موضوع‌ستر باشد ـ امری که‌انسان از آن شرم داشته باشد، عضوی که انسان ازروی شرم وحیامی‌پوشاند ، آلت تناسلی ، شرمگاه، شرمجای‌عو رات جمع ـ عمید).

۴۰ــ ایوزی (Aywazi)عوضی اسم وصفت (دك ف ج) تبدیل وبدل معروفست امادرسابق کلمه (اوضی) بکسی اطلاق میگردید که کسی عوض شخص دیگربه(عسکری) میرفت شاید بمقابل پول‌یاازروی دوستی و قرابت .

۱ــ (عوض: بمعنی بدل ـ بهارعجم ـ غیاث).

۲ــ عوض: عربی ـ چیزیکه بجای چیز دیگری داده شود ـ خلف جانشین اعواض جمع ـ عمید .)

۴۱ــ ایار (Aiyaar) اسم‌معنی وصفت نسبتی وهم اسم‌فاعل (ج ك ف) کنایه ازشخص کاردان وهوشمند، همچنان به شخصیکه مکار باشد نیز اطلاق میگردد اصلا عربی‌بوده واز (عیار) گرفته شده .

۱ــ (عیار: بسیار آمد وشد کننده ودوره گرد، ولگرد ، تردست، زرنگ ، مرد چالاك وتندرو ـ عمید).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴۲ـ ایال (Ayaal) اسم (ف ج ك) زن یاتعلقداری. که‌اصل آن عیال واز عربی گرفته‌شده .

۱ـ (عیال «بکسر عین» زن‌وفرزنداهل‌خانه‌وکسانیکه‌نانخورمردباشند- عمید)

۴۳ـ انگورشفاء وانگور تقک(Təqək)انگورهای‌خودرو که‌درلب بام هاودیوارهاقراردارندودارای‌دانه‌های بسیار خوردانند.

۴۴ـ اجره (ajra) اسم مکان‌واسم‌علم‌جامد (ك د ف ج)اتاق ـ کوته‌ـخانه پس‌خانه‌ومهمانخانه،اصلاعربی واز کلمه «حجره» است،این کلمه بیشتر دراتاق ملابچه‌هانسبت‌داده‌می‌شودمعمولادرمدارس‌ویامساجدبزرگ‌چندین حجره داردکه طالبان درآنجادرس میخوانند واین اسم زیاده‌تربه همان‌جاها اطلاق میگردد .

۱ـ (حجره:غرفه ـ اطاق ـ خانه ـ اطاق در مدرسه یاکار وانسرا ـ ناحیه وحجروحجرات‌جمع ـ عمبد).

۴۵ ـ ارم توتیا (aramtotiyaa) اسم‌علم‌جامد (ك ج ف) نوعی ازگیاه طبی بوده ازان بمرض چشم استفاده‌میکنند .

۴۶ـ ارام کار (araamkaar) (حرام کار) کسیکه کارهای سپرده‌شده‌رابوجه احسن انجام ندهدوبه اصطلاح مردم‌بدخشان « دلیه پلاش (dalyapalaash) کند این کلمه مرکب معمولاً به مزدورهای که در کارهای محوله صادق‌نباشندنسبت داده می شود .

۱ـ(باصطلاح‌بدخشان‌حرام کاربکسی گفته می‌شود که کاری‌راخلاص‌نکرده بکاردیگری دست زند ـ افغانی نویس)

۴۷ـ اروم (arom) درواز- ازحرام‌گرفته شده و «اارومی(aromai)بمعنی حرام،است» استعمال میگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴۸ـ اسنی (assani) صفت نسبتی (دك ف ج) کنایه ازشخصیکه باثرخوردن غذا های متنوع وزیاد مخصوصاً درروزهای عید وتویها مریض شود .

۴۹ـ اسار (issaar) حصار) ـ ج ك ـ اسم جامد سنگ‌های بزرگ و بلندی که در کوه ها واقع است .

ازبسکه افت ماضعیفان را حصار اجل است
چشم زخم گرهجوم آردو عار جوشن است ـ بیدل

۵۰ـ اق‌الله(aqəllah) (حق‌الله) دروقت برداشتن خرمن هر کس مقداری از گندم ویاحاصله زمین‌را بنام «خدا» برای فقراء تخصیص میدهدهمان مقدار را بنام حق‌الله گویند.

۱ـ (دراصطلاح بدخشان«حق‌الله»یك‌اندازه گند می که‌درسرخرمن به‌مساکین دهند ـ افغانی نویس)

۵۱ـ اق(aq) (حق)(دف ج) اجوره‌یامزدبمعنی راست‌وضخیم‌هم است.

۱ـ (حق ـ ثابت وسزاوار ـ غیاث)

۵۲ـ اق ونا اق (aqo - naa - aq) (حق وناحق) راست و دروغ ـ بی سبب وبی موجب .

۱ـ (حق وناحق: دراصطلاح بدخشان بکسی گفته میشود که از حق کسی چشم پوشی کند ونادیده پندارد ـ افغانی نویس)

۵۳ـ اقارت (aqaarat) (حقارت) (د ك ف ج) حاصل‌مصدر دشنام دادن.

۵۴ـ اکاك (akkaak) صفت ـ شخص‌هوشیار وباریك بین که زیاده‌تر بنفع خودکار کند وبه‌امراض حیوانی معلومات داشته باشد .

۱ـ (حکاك : دراصطلاح بدحشان بکسی گفته‌میشود که به‌مرض‌خرواسپ تخصص داشته باشد ـ افغانی نویس)

۵۵ـ القه(alqa) (حلقه) (ف ج د ك) اسم علم وجامد وصفت بمعنی تور، جالی مخصوصیکه برای‌شکار وصید طیور بکار میرود دوازدم اسپ ساخته‌شده است.

۵۶ـ الوای سابری (alwaai saabiri) (حلوای صابری) (ف ج)اسم مرکب وصفت نسبتی نوعی ازحلوا بوده که درروزهای‌عید سازند وآن‌ازآردوروغن وبوره ساخته می‌شود. این‌نوع حلوا ازدیگرحلوا هافرقی زیاد داشته ومیتواند تاچندین‌ماه خراب‌وگنده نشود لذت آن‌خیلی‌خوب ورنگ‌آن‌زردنخودی‌است.

۱ـ الوای سفیدك (alwaai səfaydək) اسم مرکب وتصغیر(حلوای سفیدك) که‌ازروغن، آرد و«شیرینی توت» سازند.

۲ـ الوای شیری (حلوای شیری) که‌ازروغن ـ آرد وشیرسازند ـ درواز

۳ـ (حلوا ـ هرچیزشیرینی وحلوای مغزی نوعی‌ازحلوابغایت سفید است وبدان مغزپسته وبادام بسیارآمیزند ـ برهان)

٤ـ (حلواءپشمی ـ نوعی‌ازحلوای شیرینی ـ غیاث)

۵ـ الاوه (alaawa) (اسم بمعنی شیرینی ـ درواز)

۵۷ـ امیده (amida)صفت‌نسبتی (دف‌ك ج)همنام کسانیکه‌یك‌نام‌مشترك‌دارند. مثلاً هرگاه دونفر«حمید» نام باشند باهم(امیده) اند.

۵۸ـ اوالك (awaalək) حاصل مصدر (ك ج ف د) پرتاب کردن، انداختن و«شکلک (shəkələk)» مکلک مرادف اولك اوالك اصلاً حواله ویا حوالك بشکل تصغیرخواهد بود.

۵۹ـ الاجی (alaaji) اسم آله(ف ج د ج)آله‌ایست که پنبه‌را ازپنبه دانه جدا میکند واصلاً ازحلاجی گرفته شده است.

۱ـ (حلاج ـ کسیکه با دستگاه مخصوص پنبه دانه جدا میکند کسیکه پنبه‌را به‌کمان میزند پنبه زن ـ عمید).

۲ـ (حلاجه پیشه حلاج پنبه‌زنی، پنبه پاك کنی ـ عمید).

۶۰ـ ایون (aiwon اسم عام (درواز) حیوان.

۱ـ ایون بچه ـ نوعی ازدشنام بمعنی بچه حیوان ـ درواز.

۲ـ ایون (aiwon) ازوقت،ایونی بمعنی ازوقتیکه. (دنبال کنید)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تتبع و نگارش : عبدالله امیری

تحقیقاتی دربارهٔ عدد هفت

- ۲ -

هفت آسمان:

تذکره ایست معروف در تحقیق مثنوی وچگونگی شرح حال و بیان افکار مثنوی سرایان دری (۱)

هفت آبا:

کنایه از هفت آسمان باشد چنانکه مولوی بلخی در دیوان شمس گوید:

از چار مادر بر ترم و از هفت آبا نیز هم
من گوهر کانی بدم اینجا بدیدار آمدم

زمانه را زپی زادن چنو فرزند
عقیم گشت چهار امهات و هفت آباش ـ سنائی

به صد قران بنزاید یکی نتیجه چو تو
زامتزاج چهار امهات و هفت آباء (۲)

هفت آسیا:

کنایه از هفت فلك است که هر فلك کنایه از هر آسمان باشد و فلك زحل فلك مشتری، فلك مریخ، فلك آفتاب، فلك زهره، فلك عطارد و فلك قمر باشد (۳).

مولوی بلخی ثم رومی در دیوان شمس هفت فلك را چنین بیان نموده است:

صبحدم از نزد بان گفت مرا پاسبان
کز سوی هفتم فلك دوش شنیدم خموش

سال‌ها از تک فرو ماند به سیر
هفت افلاك از یکی جولان من

۱ـ هفت آسمان تالیف مولوی آغا احمد علی احمد ـ تهران (۱۹۶۵)

۲ـ ص ٥٤٠ فرهنگ ادبیات فارسی دری ـ دکتور زهرای خانلری «کیا»

۳ـ (ص ۱۲۱۷) برهان قاطع و غیاث اللغات

(c) ketabton.com: The Digital Library

سریر هفت فلك تخت تست گرچه کنون
زدست طبع گرفتار چار دیواری
هفت فلك راجگرخون شود ازاین خطر
راست بگویم مرنج سخت جگر عاشقی

انوری گوید : (دیوان‌شمس)

هفت فلك شدگواه وهشت پی ازدل
نه ره وده بار درمدح توسفته
با مکان توزمین مه بود ازهفت فلك
با کمال توجهان که بود ازیك خردل
زیرلگد نحوس هستی
هرهفت فلك شکسته طارم

سنایی گوید :

دادهٔ هرهفت فلك بذل کرد
زادهٔ هر چار گهر باز داد
تا براین هفت فلك سیر کند هفت‌اختر
هم‌چنین هفت پدیدار کند هفت اورنگ

«فرخی»

هفت فلك را بطبع خاصه براهل هنر
رسم گرفته زدن خوی دغا باختن

هفت طبق : (سنائی)

کنایه ازطبقات آسمان و هفت طبقه زمین است (۱) وبابلیان بهفت طبقه

۱- ص (۱۲۲۱)برهان قاطع

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمین وهفت طبقه آسمان معتقد بودند بدین معنی که برای هریك ازسیارات فلکی وآسمانی قایل بودند وهم چنان زمین نزد اهل هند هفت طبقه است که آنرا (سپت تال) میگویند وهر طبقهٔ این یك نام دارد: اتل (۱) بتل (۲) سوتل (۳) تلاتل (٤) مهاتل (٥) رساتل (٦) و پاتال (۷) ولی آسمانها که آن را «گگن» (۸) میگویند نزد اهل هند هشت است. هفت از آن مقر هفت کواکب سیاره است که زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد وقمر باشندو آسمانی که جمیع ثوابت در آن اند آنرا هشتم میدانندو همین آسمان را حکماً فلك هشتم و فلك ثوابت میگویند که بزبان اهل شرع کرسی است (۹)

عجب علمیست علم هیأت عشق — که چرخ هشتمش هفتم زمین است- حافظ

مسعود جوان بخت وجوان عمر که چون او — بر نه فلك وهفت زمین شاه وسری نیست

(سنائی)

سجده گاهم را از آن رو لطف حق — پاك گردانید تا هفتم طبق

(مولوی)

متهم چون دارم آنهارا که حق — کرد امین مخزن هفتم طبق-مولوی

گنج های خاك تا هفتم طبق — عرضه کرده بود پیش شیخ حق" -«

بر سر هفتم طبق در من نیرزد هشت خلد

بیش می ارزد دوعالم بر گهریك گوهرم-عطار

هفت چرخ کنایه از هفت طبقه آسمان باشد:

مفخر هری به ده زبان و به نه روی — هشت جنان، هفت چرخ، مدح تو گفته

(انوری)

---

1 - Atal (Atala) 2- Batal (vitala)

3- sutal (sulala) 4- Tal a tal (tal a tala) 5- Mah a tal (Mah a tala)

6- Ras a tal (Ras a tala) 7- p a tal (p a tal (p a tala) 8- Gagan (Gayana)

۹- رك : ص (۹۷) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم مرحوم داکتر محمد معین .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وگرچه بام‌بلند است با م هفتم چرخ گذشته است‌از آن بام نردبان سماع
(دیوان شمس)

اگر به خشم‌بود چرخ هفتم ازتو بری بجان تو که‌نترسی و هیچ‌غم‌نخوری
(دیوان شمس)

ز خا شاك تا هفت چرخ بلند هوا آتش‌وآب وخاك نژند - « «

هفت‌چرخ وچار طبع‌و پنج حس محرم نیند
خیمهٔ عشرت برون‌زین هفت‌وپنج وچار زن
(سنائی)

تومرد ره‌چه‌دانی‌زیرا که‌مرد ره‌را اول‌قدم‌درین‌ره برچرخ هفتمین است(عطار)

عشق‌را باهفت چرخ وشش جهت آرام‌نیست
لاجرم نه‌بار هفت‌ونی‌غم شش می کشد - «

پیش‌خلق ایشان‌فراز صد که اند گام خود برچرخ هفتم می‌نهند (مولوی)

لطف اندر لطف ا وگم می شو د کا ن سفلی بر چرخ هفتم می‌رود - «

بحیله پا یگه همتش‌همی‌طلبد ازین قبل‌شده برچرخ‌هفتمین کیوان(فرخی)

کزبرون هفت‌چرخ‌وچار طبع است‌این‌سخن
بارگاهش‌هم برون‌از هفت وهشت وچار زن
(سنائی)

عدم براندسیلاب برجهان وجود چنانکه‌خورد کندموج‌هفت‌چرخ‌نگون(۱)

هفت‌سقف:

کنایه‌ازهمت آسمان باشد(۲) .

افراخته رایت جلالت بر طره هفت‌سقف مینا (عطار)

۱- کتاب دری صنف ۱۲ طبع کابل ۱۳۵۱ تالیف خلیلی .

۲- ص (۱۲۲۱) برهان قاطع .

بهفت اختر علو و بهفت کشور سفلی بهفت مفرش ارض و بهفت سقف سما

(عطار)

هفت پدر :

بکسر بای فارسی بمعنی هفت بانو است که کنایه از هفت آسمان باشد و نیز کنایه از سبعه سیاره است زیرا آنهارا آبای علوی خوانند (۱).

فردوسی گوید :

پس از اردشیرش به هفتم پدر جهاندار ساسان بدان تاجور

هفت گردون :

کنایه از هفت آسمان و کائنات باشد. چنانکه مولوی گوید:

آن دعا از هفت گردون در گذشت کار آن مسکین به آخر خوب گشت

تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی مرد معنی باش و گام از هفت گردون در گذر

(سنایی)

هفت گردون را در آرم زیر پر گر فرود آری بدین سر گشته سر

ـ منطق الطیر عطار

گفت نامی که زهولش این بصیر هفت گردون باز ماند از مسیر

ذرهٔ از برق قهرش گر بر افتد بر سما نه فلك چون هفت مرکز باز ماند از مدار

مرد باش و بر گذار از هفت گردون پای خویش تا شوی رسته ازین الفاظهای قیل و قال

(سنائی)

هفت پرده :

اشاره به پرده های چشم است و کنایه از هفت آسمان نیز باشد و هفت پردهٔ

۱ـ ص (۱۲۱۸) برهان قاطع .

سازرا نیز گویند (۱) وموسیقی هند را نیز هفت سر (بضم سین) باشد واینک هر سر (بضم سین) را نام می بریم .

۱ ـ ك هرح که آنرا سر (بضم سین) نیز گویند .

۲ـ رکهب .

۳ـ کندهار .

٤ـ مدهم .

٥ـ پنچم ، بفتح بای فارسی وسکون نون وجیم فارسی مفتوح .

٦ـ دهیوت ، بکسر اول یای مخلوط التلفظ و یای مجهول وفتح واو، تای فوقانی

۷ـ نکها وبکسر نون باشد (س ـ ر ـ که ـ م ـ پ ـ ده ـ ن) اشاره بدان هفت سر (بضم سین) با شد، بحرف اول اسامی این دال وها مجموع یك حرف است واین هفت را درعرف هندیان (سرگم) گویند . (۲)

نت (Nut) :

الفبای مخصوص موسقیی است که مرکب ازهفت گام باشد .

گام (Gamme) : عبارت ازهفت صوت متوالی که بطوری طبیعی در فواصل معین واقع شده باشد. هریك ازا صوات گام را بایک نت Nut موسیقی تعیین میکنند . برای نامگذاری نت (nut) هادرزبان لاتین حروف اول سرود (سن ژان) را انتخاب کرده اند وامروزدرفرانسه وسایر کشورهای لاتین این ترتیب معمول است .اما درالمان وانگلستان مانندیونان باستان حروف الفبا را بکاربرند. (۳)

عطاردر قسمت هفت پرده چشم گوید :

اندرسواد فقرطلب نوردل که چشم　　درجوف هفت پرده تاریك نوریافت

۱ـ ص (۱۲۱۸) برهان قاطع .

۲ـ ص (٤٥۷ـ٤٥۸) غیاث اللغات

۳ـ ص (۱۷۰) قسمت موسیقی دایرة المعارف از پرویز اسدی زاده وسعیدی محمودی .

هفت گنبد :

بمعنی اول هفت کره است که هفت آسمان باشد وهفت گنبد بهرام گور را هم میگویند و بهفت منظر نیز شهرت دارد (۱)

هفت رواق :

کنایه ازهفت آسمان است.

درین سرا چه شش گوشه مربع طاق　　منور است زیك شمع بزم هفت رواق ـ خلیلی

بدوست رویی پاکیزگان هفت رواق　　به شرمناکی دوشیزگان هفت سرا ـ عطار

این هفت حصار بر کشیده　　بر هزل نباشد آفریده

وین هفت رواق زیر پرده　　آخر به گزاف نیست کرده (۲)

ونیز هفت آسمان را کنایةً بنام های ذیل یاد کنند : هفت بنیان، هفت پوست هفت پیکر، هفت چتر آبگون، هفت خراس، هفت خروار کوس، هفت طارم هفت منزل، هفت ایوان، هفت بام، هفت پرکار، هفت بناو غیره (۲)

هفت آسمان دردیوان شعرا:

هفت آسمان بردرم درهفت دریا بگذرم

چون دلبرانه بنگری درجان سرگردان من ـ دیوان شمس

این چراغ ومشعل هفت آسمان　　خاکیان را آمدی مهمان بلی ـ »

ازچهارو پنج بگذر درشش و هفت منگر

چون از زمین برآیی هفت آسمان ببینی ـ دیوان شمس

هفت آسمان چو دیدی درهشتمش ملك شو

پا برسر مکان نه تا لامکان ببینی ـ »

۱ـ ص (۱۲۲۱) برهان قاطع .

۲ـ دری صنف (۱۲) سال (۱۳۵۰) چاپ دوم تالیف استاد خلیل الله « خلیلی »

۳ـ برهان قاطع.

ترا یارهومان بس و باد مان

نگهبان خداوند هفت آسمان - فردوسی

روح داند گشت گرد حلقه هفت آسمان

ذهن داند خواند نقش نفخ جان چون انبیا - سنایی

چون بدین هفت آسمان پویند با تر دامنی

چون کند نقش سلیمان دیو بر روی ازار؟ - سنائی

نیست اندر هشت جنت کس چنو با قدر و جاه

نیست در هفت آسمان دیگر چنو یك محتشم - »

گو! ای گزیده ملك هفت آسمان

ای خسرو بزرگ وامیر بزرگوار - منوچهری

چو ایزد شاید ملك هفت سموات

بر هفت زمین بر ملك و شاه توشاهی - منوچهری

خجسته ای ز همه خسروان بفضل و هنر

بقدر و منزلت از هفت آسمان بگذر - فرخی

گلی لیکن ز تو تا سرخ گل چندان میان با شد

که از قدر بلند شاه تا هفت آسمان باشد - فرخی

خواجهٔ سید اسعدی آنکه از اوست

هر چه سعد ست زیر هفت سماء - »

وآنچه بررست از زمین دلم

فوق هفت آسمان همی یابم - عطار

این خود چه نقطه است که غرق طواف اوست

هفت آسمان مقیم چو پرکار آمده - عطار

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمله رویار وی، پشتا پشت وهم در د آمدند

نعره وفریاد اوهفت آسمان برداشتند ـ عطار

راه او تا بجا بود سخنت

برتر از هفت آسمان گفتن ـ «

چون دید آفتاب که آن ماه هشت خلد

ازروی خود زکات به هفت آسمان دهد ـ «

یقین میدان که چشم جان چنانست

که درهرذره این هفت آسمان است ـ «

گفتم دعای، دولت تو ورد حافظ است

گفت این دعا ملایك هفت آسمان کنند

حافظ

خواست تا بشناسداورا درزمان زونگشت آگاه درهفت آسمان ـ منطق الطیر عطار

تن بر هنه کرد یوسف آن زمان غلغلی آفتاد درهفت آسمان ـ «

سایران درآسمان های دیگر غیر این هفت آسمان مشتهر ـ مولوی

از پی نظاره اش حورجنان کرده برآفاق هر هفت آسمان ـ «

زین خبر خون شد دل دریاو کان زین خبر لرزان شود هفت آسمان ـ «

اصل این شاخ است از نارود خان اصل آن شاخ است هفتم آسمان ـ «

گروی این است ای برادر چیست آن پرشده از نوراو هفت آسمان ـ «

بدوست رویی پاکیزگان هفت رواق به شرمناکی دوشیزگان هفت سرا ـ عطار

تا هفت سپهر و چار طبع اند آمیخته ز امتزاج با هم ـ انوری

افروخته رایت جلالت بر طره هفت سقف مینا ـ عطار

بهفت اختر علوو بهفت کشور سفل بهفت مفرش ارض و بهفت سقف سما ـ عطار

هفت‌اورنگ:

کنایه ازهفت‌ستاره است که‌آنرا عربان بنات النعش‌خوانند وآن بصورت خرس است وبعربی (د ب) گویند وازجملهٔ چهل‌وهشت صورت فلـك البروج باشدود ب اکبرهمان‌است‌و بمعنی هفت‌تخت هم هست‌زیرا اورنگ‌رامیگویند وکنایه از هفت آسمان هم باشد و بحذف همزه هم آمده است «هفتورنگ» باشد. (۱)

وهفت اورنـگ‌را بنامهای ذیل نیز خوانده اند: هفت برادران ، هفت خواهران ،هفت‌داوران‌ودو صورت فکلی به هفت اور نـگ‌موسوم است: هفت‌اورنگ کهین‌یادب‌اصغر یاضواجع‌یاسریر ویابنات‌النعش‌صغری(۲)وهفت اورنگ مهیـن یادب اکبر (۳) یابنات النعش کـبری ویا دختران نعش بزرگ .

عادةً هفت اورنـگ‌بصورت‌اخیر اطلاق شود وآن‌چنانچه گفته شد. بشکل خرس‌است واز کواکب اوبیست وهفت درداخل صورت و هشت در حوالی باشند،چهاراز آن‌جمله راکه برشکل مربع مستطیل وروشن هستند با سه ستاره که برذنب‌النعش کبری خوانند وبنات‌النعش صغری‌برابراوست‌ازجهة‌مخالف. فرخی گوید . (٤)

بدان‌امید که‌روزی بدست گیرد شاه چو پهنهٔ گهر آگین‌شدست‌هفت‌اورنـگ
خزینه های‌پراز بس‌درم چوپروین‌پر همی‌پراگند از بس‌عطا چوهفت‌اورنگ

۱- برهان قاطع چاپ دوم .

۲- Grande ourse

۳- Petite ouerse

٤- ص (۱۰۲) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم داکتر محمد معین .

(c) ketabton.com: The Digital Library

هفت اورنگ جامی (۱):

هفت اورنگ کتابیست دارای هفت مثنوی که بمنزلهٔ هفت برادراند که بهفت اورنگ بلغت فرس قدیم عبارت ازهفت برادران باشد که هفت کوکبند در جهة شمال ظاهر وبرحوالی دایر نامزد شوند چنانکه گوید :

این هفت سفینه درسخن یکرنگ اند
وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند
چون هفت برادران بر ین چرخ بلند
نامی شده در زمین بهفت اورنگ اند

هفت اورنگ جامی دارای این هفت بخش است : -

۱ـ استاد نور الدین عبدالرحمان بن نظام الدین احمد بن شمس الدین محمد از شعرا ونویسندگان فاضل وبنام سده نهم هجریست. میلاد جامی در جام ولایت هرات هنگام نماز خفتن هفت ازشعبان مانده بسال (۸۱۷) هجری اتفاق افتاده است ووفات این صوفی بزرگوار در ولایت هرات روز پنج شنبه هجده هم محرم الحرام سال (۸۹۸) هجری اتفاق افتاده است . چون مولد این دانشمند ولایت جام هرات است بناء دانشمندان را عقیده بر این است که نسبت به شهر جام تخلص خود را جامی مانده است چنانکه گوید :

مولدم جام ورشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در جریده اشعار بدو معنی تخلص جامی است

آثار جامی :

برای اینکه این بحث بطول نینجامد ، لازم دیدم تنها از آثار گزیده اش نام ببرم: اعتقاد نامه ، شواهد النبوه ـ لوایح در سیر وسلوك صوفیه ـ ارکان حج ـ اشعه اللمعات ـ نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص در تصوف ، تجنیس خط ، رساله صغیر . حلیه حلل، الوافیه فی علم القافیه ـ نفحات الانس ـ چهل حدیث ـ بهارستان ـ منشات ـ تفسیر قران کریم تا آیه فارهبون ـ رساله موسیقی ـ رساله متوسط در معمی ـ نقد النصوص ـ مناقب جلال الدین بلخی ـ رساله فی الواحد ـ صرف فارسی ـ دیوان قصاید وغزلیات ـ مثنوی هفت اورنگ ـ رساله عروض ـ رساله در وجود وغیره است .

۱ ـ سلسله الذهب: ۲ که بروزن (فاعلاتن مفاعلن فعلن) یعنی بروزن حدیقهٔ سنایی وهفت پیکر نظامی سروده شده‌است ومشتمل برحکایات وتمثیلات است.

۲ـ سلامان وابسال: بروزن (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) یعنی بروزن منطق الطیر شیخ عطار ومثنوی مولانا جلال الدین بلخی قدس سرهما (بشنو از نی چون حکایت میکند) سروده شده‌است وقصه مزبور افسانه ایست فلسفی مشحون از حکایات شیرین وبدیع.

۳ـ تحفة الاحرار: بروزن (مفتعلن مفتعلن فاعلن) بروش مخزن الاسرار نظامی وآنچه استادان سخن درجواب آن گفته اند مانند امیرخسرو دهلوی، خواجوی کرمانی وغیره.

٤ـ سبحة الابرار: بروزن (فاعلاتن فعلاتن فعلن) سروده شده است.

٥ ـ یوسف وزلیخا(۱) بروزن (مفاعیلن مفاعلین فعولن) یعنی بروش ویس ورامین فخرالدین اسعد گرگانی وخسرو شیرین نظامی سروده شده است.

٦ـ لیلی و مجنون: بروزن (مفعول مفاعلن فعولن) یعنی بروزن لیلی و مجنون نظامی بیان گردیده است.

۷ـ خرد نامه اسکندری: بروزن (فعولن فعولن فعولن فعول) که براین وزن

۱ـ زلیخا: بضم اول وفتح لام بر وزن سویدا در بهار عجم ومدار وبرهان آمده است وهم چنان نویسند که زلیخا تصغیر زلخا است که صفت مشبه ومونث از لخ ما خوذ اززلخ باشد که با لفتح بمعنی جای لغزیدن پاست. چون زلیخا بحسن وجمال محل لغزیدن پای عقل بینندگان بود لهذا بدین اسم میباشد یا انکه کمال لطافت وصفای بدنش باعث به محل لغزیدن مناسبش دیده وزلیخا نامش کردند. این تصغیر به جهة ترحم ومحبت است یا برای تعظیم وبعضی محققان نوشته اند که مولد زلیخا ملك مغرب است اسم اصلی او بزبان سریانی رعیل بود واسم زلیخا که شهرت دارد، وضع کرده عربست وآنچه لفظ زلیخا درمردم بفتح اول وکسر لام شهرت دارد غلط است زیرا که هیچ وزنی از اوزان علم صرف موید صحتش نمیشود وبعضی گویند که زلیخا بفتح اول وکسر لام هم درست باشد. (ص ۲۰۹ غیاث اللغات، صراح ومنتخب).

شاهنامه‌فردوسی‌طوسی یعنی بروزن‌معروف(توانابودهرکه‌دانابود)واسکندرنامه نظامی وبوستان شیخ سعدی وفراق نامه سلمان(رح) تحریر یافته است .

قطعه :

حاجیان عجم بهفتو رنگ — در حرم گر نشیدی انگیزند
فصحای عرب چوسبعیات — ازدر کعبه اش در آویزند

هفت‌اورنگ‌دردیوان‌شعرا:

دست جود تو جان ساخته با هفت اقلیم
پای قدر تو دل تاخته با هفتو رنگ - سنایی
با مجال سخنات هفت اقلیم
تنگ میدان بسان هفتورنگ - «
تا برین هفت فلك سیر کند هفت اختر
هم چنین هفت پدیدار کند هفت اورنگ - «
بدان امیدکه روزی بدست گیرد شاه
چو پهنه گهر آگین شده‌است‌هفت‌اورنگ - «
شوکت جامی نگر کزنورر حمانی هنوز
میکند برهفت اورنگ معارف قیصری - «

هفت‌دریا:

هفت دریامعمولاً درادبیات دری بدین مفاهیم آمده است :

اول - دریای اخضر که عرض آن پانصد فرسنگ باشد وجزایرآبادبسیار داردویکی ازجزایرآن سراندیب است برجانب شرقی‌آن چین وبغربی‌آن‌یمن

۱- ص (۳٦) مقدمه هفت اورنگ تصحیح اقای مرتضی ، مدرس گیلا نی تهران مسجد سلطان-ابان ۱۳۳۷ خورشیدی .

وشمالی هند و به جنوبی آن دریای محیط و طول این بحر هزار فرسنگ(۱) است .

دوم ـ دریای عمان به جانب شرقی آن فارس و غربی آن قصبهٔ عمان و ازهمین سبب آنرا بحر عمان گویند و برشمال آن عراق عرب و خوزستان و جنوبی بحر هند و طول این دریایك صد و هفتاد فرسنگ است .

سوم ـ دریای قلزم چه قلزم شهر یست کوچك بر کنارهٔ دریا که دریای ایان نام خوانند و آنرا بحر احمر نیز گویند و طولش برابر طول ربع مسکون و عرضش چهارصد و شصت فرسنگ باشد

چهارم ـ دریای بربر و برابر آن بحر است از بحر هند و جزیره قنیلو از بلاد فرنگ درین بحرست که در عهد خلفای عباسیه مسلمانان آنرا فتح کردند و طول این بحر یك هزار و سه صد فرسنگ و عرضش متفاوت است. در بعضی محل در سه فرسنگ نهایت پهنایش دوصد و شصت فرسنگ است .

پنجم ـ دریای اوقیانوس که بلاد اقصای ملك مغرب بساحل این بحر منتهی میشود و جزایر خالدات درین بحر است و ابتدای این از خط استوا بجانب مغرب و چون این بحر بر شمالی و غربی رومیه و فرنگ است بحر ظلمات نیز خوانند، در آنجا نور آفتاب کمتر رسد بوقت نصف النهار مثل صبح صادق روشن بود طول این بحر یکهزار و سه صد و شش فرسنگ است .

ششم ـ دریای قسطنطنیه که آنرا بحر الروم نیز گویند طولش از بحر رقان که شعبه بحر محیط است تا بقلعچه سکندریکهزار و سه‌صد فرسنگ است، عرضش از اسکندریه دیار فرنگ دوصد و شش فرسنگ است .

۱ـ (بفتح فاوسین) مقیاس مسافت قریب شش کیلومتر ، پرسنگ هم گفته شده بعربی فرسخ میگویند (ص ۷٦٤) فرهنگ عمید سال (۱۳٤۲) .

فردوسی گوید :

کشیدند بر هفت فرسنگ نیخ　　فزون گشت مردم زمور وملخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

هفتم ـ دریای‌اسود که آنرا بحر ازاق نیز گویند چه‌ازاق‌موضعیست و ساحلش برجانب شرقی آن طاهان است و آن ملک جد چنگیز است . که بدشت خفچاق مشهوراست وطول این دریا یکهزاروسه صد میل است‌و از کعب‌الاخبار رضی الله عنه روایت کنند که حق تعالی هفت بحر بدین تفصیل آفریده است :

۱ ـ بحرمحیط که آنرا ابنطش نام باشد .

۲ ـ بحرقیس. ۳ ـ بحراصم . ٤ ـ بحرمظلم . ٥ـ بحرمرماش. ٦ ـ بحرساکن .

۷ ـ بحرماکی : این بحرها یکی بردیگری‌محیط است (۱)

هفت دریا دردیوان شعراء :

هفت آسمان بردرم درهفت دریا بگذرم

چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من

دامن رستم تکاند برسراین هفت خوان

دست غیرت تاغباراز دل زداید مرد را

«بیدل»

ازدیوان شمس تبریزی :

دررهٔعشقت کجاباید ولد چون ورای هفت دریاآمدی

هفت‌دریاگرشود کلی‌مدید نیست مرپایان شدن را هیچ‌امید

وانگه‌آن‌دریای‌ژرف‌بی‌پناه دررباید هفت دریاراچوکاه

چنان مشتاقم ای دلبر بدیدارت که گرروزی

برآید ازدلم‌آهی بسوزد هفت دریارا ـ سعدی

۱ـ ص (٤۹٥) غیاث اللغات‌چاپ بمبئی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخاصیت توروی عالم فروز

از قصرهفت دریابرگذشته ـ عطار

هفت دریاراز کوة ازبحرچشم من گشاد

لاجرم هرهفت را هفتاد کشور یافتم ـ «

قطرهٔ کزبحروحدت شد سفیر

هفت بحرآن قطره را باشد اسیر ـ مولوی

از منطق الطیرعطار :

گفت مارا هفت دریانارونور　　می‌بباید رفت راه دوردور

چون کنی این هفت دریا بازپس　　ماهی جذبت کند دریک نفس

(درشمارهٔ دیگر)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقد آثار و پدیده های ادبی

شاه تواب لطیفی

نمایشنامه توپاز و تاثیر ادبی آن

علاقه فرهادی را بـه ادبیات ومخصوصاً ادبیات دراماتیك از آن‌زمانـی بخاطر دارم که در لیسه استقلال در دوره متوسطه مشغول تحصیل بودم و او که چند صنف بالاتر ازمن بود همیش باهم صنفان خود برای تمثیل و به ستیژ آوردن بعض درامه هاسهم فعال‌می گرفت . و براستیکه در آن‌روزها فعالیت نمایشهای دراماتیك در لیسه استقلال بهترین سرگرمی سالم واکادیك برای شاگـردان بود،زیرا عموماً نمایشنامه هایـی بروی ستیژمی برآمد که شاگردان قبلاً آن را درمضمون لسان فرانسوی مطالعه و تحقیق میکردند. بیاد دارم در آن‌روزها نمایش درامه ها ازطرف شاگردان دریکی ازاتاق های درسی که نسبتاً کلانتر می بود،صورت میگرفت وازبس جای ضیق می بود ما شاگردان متوسطه خود را بسیار خوشبخت حس میکردیم که اگر همینقدر میتوانستیم که از بیرون از پشت شیشه اتاق تنهاصدای محصلین را در حین نمایش بشنویم. بعد تر این تکلیف اندکی رفع شد زیرا با تعمیریك اتاق سپورت در آن لیسه شاگـردان توانستند که با شرایط نسبتاً بهتر در آنجا نمایشهای دراماتیك اجـراء نمایند . اکنون که لیسه استقلال دارای یك ادیتوریم فوق‌العاده وسیع وعصری گردیده‌است ومقامات آن لیسه آرزودارند که نمایشنامه توپاز ترجمه روان فرهادی را بـروی ستـیژ

(c) ketabton.com: The Digital Library

آورند . این اقدام نیك قدم بزرگی درراه معرفی بهتر ادبیات دراماتیك خواهد بود .

واضح است که یکی ازاهداف مهم فرهادی درترجمه توپاز عبارت ازتحقیق وانکشاف درمحاوره عامیانه زبان دری میباشد که من این علاقه اورا تقریباً شش سال قبل در کتابخانه یونیورسیتی کلیفورنیادریافتم. یونیورسیتی کلیفورنیا که درنزدیکی ساحل بحرالکاهل واقع میباشدیکی ازدورترین نقاط دنیا ازافغانستان میباشد. من بحیث محصل این یونیورسیتی روزی در کتابخانه آن درجستجوی آثاری راجع به ادبیات دری بودم که دورازانتظار چشمم به کتابی افتاد که نویسنده آن روان فرهادی بود، من که در آن دورترین سرزمین ازوطن همیش به آرزوی این بودم تابتوانم افغانستان را بمردمان آن سرزمین خوبتر معرفی نمایم دیدن کتاب زبان محاوره افغانستان اثرروان فرهادی باعث فوق العاده خوشی من گردید ووجود یك کتابیکه نویسنده آن یك افغان باشد درچنین یك کتابخانه بزرگ دنیا مایه افتخارمن گردید . و ازهمان روزبود که من متوجه کنجکاوی وتحقیق روان فرهادی درموضوع زبان محاوره دری گردیدم و اینك ترجمه نمایشنامه توپاز بزبان محاوره کابل یك خدمت بزرگ دیگر درین راه میباشد . ترجمه نمایشنامه مشهور توپاز بزبان محاوره کابل درعالم ادبیات برای ما دارای ارزش های زیادی میباشد ولی من تنها میخواهم که درینجا ازیك نکته خاص آن متذکر شوم که این نکته عبارت است ازضرورت ما بیك املای خاص محاوره عامیانه زبان‌دری که دارای یك اساس‌علمی باشد. طبیعی است که این اثر به حیث بهترین‌مأخذ برای تحقیق وبحث درینباره میباشد . مترجم درحقیقت به ابتکاری دست زده است که مادرزبان دری فوق‌العاده به آن سر وکارداریم، اما تاکنون کسی چندان متوجه این نکته مهم نگردیده است . این

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابتکارعبارت از بحث و تحقیق در باره زبان‌محاوره کابل، بقید تحریر در آوردن این محاوره درچوکات یك املای خاص میباشد . درزبان دری‌ما ازجهات مختلف بیك املای‌صحیح‌وقبول شده‌محاوره عامیانه شدیداً احتیاج داریم . ومادرحیات روزمره خود درمواردذیل بیشتر به این احتیاج برمیخوریم .

اول نقش نمایشنامه ومحاورهٔ عامیانه درعالم ادبیات :

وقتی ازعالم ادبیات یادمیکنیم طبعاً نویسندگان بزرگ دنیا را بخاطر می‌آوریم . درقطاراین نویسندگان بزرگ نام هایی مثل شکسپیر،ویکتورهوگو مولیر، گوگول، چخوف وبرناردشاوبحیث شکل های درخشان جهان ادبیات همیش دنیای ادب را روشن نگهداشته اند .واین نویسندگان مشهور جهان زیاد ترتوسط نمایشنامه های خود نفوس دنیا راتحت تاثیرخوددرآورده اند . بطور مثال درحالیکه مقام‌شکسپیر درعالم‌ادبیات به جهانیان روشن‌است نکته‌قابل ذکراینست که از امروز که‌ازشکسپیر درحدودسه‌صد واند سال میگذرد بازهم بقرار را پور « Index Translationum » نویسنده‌ایکه آثارش بیشتر از همه در سال (۱۹۷۰) دردنیا ترجمه شده است، شکسپیر میباشد.مقصد من ازذکرنقش نمایشنامه درعالم‌ادبیات این‌است که میخواهم بگویم که اکنون وقت آن‌رسیده است که‌ادبای پیشقدم کشورمانیزباید متوجه اهمیت‌نمایشنامه درعالم‌ادبیات گردند ،وطبعاً وقتی کسی در کشور مانمایشنامه‌می نویسدباید بزبان عامیانه بنویسد وواضح است که محاوره عامیانه مقتضی یك املای خاص میباشد که متأسفانه هنوزمادرین عالم یك‌املای مروج و قبول شده که حیثیت یك املای ستندردو علمی رادارا باشد، نداریم‌و درحالیکه دارا ماتیست های ماهر کدام‌بنوبه خودیك املای خاص‌ومختلف ازیکدیگرراطرح کرده اند . خوانندگان هنوز

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخواندن چنین یك املا آنقدر آشنا و عادی نشده اند که آن را بتوانند بدون تکلیف و بصورت ساده و روان بخوانند .

درین جا مراد از تذکر این سخن عبارت است از همان اثبات موضوع عدم املای خاص و قبول شدهٔ که حیثیت علمی و ستندارد را دارا باشد . تا تمام نویسندگان همیش همان یك املای مشخص را بکار ببرند، تا از یکطرف خود نویسندگان به‌این املای خاص عادت بگیرند و از طرف دیگر خوانندگان نیز به‌همان یك املای مروج آشنایی حاصل کنند و خوبست که ترجمه نمایشنامه توپاز بزبان محاوره کابل یك بحث و مأخذ خوبی را برای طریق یافتن یك املای صحیح تر و قبول شده بمیان آورده است .

دوم ـ محاوره عامیانه در تدریس زبان دری برای خارجیان:

همانطوریکه برای نمایشنامه نویسی ما بیك املا ییکه تلفظ محاوره عامیانه‌را بیان کرده بتواند شدیداً ضرورت داریم و در تدریس زبان دری برای خارجیان نیز این ضرورت حس میگردد . همه میدانیم که خارجیانی در کشور ما وجود دارند که وقتی میخواهند زبان دری را بیاموزند نظر به‌احتیاج روزمره و فوری خویش اولتر آرزو دارند محاوره عامیانه‌را بیاموزند تا هرچه زودتر در تماس با مردم مقصد خویش را بزبان افاده کرده بتوانند و همچنان سخن جانب مقابل را بزبان دری آسانتر فهمیده بتوانند، پس استاد انیکه شاگردان خارجی را درس میدهند مجبور اند که یك املا ییکه تلفظ عامیانه‌را بیان کند بکار ببرند ، ما بارها دیده‌ایم که نسبت عدم یك املای قبول شده و مروج محاوره عامیانه بازهم املای یك استاد نسبت به‌املای استاد دیگر فرق دارد که در نتیجه اسباب تکلیف شاگردان خارجی را فراهم می‌سازد، بنابرین بوجود آوردن یك املای صحیح و قبول شده برای محاوره عامیانه بمقصد آسانی در تدریس زبان دری برای شاگردان یك امر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضروری میباشد. چون مواد چاپی بصورت یك کتاب بزبان محاوره عـامیانه وجود ندارد لذا استفاده از نمایشنامه هـایـی که بـزبان محاوره عامیانه درقید تحریر درآورده شده باشند یك طریق خوب برای حل این مشکل میباشد .

سوم ـ محاوره عامیانه درسخنرانی:

هدف اصلی که دراماتیست های زبان دری را مجبور می سازد تا نمایشنامه های خودرا دریك املای محاوره عامیانه در قیدتحریر در آورند این است که آنها میخواهند اثر و گـفتار شان طوری از زبان کرکترها بیان گردد تا شکل طبیعی وواقعی راداشته باشد. وواضح است که دایلوگ هاولو به هرسویه باشد بهتر آنست که بصورت ساده وعامیانه ادا گردد . پس روی همین هدف است که برای موثر وطبیعی بودن نطق ها، کنفرانس ها، مصاحبه ها، وغیره سخنرانیهاییکه در آنها استعمال جملات ادبی از روی کاغذ مناسب نمیباشد زبان عامیانه وطبیعی ضرور یست مابارها در کنفرانس هاوهمچنان دررادیو شنیده ایم که کسانیکه سخنرانی خودرا بدون استعمال کاغذ بزبان عامیانه ادامی نمایند تاچه اندازه مؤثر ترو طبیعی تـر نسبت به کسانی میباشند که از روی کاغذ بصورت بسیار ادبی قرائت میکنند . ولی اگر این نوع سخنرانی ها بزبان عامیانه بیك املای خاص بروی کاغذ تحریر گردد، درصورت استعمال کاغذ و یاغیر آن باز هم سخنرانی شان مؤثر ترو طبیعی تر واقع میگردد . پس همانطوریکه برای نمایشنامه نویسی و تدریس زبان دری به خارجیان بیك املای خاص محاوره عامیانه زبان دری ضرورت شدید داریم برای سخنرانی های بهتر و موثر تر به زبان دری، یکبار دیگر ما این احتیاج شدید را احس میکنیم.

چهارم ـ محاوره عامیانه در کارتون ها:

اهمیت کارتون ها درعالم مطبوعات آنقدر واضح وموثر است که حاجت به بیان بیشتر ندارد. تصویر هایکه بشکل کارتون بیانگر شخصیت هامیباشند مانند

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرکترهای یك نمایشنامه بزبان محاوره عامیانه حرف می زنند، بنابرین برای کاپشن هر کارتون بزبان دری یك املا ی خاص که تلفظ عا میانه رابیـان کند ضروریست .

اینکه من بایك نظر بسیار مختصر از احتیاج شدید ما بیك املای که تلفظ محاوره عامیانه رابیان کند درفوق یادآور شدم وامیداست که استادان دیگر ادبیات دری مانند روان فرهادی بصورت عمیقتر درچوکات تحقیقات علمی درین موضوع کنجکاوی و تتبع خودرا ادامه بدهند.

در نمایشنامه توپاز ،فرهادی تنها محاوره کابل رامورداستعمال و بحث قرار داده است. مامیتوانیم که محاوره دیگر نقاط افغا نستان را نیز به همین اسـاس بصورت جداگانه تحقیق نماییم .

به عقیده من یك راه حل فوری و موثر برای مشکل املای محاو ره د ری این خواهد بود که به ابتکار و رهنمایی روان فرهادی انجمنی مرکب از کسانیکه بزبان محاورهٔ دری مینویسند تشکیل گردد و این انجمن برای تلفظ محـاور ه یك املای علمی و قبول شده راطرح نماید تاتمام نویسندگان و خوانندگان به همان یك املای خاص و مشخص آشنائی وعادت حاصل کنند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سید یوسف (صاحبزاده)

از گذشتگان گمنام:

«ملا بازمحمد»

افغانستان مهد زبان دری است و همواره در آغـوش خود شعرا و نویسندگان بزرگ را پرورانیده است که هریك بنوبه خود زبان و ادبیات دری راغنـی بخشیده اند. و اینك یك تن از شعرای را که تا کنون گم نام بود، میخوا هم معرفی کنم و این شخص ملا بازمحمد میباشد.

شاعری منزوی و عارف بود، اسمش ملا بازمحمد و اسم پدرش ملامحمد نور صاحب زاده که پیر چهار طریقت بود. و اسم پدر کلانش ملاسید محمد (صاحب زاده) بوده است. تخلص خود و فامیلش صاحب زاده است. اجدادش تما مـاً اشخاص متصوف و سالك طریقت بوده اند. کلمه صاحب زاده را به حیث لقب خانوادگی بکار می برده. ملا بازمحمد هرگز کنیت نداشته است.

محل تولد:

ملا بازمحمد در ناحیه ای بنام قرغزدره لسوالی خان آباد از مربوطات ولایت کندز متولد گردید. این ناحیه که بنام قرغز مسمی است بطرف مشرق شهرخان آباد و در شمال شاهراه بزرگ تخارستان و بدخشان موقعیت دارد. این ناحیه از لحاظ حاصلات خود مشهور است، هرنوع حبوب دران زرع میگردد بالخاصه شالی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و گندم و هم چنان انواع میوه هادران‌فراوان است ازقبیل انگور، سیب، انار وغیره. ملابازمحمد درسال (۱۲۷۰ هجری) تولـدشده ودرسال(۱۳۱۱ هجری) بسن(٤١) سالگی جهان‌فانی راوداع گفت. ودر گورستان‌مندوی خان آباد کـه مزار پدرش نیزدر آنجازیارت‌گاه عام وخاص‌است درجوار او مدفون گردید.

وضع زندگانی:

ملابازمحمد دراوایل زندگی وضع زندگـی خراب داشت، بالباس کـهنه ووصله زده خـویش دراحـاطـه ای کـه درنـاحیه قرغـزداشت بـزراعت مشغول بود وازطرف‌هیچکس تشویق و کمك نمیگردید چنانکه درمقطع یکی ازغزلیاتش گوید:

چه حاصل بـا ز محمد از صفات‌گو هر نظمت
درین بازار چون خودرا خر یدا ری نمی‌بینم

تحصیلا ت:

در طفلی نزدپدر تحصیل‌نموده، درایام‌جوانی درجاهای مختلف نزد علمای متعدد که‌اسمای شان معلوم نیست به‌تحصیل پرداخت. در بدوامر پیر و طر یقت پدرخود ملامحمد نورصاحب زاده بود وبعدازوفات پدرش‌مریدملاعبدالله جان که‌یکی ازمریدان‌پدرش‌بود، گردید. ملاعبدالله‌جان‌درصیدره‌مندوی‌خان آباد مدفون‌است وزیارت‌گاه‌عام میباشد. این شاعر درعلوم عربی، نجوم، حسا ب حدیث وفقه‌دست داشت وخودیك‌تن ازمتصوفین بـوده‌است. درعلـوم ادبـی ازقبیل بدیع، بیان، عروض قافیه ومعانی دسترسی داشت. ازغزل های او چند تای آن راتاکنون یافته ام. امیداست درآینده اشعار دیـگراونیز بدسترس مـا قرارگیر د.

(c) ketabton.com: The Digital Library

واینك یك‌غزل اورا بصورت‌نمونه تقدیم‌میکنم :

همچو مودر آتش هجر تودارم پیچ و تاب
نیست‌آرام وقرار اندرد لم از هیچ باب
تا مرا ازتاب رویت‌خرمن طاقت بسوخت
سوز شی دارم میان سینه مانند کباب
شد سفید م دیدهٔ غمدیده بی ماه رخت
بسکه کردم درشب غم گریه چون‌چشم‌سحاب
تیره‌روزم از فراقت ای نگار تندخوی
بر من مسکین نمی تابی چرا ای آفتاب
می بری عمری بسردرعیش‌وعشرت‌روزوشب
من ز هجران تو باشم تا بکی زارو خراب
تا فروغ شعلهٔ حسن تو در جانم فتاد
در تنور سینهٔ من گشته مرغ دل کباب
بعد عمری رونق کاشانه من گشته یی
یکزمان بنشین مکن هرگز تودرر فتن شتاب
تا تو رفتی از برم با تو بر فتند بدرقه
صبر وآرام‌وقراروتاب‌وطاقت‌خوروخواب
همچو بلبل باز محمد تا بکی نالی ز غم
کی فغانت بشنود آن گلرخ عالی جناب

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

سفر بخارج

پوهاند میرحسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بنا بدعوت پوهنتون ایدلبرگ المان فدرال بتاریخ (۲٤) ثور (۱۳۵۲) ذریعه طیاره عازم آن کشور شد. موصوف درمدت اقامت خویش در آن کشور به تدریس وایراد کنفرانسهایی در موردافغانستان در پوهنتون ایدلبرگ خواهد پرداخت .

رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بعداز ختم کنفرانسها بوطن عودت می نماید.

ترفیعات علمی

استادان آتی از پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که دوره معینه را سپری کرده رسالات ترفیع علمی شان مورد تأییدشورای عالی پوهنتون ومقامات ذیصلاح قرارگرفته است بیلك رتبه ترفیع نایل گردیده اند :

۱ـ بناغلی غلام صفدر پنجشیری ازرتبه پوهنوال به رتبهٔ پوهاند.

۲ـ بناغلی عبدالرزاق زهیرازرتبه پوهندوی به رتبه پوهنوال .

۳ـ بناغلی حبیب الله تزی ازرتبه پوهندوی برتبه پوهنوال

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقرریهای در کدر تدریس

یکعده ازدانشمندان وهمچنان عده یی جوانانیکه جدیداً ازپوهنځی ادبیات وعلوم بشری فارغ گردیده آرزوی شمول در کدر تدریس این پوهنځی راداشتند پس ازطی مراحل قانونی پذیرفته شده اند:

۱ـ دکتور حفیظ الله سحر در کدر شعبه ژورنالیزم.

۲ـ بناغلی سعدالدین شپون ماستر در ادبیات انگلیسی در کدر شعبه پښتو.

۳ـ بناغلی محمد حسین یمین در کدر شعبه دری.

٤ـ پیغله آدینه نیازی در کدر شعبه دری.

٥ـ بناغلی غلام علی در کدر شعبه عربی.

٦ـ بناغلی محمد انس در کدر شعبه عربی.

۷ـ بناغلی عزیز احمد پنجشیری در کدر شعبه جغرافیه.

۸ـ بناغلی غلام فاروق فلاح در کدر شعبه دری.

۹ـ بناغلی توریالی راقم در کدر شعبه ژورنالیزم.

۱۰ـ بناغلی محمد یوسف نورستانی در کدر شعبه انتروپالوژی.

۱۱ـ بناغلی دوست محمد حسنی در کدر شعبه تاریخ.

۱۲ـ بناغلی محمد معین باجوړی در کدر پښتو.

۱۳ـ بناغلی سید حبیب علوی در کدر شعبه ژورنالیزم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

مجلهٔ دوماهه

علمی ،ادبی ، تاریخی وفلسفی

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مؤسس : پوهاند میرامان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، مدیریت مجلهٔ ادب

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده‌یکه نشر نشود، مستردمیگردد. نقل واقتباس

مضامین مجلهٔ ادب باذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم : عبدالله امیری

قیمت این شماره: (۵) افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XX 1 , No . 1 - Apr - May . 1973

Editor

Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscribtion:

Foreign Countries - 2 Dollars

دبوهنی مطبعه

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library